

مجله فرهنگ و هنر مسیحی

جولای ۲۰۲۶ - تیر ۱۴۰۵ شماره ۱۲۳

NO:123 JULY - 2026



ماهنامه اسمیرنا به صورت رایگان عرضه می گردد



Smyrna Magazine No: 123

Smyrna Church JBM

SMYRNA MAGAZINE

NUMBER: 123

July-2026

Copyright © 2026 by JBM
Presented By Jubal Band Ministries

ارتباط با ما



اگر از نسخه آنلاین استفاده می‌کنید کافیهست
روی آدرس‌ها کلیک کنید تا مستقیم وارد بشوید



www.smyrna-magazine.com
www.smyrnacollege.com



smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org



@smyrna.jubal.church



Smyrnachurch_jbm
Smyrna_church_jbm



Smyrna Church (JBM)
Omid Sabooki



(+1) 469 793 96 88
(+1) 770 268 91 76
(+90) 534 269 75 45



Smyrna Church (JBM)

سردبیر
عیسی

مجله مسیحی اسمیرنا

تیر ۱۴۰۵ / جولای ۲۰۲۶ (ژوئیه)

مجله شماره ۱۲۳

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

امید سبوکی

صفحه پردازی: احسان، زهرا، حسن
طراحی صفحات: تیم گرافیک اسمیرنا
طراحی جلد: مانده، المیرا، امید
ترجمه: مهسا، مینا، امید
ویراستاری: تیم اسمیرنا

همیاران اسمیرنا

بهزاد، جواد، جیمز، یاشار، بهنام، زهرا، سمیه، کاوه،
مایا، مانده، فرشید، ادموند، ادیسون، استیو، مریم،
مسعود، شمس، علی، تراب، هلنا، محمدحسین، سارا،
حسین

و کلیسای اسمیرنا در
ترکیه، ایران، کانادا، اروپا و آمریکا

«یوبال باند» گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی زبان می‌باشد.

شما می‌توانید مقالات، مطالب، دلنوشته و شهادت‌های خود را برای درج در مجله اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیئت تحریریه مجله می‌باشد. ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب اهانت‌آمیز به کلیساها، ادیان دیگر و یا گروه‌های سیاسی باشد، معذورند. مقالات مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه یوبال باند نیست. کلیه حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی و دیگر محتویات این مجله به طور کامل متعلق به گروه یوبال باند می‌باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف مدیر مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می‌باشد.

آنچه در این شماره می‌خوانیم:

سرمقاله

۶ الگوی آسمانی بر زمین

از گوشه و کنار جهان

۸ خم

رسم شاگردی

۱۰ کلید ایمان کارآمد

خانواده‌ای زیر صلیب

۱۲ ارمیا

نقش و نگار

۱۶ تابلو در راه عمانوس - نامه پیروزی -
پرسش درباره پرداخت خراج

نگاهی به سیخای جهان

۱۸ روح شعله‌ور

شما می‌توانید برای دسترسی
مستقیم به صفحه مورد نظر، روی
آن کلیک کنید و برای بازگشت به
صفحه فهرست نیز بر روی دکمه
بازگشت کلیک کنید.



نگاهی به سیخای ایران

۲۰ نهنگ عنبر

معرفی کتاب

۲۲ چگونه یک قهرمان برای
فرزندانتان باشید

کلیسا در جفا

۲۴ جایی که بمب‌ها فرود
می‌آیند

سبک زندگی، زندگی سالم

۲۸ رنگ زبان نشانه چیست؟

تنور (آشپزی)

۳۰ برگر لوبیا

تاریخ سازان آسمانی

۳۲ جان راجرز

کانون شادی

۳۴ موسی

جوانان

۴۶ پاتریک

صفحه روز

۵۴ تکنوازی یا همناوای

من یک زن هستم

۵۶ نسل آینده

ارتشی برای دعا

۶۰ دعا برای خانواده‌ها

دلنوشته‌های دور و نزدیک

۶۲ نامه به پدر آسمانی

سرگرمی

۶۴ جدول

معرفی برنامه‌ها

۶۶ ارتباط با ما



سرمقاله

خانواده...

وگویی آسمانی بر زمین



زیر یک سقف زندگی نکنند، بلکه با هم بنا کنند؛ خانواده‌ای الهی، با الگویی آسمانی بر زمین. خانواده‌هایی که یاد گرفته‌اند در طوفان، علیه هم نشوند؛ بلکه کنار هم بایستند. خانواده‌هایی که می‌دانند محبت فقط یک احساس نیست؛ بلکه تصمیمی روزانه است. خانواده‌هایی که حضور خدا را از یک شعار، به فضای واقعی خانه تبدیل می‌کنند. گاهی فکر می‌کنیم ساختن خدمت، مهم‌تر از ساختن خانه و خانواده الهی است.

اما حقیقت این است: «اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنایان آن بیهوده زحمت می‌کشند.»

پس بیایید با الگوی او، خانواده او را بنا کنیم. امروز بیش از هر زمان دیگری باور دارم: **خدا فقط به دنبال خادمان قوی نیست؛ او به دنبال بنا کردن خانواده‌هایی سالم و الهی است.**

خانه‌هایی که نورشان واقعی است. خانه‌هایی که فرزندان در آن فقط تعلیم نمی‌شنوند، بلکه عشق، احترام، بخشش و حضور خدا را لمس می‌کنند.

شاید خانه ما کامل نباشد. شاید هنوز زخم‌ها، خستگی‌ها و سوء تفاهم‌ها وجود داشته باشد.

اما خانواده‌های ماندگار، خانواده‌های بی‌نقص نیستند؛ خانواده‌هایی هستند که تصمیم گرفته‌اند حتی در فصل‌های سخت، ساختن را متوقف نکنند.

و شاید امروز، خدا دوباره ما را دعوت می‌کند که به جای فقط اداره کردن خانه آن را بنا کنیم؛ با الگویی آسمانی بر زمین.



امیر سعیدی

بعضی خانه‌ها با پول ساخته می‌شوند. بعضی با سلیقه. بعضی با رویا. اما بعضی خانه‌ها... در میان اشک، فشار، دعا و جنگ ساخته می‌شوند. سال‌ها پیش فکر می‌کردم خانواده یعنی جایی برای استراحت بعد از خدمت. اما بعدها فهمیدم **خانواده، خودش میدان اصلی خدمت است.**

خانه فقط جایی نیست که در آن زندگی می‌کنیم. خانه جایی است که به یکدیگر آرامش و تسلی می‌بخشیم؛ جایی که نگرانی‌ها را زمین می‌گذاریم و جان خسته‌مان را تازه می‌کنیم.

خانه جایی است که همچون **نمک**، طعم حیات را به هم منتقل می‌کنیم و بی‌حوصلگی، سردی و بی‌هدفی را در هم می‌شکنیم. جایی است که **نور و امید** را در دل‌های یکدیگر می‌کاریم و تاریکی و تنهایی را عقب می‌رانیم. جایی است که **هویت** خود را به یاد می‌آوریم، آن را با هم قسمت می‌کنیم و سخاوتمندی را می‌آموزیم. جایی است که یکدیگر را به ثمر آوردن، رشد کردن و مفید بودن تشویق می‌کنیم.

آموختم که مهم‌ترین افرادی که باید حضور مرا احساس کنند، همیشه کسانی نیستند که پشت تریبون نشسته‌اند، گاهی آن‌ها همان کسانی‌اند که پشت میز شام منتظرند. خانواده، پروژه‌ای نیست که یک‌بار ساخته شود.

هر روز باید ساخته شود. با یک گفت‌وگوی ساده...

با یک «بخشید»...

با خاموش کردن تلفن...

با دعا کردن کنار هم...

و با شنیدن دردهایی که شاید هیچ‌کس بیرون خانه نشنود.

امروز دنیا خانواده را مصرف می‌کند. سرعت، شبکه‌های اجتماعی، فشار اقتصادی، خستگی، مهاجرت و اضطراب آینده...

همه‌چیز آرام آرام دیوارهای خانه را فرسوده می‌کند. اما هنوز خدا به دنبال ساختن خانواده‌هایی است که فقط

شروع شد و اکنون خدمت خود را از طریق روش بادکنک‌ها ادامه می‌دهند و همانطور که گیاه قاصدک بوسیله باد به هر سو هدایت می‌شود این بادکنک‌ها نیز، خبر خوش و انجیل را بدست مردم می‌رسانند.

اعضای «قاصدک» می‌گویند برای ما این بسیار حائز اهمیت و خوشحال‌کننده است که مردم کره شمالی به سمت مرزها آمده این بادکنک‌ها را گرفته و از این طریق به صفحاتی از کتاب مقدس دسترسی پیدا می‌کنند و هر هفته به تعداد این مردم افزوده می‌شود.

درخواست دعای «قاصدک» از همه ایمانداران جهان بسیار جالب است، آنها اذعان کردند همانطور که روح القدس در کلام خداوند به باد نیز تشبیه شده است ما نیز برای ارسال این بادکنک‌ها به باد موافق و جهت وزش باد مناسب نیاز داریم تا همه بادکنک‌ها بر آسمان کره شمالی قرار گیرد. لذا برای وزش باد و هدایت خداوند بر این بادکنک‌ها و انسان‌هایی که آنها را دریافت می‌کنند با ما همصدا شده و در دعا آن را طلب کنید.

تاثیرگذار توصیف می‌کند. کسانی که هر روزه عادت به خواندن حتی مقدار کمی از کلام خدا را دارند، می‌گویند آن را مفید و تغییر دهنده کیفیت زندگی می‌دانند و آن را تجربه کرده‌اند. کسانی که رویکردی متفاوت به کلام خدا دارند مایل هستند که بگویند کتاب مقدس مثبت است. در همین حال، بسیاری از کشیشان در حال تشویق کلیساهای خود به این کار خوب هستند که خواندن کتاب مقدس را یکبار امتحان کنند.



بادکنک‌های خوش‌خبر

به گزارش مجله «مسیحیان هد لاین»، کره شمالی از لحاظ وارد آوردن جفا به مسیحیان در دنیا دارنده رتبه اول می‌باشد. در این کشور مسیحیان اجازه خواندن و مطالعه کتاب مقدس را ندارند و حمل آن ممنوع است، حتی دسترسی به اینترنت به حدی محدود است که توانایی دسترسی به کتاب مقدس مجازی نیز مقدور نمی‌باشد. در همسایگی جنوبی این کشور، کره جنوبی قرار دارد که مسیحیان این کشور روش و شیوه خاص و ویژه‌ای را برای رساندن کتاب مقدس به کشور همسایه خود یعنی کره شمالی طراحی کرده‌اند که بسیار مورد تشویق ما نیز شد.

روش و شیوه این گروه ایمانداران در کره جنوبی که خود را «قاصدک» نامیده‌اند به این طریق است که صفحات کتاب مقدس را در درون بادکنک‌هایی قرار می‌دهند و آنها را با خود تا مرز بین دو کشور حمل می‌کنند. در آنجا بادکنک‌ها بوسیله گاز هلیوم پر شده و به هوا فرستاده می‌شوند.

در صورت مساعد بودن هوا و مطلوب بودن جهت وزش باد این بادکنک‌ها به سمت کشور همسایه رفته و در خاک کره شمالی به دست مردم این کشور می‌رسد و به گفته خودشان «این کوچک‌ترین کار و هدیه‌ایست از طرف مسیحیان کره جنوبی به مسیحیان و دیگر مردم کره شمالی». به گفته اعضای گروه، «قاصدک» در سال ۱۹۹۱ به منظور بشارت و انتشار انجیل شکل گرفت و سپس این روش بادکنک‌ها با فرستادن انجیل مرقس

تنها زمانی بیشتر آمریکایی‌ها از کتاب مقدس می‌شنوند که شخص دیگری آن را می‌خواند.

جاش مک داول، نویسنده رسالات دفاعی در مسیحیت در این رابطه، اینترنت را تا حدی مقصر می‌داند. او در مصاحبه با شبکه خبری CBN گفت: «به این صورت که در همان مقدمه ورود به اینترنت با وفور اطلاعات مواجه هستیم.» او توضیح داد که به طور میانگین یک نوجوان در هر ۲۴ ساعت، از یک صفحه نمایش در حال حرکت ۳۴ گیگابایت اطلاعات دریافت می‌کند، بدین معنا که اگر چاپ شوند مساوی با ۴/۵ میلیون صفحه است. مغز نسل جدید و جوانان بیش از حد پر شده و در نتیجه باعث ایجاد شک و تردید ذهنی فوق‌العاده می‌شود.

این نظر سنجی نشان داد که ۵۳ درصد از آمریکایی‌ها نسبتاً مقدار کمی از کتاب مقدس را خوانده‌اند. یک نفر از ۱۰ نفر اصلاً کتاب مقدس را نخوانده است، درحالی‌که ۱۳ درصد یعنی فقط تعداد کمی از جملات آن را خوانده و سی درصد می‌گویند که چند باب منتخب و یا چند داستان در کتاب مقدس را مطالعه کرده‌اند. پروتستان‌های انجیلی که پاسخ دادند هر روز مقدار کمی از کتاب مقدس را می‌خوانند با ۴۹ درصد در این نظر سنجی بالاترین امتیاز را کسب کردند. دیگر شاخه‌های پروتستان (۳۶ درصد) هر روز مقدار بیشتری از کتاب مقدس را نسبت به کاتولیک‌ها (۱۷ درصد) می‌خوانند.

بررسی‌های اخیر توسط «انجمن کتاب مقدس آمریکایی» نشان داد که اکثریت آمریکایی‌ها موافقت می‌کنند که کتاب مقدس یک منبع مفید از امید و نیروی برای نیکویی است. یافته‌های موسسه پژوهشی راه زندگی نیز مشابه است؛ ۳۷ درصد می‌گویند کتاب مقدس برای زندگی امروز کتابی خوب و مفید است و ۳۵ درصد آن را تغییر دهنده زندگی می‌نامند. اگر چنین است، چرا مردم آن را بیشتر نمی‌خوانند؟

برخی از دلایل اصلی مردم عبارتند از:

- وقت ندارم.
- پریشان می‌شوم.
- با خواندن کلام خوابم می‌برد.
- کتاب مقدس بسیار گیج‌کننده است.
- کتاب مقدس خسته‌کننده است.

مک کانل اشاره می‌کند آمریکایی‌ها مطالعه کلام را مثل یک تمرین ورزشی می‌بینند، چیزی که برای آنها خوب است اما واقعاً انگیزه‌ای برای آن ندارند. او می‌گوید که کلیساها باید راه‌های خلاقانه‌ای پیدا کنند که مردم را متعهد به خواندن کلام خدا کند. کتاب مقدس طبق کتاب عبرانیان خود را به عنوان کلام زنده و



چگونه آمریکایی‌ها با کتاب مقدس مثل یک تمرین ورزشی برخورد می‌کنند.

بر طبق گزارش «انجمن کتاب مقدس آمریکایی»، هر خانوار طبقه متوسط دارای سه کتاب مقدس است، اما این بدان معنا نیست که هر عضوی در خانواده آن را می‌خواند.

در واقع، اگر از مردم پرسید هر چند وقت یکبار کتاب مقدس را می‌خوانند احتمالاً می‌گویند خیلی کم یا اصلاً. تحقیقات جدیدی از «موسسه پژوهشی راه زندگی» نشان می‌دهد که بیش از نیمی از آمریکایی‌ها خیلی کم و یا اصلاً کتاب مقدس را نخوانده‌اند.

بر طبق تحقیقات موسسه راه زندگی که در شهر نشویل انجام شده است، وقتی پرسیده شد که چه مقدار از کتاب مقدس را شخصاً خوانده‌اند کمتر از یک چهارم از افرادی که تا به حال آن را خوانده‌اند یک برنامه منظم روزانه برای خواندن آن دارند و یک سوم از آمریکایی‌ها هرگز خودشان کتاب مقدس را برای خواندن انتخاب نکرده‌اند.

اسکات مک کالن، مدیر اجرایی موسسه پژوهشی راه زندگی می‌گوید اکثر آمریکایی‌ها خودشان مستقیماً داستان‌های کلی کتاب مقدس را نمی‌دانند چون به ندرت کتاب مقدس را برای خواندن انتخاب می‌کنند. حتی در میان شرکت‌کنندگان در پرستش نیز کمتر از نیمی از آنها روزانه کتاب مقدس می‌خوانند.



رسم شاگردی

کلیدهای سلطنت

در پنج شماره گذشته، درباره «کلیدهای ملکوت» صحبت کردیم؛ کلیدهایی که مسیح به ما داده تا درهای بسته گشوده شود و درهایی که بر طوفانها و ترسها باز ماندهاند، بسته گردد.

«**کلید کلام پادشاه** یادمان داد که کلام فقط برای شنیدن نیست؛ برای نشستن در قلب، جاری شدن بر زبان، و جهت دادن به تصمیمهاست.

«**کلید دعوت** یادمان داد که ما تماشاگر نیستیم؛ فرستادهایم و زندگی ما دستورکار دارد.

«**کلید جلال** به ما نشان داد فرق «آینه» و «پنجره» چیست: بالغ دنبال احترام حقیقی است نه جلب توجه؛ نور خدا از او عبور می‌کند.

«**کلید روح القدس** (به مناسبت پنطیکاست) یادمان داد که روح القدس انرژی نیست؛ شخص حاضر و رهبر ساکن درون ماست (۱ قرنیا ۱۹: ۶؛ رومیان ۸: ۱۱).

«**کلید اقتدار** هم نشان داد که خدا فقط توانایی نمی‌دهد؛ «مجوز آسمانی» می‌دهد تا در چارچوب دعوت، با نظم پادشاهی عمل کنیم.

اکنون رسیدیم به:

«کلید ششم: کلید ایمان کارآمد»

(دوم پطرس ۱: ۵ تا ۵، کلید ایمان و مسیر رشد ایمان)
در کلید جلال گفتیم بالغ دنبال احترام است نه جلب توجه. همین اصل در ایمان هم برقرار است:

● **ایمان نابالغ دنبال نمایش است: «ببینید چه ایمان بزرگی دارم!»**

● **اما ایمان بالغ دنبال ثمر است: «ببینید خدا چه می‌کند!»**

وقتی صحبت از ایمان می‌شود، اغلب آیه معروف یعقوب در ذهن می‌آید: «**ایمان بدون عمل مرده است**» (یعقوب ۲: ۱۷). اما نکته اینجاست: هر عملی، ایمان نیست. پولس یادآور می‌شود «همه چیز برای من جایز است، اما همه چیز مفید نیست.» یعنی

ممکن است عملی انجام شود، اما نه در مسیر خدا، نه در چارچوب پادشاهی، و نه مطابق هدف درست. پس سؤال اصلی این نیست که «عمل هست یا نه؟» **سؤال این است که ایمان در چه محور و ریلی حرکت می‌کند؟**

دوم پطرس دقیقاً همین «ریل» را به ما می‌دهد. زیرا ایمان حقیقی از همان ابتدا محور دارد. مقدار ایمان آنقدر مسئله اصلی نیست؛ عیسی گفت:

اگر به اندازه دانه خردلی ایمان داشته باشید، کارهای بزرگ ممکن است.

پس مقدار ایمان معمولاً کمتر از درست بودن محور ایمان اهمیت دارد.

هفت قدم ایمان حقیقی (۲ پطرس ۱: ۴-۱)

● آیه ۱: **ایمانی که در عدالت خدا کار می‌کند.**

ایمان کارآمد بر اساس عدالت خدا و کار مسیح است، نه خواسته‌های شخصی من. روی قانون من نمی‌چرخد؛ روی راه درست خدا محور دارد.

● آیه ۲: **ایمان در معرفت و شناخت مسیح رشد می‌کند.**
ایمان بدون شناخت، به احساس تبدیل می‌شود. شناخت مسیح یعنی: او کیست؟ چه کرده؟ چه گفته؟ چه وعده داده است؟

● آیه ۳: **ایمان در نیازهای دینداری کار می‌کند.**

ایمان حقیقی وارد زندگی واقعی می‌شود: خانه، رابطه‌ها، اخلاق، خدمت، پاکی، استقامت. ایمان فقط برای جلسه نیست؛ برای زندگی است.

● آیه ۳: **ایمان فضیلت و جلال خدا را نشان می‌دهد.**

ثمر ایمان این است که مردم جلال خدا را ببینند، نه جلال من. اینجا ایمان با کلید جلال وصل می‌شود: ایمان بالغ پنجره است، نه آینه.

● آیه ۴: **ایمان روی وعده‌های عظیم خدا می‌ایستد.**

ایمان یعنی هر کاری دلم خواست انجام بدهم؟ نه. ایمان بر وعده‌های خدا می‌ایستد. خدا چیزهایی را وعده داده و چیزهایی را وعده نداده. ایمان بالغ روی وعده پادشاه می‌ایستد.

● آیه ۴: **ایمان هم‌سو با طبیعت و دل خداست.**

ایمان فقط قدرت نیست؛ شباهت هم هست. ایمان مثل تیغ جراحی است: باید در نظام درست و در دست درست به کار رود. اگر هم‌سو با دل خدا نباشد، تبدیل به مذهب خشک یا ابزار خطرناک می‌شود.

● آیه ۴: **ایمان از فساد جهان رهایی می‌دهد.**

ایمان وسیله شرارت نمی‌شود؛ آزاد می‌سازد، نه اینکه با ایمان سوءاستفاده کنیم. سپس آیه ۵ مسیر رشد را نشان می‌دهد: «در ایمان، فضیلت بیفزایید.» یعنی ایمان باید رشد کند و میوه بدهد.

پس کلید ایمان یعنی: «ایمانت را روی ریل درست ببنداز.» ایمان وقتی کار می‌کند که در محور درست قرار گیرد.

نمونه روشن: پدر مرقس ۹ و کلید ایمان

مرقس ۹ تصویری تکان‌دهنده می‌دهد: پدری با فرزند بیمار، ناامید و خسته، نزد مسیح می‌آید. شاگردان نتوانسته‌اند او را آزاد کنند.

پدر در نهایت می‌گوید: «اگر می‌توانی»

عیسی فوراً مشکل را برجسته می‌کند: **مسئله «توان من» نیست؛ مسئله کلید توست.** سپس می‌فرماید:

«اگر بتوانی ایمان آوری، همه چیز برای ایماندار ممکن است.»

یعنی اگر ایمان در محور درست قرار گیرد، درها باز می‌شود. پدر ناگهان کلید را پیدا می‌کند و فریاد می‌زند:

«**بی‌ایمانی مرا مدد فرما!**»

این یعنی: «می‌خواهم ایمان بیاورم، اما می‌فهمم ایمانم زخمی است. قبل از شفا، ایمانم نیاز به شفا دارد.» این جمله یک درس بزرگ است:

گاهی مانع اصلی نه بیماری است، نه قدرت دشمن، نه اراده خدا بلکه شفا نیافتن ایمان ما.

اینجا سؤال جدی می‌شود: **ایمان دارم یا فقط اعتقاد دارم؟** خیلی‌ها در حرف می‌گویند «بله»، اما وقتی نوبت قدم است، عقب می‌کشند؛ چون اسیر تجربه‌های تلخ، تاریخ شکست‌ها، یا «عاقلانه نیست» هستند. ایمان کتاب مقدسی ضد عقل نیست؛ اما فراتر از عقل محدود ماست. ایمان یعنی تکیه بر وعده پادشاه، حتی وقتی هنوز همه چیز دیده نمی‌شود.



دعوت پایانی

امروز وقت آن است که کلید ایمان را از حالت «اعتقاد» به حالت «کارآمد» بیاوریم: دعا کنیم، ریل ایمان را اصلاح کنیم، و قدمی واقعی برداریم. کلید ایمان در دستان توست ایمانی که با این هفت قدم در محور درست قرار می‌گیرد و زندگی‌ها را تغییر می‌دهد. و آن‌گاه جمله عیسی برای ما فقط شعار نیست؛ تجربه پادشاهی است:

«**همه چیز برای ایماندار ممکن است**» وقتی ایمان در ریل درست قرار گیرد.



امیر سبوح

به مادر خود گفت: «بانو، اینک
پسرت». سپر به آن شاگرد
گفت: «اینک مادر است».
از آن ساعت، آن شاگرد،
هر روز به خانه خود برد.
یوحنا ۱۹: ۲۶ - ۲۷

خانواده‌ای زیر صلیب

دروود بر خوانندگان و عزیزان اسمیرنا. آمین که همواره در مسیح خداوند پیروز و شاد باشید و در زیر صلیب او، خانواده‌ای پر از محبت الهی بسازید و نور و نمک در این دنیای تاریک باشید. این روزها با توجه به فشارهای سخت اقتصادی و اجتماعی بر دوش عزیزان داخل ایران بر آن شدیم که با چند تن از ایمانداران در مورد بشارت‌ها و رشد کلیسا در این شرایط نیز مصاحبه‌ای داشته باشیم.

دروود برادر عزیز، اگر ممکن است خودتان را برای خوانندگان معرفی کنید و بفرمایید از کدام شهر با اسمیرنا در رابطه‌اید؟

شالوم و صلح و سلامتی مسیح بر شما باد. ممنونم که امروز با من و خانواده‌ام هستید و اجازه دادید امروز خودمون رو واقعاً در زیر صلیب و این خانواده مشاهده کنیم. من ارمیا هستم و در شهر مشهد زندگی می‌کنم. دو تا فرزند دارم و با همسر تمام تلاشمون رو می‌کنیم که نمونه‌های خوبی برای فرزندانمون باشیم و هم اینکه بتونیم فرزندان مناسبی برای خداوند باشیم. البته همین‌طور که بچه‌های ما شیطنت و اشتباهاتشون هست ما هم اشتباهات و زمین خوردن‌های زیادی در زندگی روحانی خودمون داشتیم ولی با هدایت خداوند سعی می‌کنیم بلند شیم و چشم‌هامون رو به صلیب و جاده بدوزیم و ادامه بدیم.

خیلی هم عالی. کمی در مورد ایمانتون به مسیح بگید و اینکه چی شد مسیح رو پذیرفتید؟

راستش من اعتیاد شدید داشتم و بارها ترک کرده بودم، ولی چند روز بیشتر طول نمی‌کشید که باز شروع می‌کردم. راستش خیلی خانواده‌ام رو اذیت می‌کردم و چون اعتیادم به بنزین بود بسیار عصبی بودم و با کوچکترین مسائل به شدت خشمگین می‌شدم.

اجازه بدید از همسرتون هم در این باره پرسیم. خانم اگر ممکنه شما این موضوع رو برامون ادامه بدید.

حتماً. راستش دو سالی بعد از ازدواج بود که عصبی بودن شوهرم شروع شد و دیدم دندون‌هاش پوسیده و مثل تیکه‌های نون براحتی خرد می‌شن. یه بار که رفته بودم سر جیش دیدم یه قوطی کوچیک زرد رنگ توی جیبشه. فکر کردم مشروب می‌خوره. وقتی در اون رو باز کردم دیدم یه مایع تقریباً سبز رنگ توشه و بشدت بوی بنزین می‌ده. راستش نفهمیدم این برای چیه چون اصلاً برام قابل درک نبود که کسی به بنزین معتاد بشه.

صبح روز بعد با ترس و لرز از شوهرم پرسیدم قوطی زرد توی جیب چیه. یه وقت آتیش نگیره همه خونه رو بسوزونه؟ که با سلی محکمی زد توی گوشم، تازه فهمیدم اون بنزین خیلی وقته زندگی من رو سوزونده و خبر نداشتم.

با پدرم مطرح کردم و فهمیدم اعتیاد بنزین چیه. همه بزرگ‌های فامیل جمع شدن با شوهرم بارها صحبت کردند و بردنش به کمپ ولی یه هفته هم دووم نیاورد و از کتک‌هاش می‌فهمیدم باز داره به اعتیادش ادامه می‌ده.

باز بزرگ‌ترها جمع شدن این بار بردنش دکتر خصوصی و دارو و... ولی باز فقط چند روز بود و باز دنیای سیاه من ادامه داشت تا اینکه بچه دومم رو باردار شدم، ولی اینقدر فشار زندگی روی من زیاد بود که تصمیم گرفتم خودم و کودک سه ساله‌ام و بچه توی شکمم رو آتیش بزنم تا شاید از این زندگی نکبت بار و لعنت شده نجات پیدا کنیم. رفته بودم زیرزمین تا بنزین بیارم که شوهرم شروع به کتک زدن من کرد و اونقدر منو کتک زد که ۳ روز توی بیمارستان بستری شدم و بیهوش بودم.

وقتی به هوش اومدم دکتر زنانی که فامیلمون بود بالای سرم بود و گفت شانس آوردی بچه سالمه. توی قلبم صدبار آرزو می‌کردم کاش شانس نمی‌آوردم و حداقل این بچه از این زندگی نجات پیدا می‌کرد. همون عصر دو تا خانم با یه آقا اومده بودند به بیمارها سر بزنند. اومدن توی اتاق من و خانمه با مهریونی باهام صحبت کرد و بهم یه عروسک هدیه داد که برای بچه ۳ ساله‌ام بیرم. بعد گفت اگه اجازه بدی می‌خوام برات دعا کنیم. ما مسیحی هستیم و می‌خوایم در کلیسا برات دعا کنیم. گفتم من دیگه اعتقادی به هیچ خدایی ندارم و هیچ عدالتی نیست. درد دلم باز شد و هر چی توی دلم بود برای اون خانم گفتم، انگار همه غم‌هام رو داشتم می‌ریختم بیرون و اون با تمام قلب و وجودش گوش می‌کرد و حرفی نمی‌زد. حرفام که تموم شد فقط دست گذاشت روی پیشونی من و گفت مسیح با تکه‌به‌تکه دردهای تو درد کشید و بعد شروع کرد با خدا حرف زدن، تا حالا همچین چیزهایی ندیده بودم و همچنین دعایی نشنیده بودم، همه وجودم پر از آرامش شد.

فردای اون روز دکتر اومد و گفت مرخصی، فردا می‌تونی بری خونه. تمام غم‌های عالم باز توی دلم ریخت. باز باید وارد اون خونه که بوی مرگ می‌داد می‌شدم. همه شب گریه کردم، بعد سعی کردم مثل اون خانمه دعا کنم و آرامش

بگیرم. همین‌طور که با خدا آروم حرف می‌زدم و پتو رو روی لب‌هام گرفته بودم که صدام خیلی هم واضح نباشه یه دفعه وجود یه دست رو روی بازوم حس کردم و گرمای دستش همه وجودم رو پُر کرد. برگشتم به طرف مخالف، هیچ کس نبود. ترسیده بودم، انگار صدایی توی قلبم داد می‌زد: «آروم باش، من هستم.» فقط حس می‌کردم سرم روی پاهای یه شخص نورانی و با دست‌هاش موهام رو نوازش می‌کنه و مدام می‌گه:

«دخترم بخواب...»

فردا صبح بیدار شدم، انگار پر از شادی بودم، حس می‌کردم یه نفر جدید داره وارد خونه می‌شه با من.

توی خونه دیگه دیوارها

مثل قبل نبود.

حس می‌کردم

آرامش

اومده، حتی پسر من که سه سالش بود می‌اومد توی بغلم و آرام می‌خوابید. دیگه حتی توی خواب دست و پا نمی‌زد. همه چیز عوض شده بود تا اینکه بدلیل درد زایمان وارد بیمارستان شدم. قبل از اتاق عمل باز سعی کردم مثل اون خانم دعا کنم، زیر لب آروم که کسی نشنوه شروع کردم و گفتم خدایا این بچه نظر تو هست. فردای اون روز توی اتاقم بودم و کمی ناراحت چون بچه‌ام باید زیر دستگاه می‌موند و من نمی‌تونستم ببینمش. یه دفعه در باز شد و همون خانمه که دعا می‌کرد وارد شد؛ از اینکه چرا باز من اینجام تو شوک بود.

کلی باهاش حرف زدم و اونم دست کرد توی کیفش و گوشی موبایلش رو در آورد و هدفونش رو داد به من و گفت بذار توی گوشت و چشمت رو ببند.

صدای جمعیتی بود که آواز می‌خوندن. سرودهای کلیسا... دعاها و بعد صدای آقایی که داشت در مورد بیابان و سختی و راه توی بیابان حرف می‌زد. نمی‌دونم چطور گذشت، فقط می‌دونم دو ساعت زندگی من رو جایی دیگه برد، حس می‌کردم کلیسا رو. آخر اون فایل صدا کشیش همه رو به شام خداوند دعوت کرد و دعای نجات رو گفت هر کی می‌خواد با من بخونه.

منم شروع کردم به تکرار با همه کلیسا. چشم‌ام رو باز کردم دیدم خانمه داره گریه می‌کنه و... بغلم کرد و تبریک گفت و یه کتاب بهم داد و رفت.

درست پشت سر اون خانم، پرستار با بچه‌ام وارد شد و با تعجب فقط گفت هیچ مشکلی نداره. اسمش رو پرسید، بی‌اختیار گفتم: ایلیا...!

بعد از ظهر شوهرم و خانواده‌ام اومدن و همه با محبت نوزاد رو بغل می‌کردن و شوهرم گفت اسمش رو چی بذاریم؟ گفتم: اسمش رو خدا گذاشته...! با تعجب نگام کرد؛ گفتم: ایلیا...، خندید و گفت آره قشنگه... رفتیم خونه و شوهرم کتاب رو دید

که مدام دارم می‌خونم. اومد پرسید چیه و تمام ماجرا رو براش تعریف کردم و آخرش گفتم می‌دونم حرف‌هام رو باور نمی‌کنی که با تعجب نگام کرد و گفت دو روزه حمید دوستم که مسیحی شده از ترکیه برگشته و در مورد آرامش مسیح و قدرت شفا باهام صحبت می‌کنه. می‌خوام برم دکتر... از همون روز شوهرم واقعاً ترک کرد و اون آدم عصبی به یک‌باره به شخصی بی‌آزار تبدیل شد، طوری که خودم هم هنوز باور نمی‌کنم.

شکر واقعاً. عجیب محو این شهادت بودم، انگار با تمام وجودم حس می‌کردم. شکر برای مسیح. خب برادر عزیز شما بگید برامون.

آره واقعاً، الان که همسرم تعریف می‌کنه می‌دونم چه آدم سیاهی بودم و چطور مسیح من رو از چاه کشید بیرون. الان سالها از این موضوع گذشته، توی این مدت خیلی شهادت‌ها داریم که بگیم. خیلی جاها فراموش کردیم کارهای خدا رو و باز افتادیم، ولی باز نشانه‌های مسیح هر روز توی زندگی‌مون بود و نگذاشت ریسمان سه‌لا پاره بشه. چون مسیح رو وارد زندگی‌مون کردیم و هر روز توی اون سعی کردیم عمل کنیم.

ولی بذارید یه رازی رو بهتون بگم که سال‌ها تجربه کردیم. هر بار کتاب مقدس و مسیح و آیه‌ها رو برای همدیگه بکار بردیم و مثل چوب توی سر هم زدیم و قضاوت کردیم مسیح انگار توی قایق زندگی‌مون خوابیده و مشکلات شروع شد. چیزی که یاد گرفتم اینه که آیات فقط برای منه و من باید به اون عمل کنم و کاری به دیگران ندارم و قضاوت نکنم. این بزرگترین راز هست.

چقدر عالی. خوب برامون از این شرایط بگید؟ از سختی‌ها...

راستش الان چند ساله ما به اسمیرنا وصل شدیم و کلیسای خانگی داریم. یادمه روزی که به برادر امید شبان کلیسا وصل شدیم گفتیم ما رو به کلیسا وصل کنید، گفت شما خودت کلیسایی و من کنارتونم و ایمان دارم مسیح هم کنارتونه. شروع کردیم دوست‌هامون رو به کلیسا دعوت کردن، بشارت می‌ریم، به مردم کتاب می‌دیم و حتی تو این وضعیت سخت و بحرانی باور کنید نمی‌دونم زندگی ما رو کی داره جلو می‌بره. منطق و عقلم می‌گه این ماه داغونی، عقب می‌مونی ولی باز نمی‌دونم از کجا و چطور برکت عجیبی توی زندگی‌مون و حتی خدا استفاده می‌کنه تا دست‌های او باشیم توی این شرایط برای انتقال آرامش او به دیگران. نمی‌گم همه چی خوبه، هزاران بار مسیح معجزه کرده توی زندگی‌مون ولی باز یادمون رفته، ولی الان که با شما صحبت می‌کنم مسیر رو می‌بینم، ایمان دارم حتی لحظه‌ای من و خانواده‌ام رو تنها نگذاشته و کنارمون بوده.

الان کلیساهای خانگی زیادی رو می‌شناسم که با اسمیرنا پیش می‌رن و شاهد رشد هر کدوم‌شون بودم و وقتی می‌بینم در این بی‌ثباتی دنیا تنها چیزی که بهش تکیه کردیم و جنبش نداشت مسیح بوده همه وجودم می‌شه مثل یه کماندو برای خدمت مسیح. آمین که حوله بر کمر ببندم و خدمت من باعث غرورم نشه. خیلی جاها من رو غرور در برگرفت و شبانم بهم اخطار می‌داد ولی قبول نمی‌کردم، تا اینکه دیدم بیشتر از اینکه بشارت و نور مسیح رو نشون بدم دارم با دیگران بحث می‌کنم و خودم رو عقل کل نشون می‌دم. غرور بد بذریه و عجیب بدون اینکه بفهمی میاد جلو و در درونمون رشد می‌کنه.

نظر تون در مورد اسمیرنا؟

راستش اسمیرنا دوباره من و خانواده‌ام رو شعله‌ور کرد برای مسیح، و دوباره از مسیر سرد به هدایت و گرمای آغوش پدر رهنمود کرد. من شخصاً ازش ممنونم و برای همه عزیزانی که در این مجله خدمت می‌کنند سلامتی و نور می‌طلبم و یادشون باشه که شیطان در کمین تک‌به‌تک شماست، چون ثمرات شما عزیزان امثال من و خانواده من هستند که می‌تونن رشد کنن و به هزاران کلیسا و شاگرد تبدیل بشن.

و دعای شما؟

می‌طلبم نور و شادی خداوند رو برای همه خادمین که با تمام سختی‌ها ایستاده‌اند و بدون هیچ چشم داشتی فقط می‌خوان به تمام مردم بگن نور اینجاست. قوت خداوند بریزد و آن‌ها را هدایت کند، آمین.

ممنون، آمین که پر از شادی و پیروزی خداوند باشید.



سلام و درود به تک به تک شما خوانندگان و علاقه مندان به هنر در این شماره به ۳ تابلو زیبا و پرتامل از موزه Gemaldegalerie Alte Meister, Dresden نگاهی می‌اندازیم.

در راه عمانوس

این تابلو اثری از «فریتز فون اوده» نقاش و افسر آلمانی می‌باشد. او این نقاشی پاستل زیبا را در ابعاد ۶۶ در ۹۰ سانتیمتر در سال ۱۸۹۱، بر اساس انجیل لوقا باب ۲۴ به تصویر آورده است. پاستل از دوره رنسانس توسط هنرمندان استفاده می‌شد و در قرن هجدهم هنگامی که تعدادی از هنرمندان برجسته، پاستل را رسانه اصلی خود قرار دادند، محبوبیت زیادی بدست آورد. این ماده از رنگدانه «پودر خالص» و «چسب» ساخته شده است که آن را در کنار هم نگاه می‌دارد.

اکثر تابلوهای فریتز بر اساس کتاب مقدس می‌باشد. فریتز با قرار دادن عیسی بین شاگردان و متمایل کردن و خم شدن آنها به سمتش نشان می‌دهد که گوششان صدا و تعلیمی آشنا می‌شنود و یا شاید به نوعی توجه آنها را با سخنانش به خود معطوف کرده است، اما چه بسا که شاگردان قدرت تشخیص عیسی را ندارند. در این تصویر شاگردان به دهکده‌ای می‌روند و در همان هنگام مردی به ملاقات آنها می‌رود؛ آری عیسی در منطقه‌ای به نام عمانوس بر آنها ظاهر گشت.

نقاش با کشیدن کلاهی در دست شاگردان به نشانه‌ای از احترام نشان می‌دهد که گویی آنها می‌دانند شخصی بزرگتر از خودشان بین ایشان ایستاده است. نقاش در اینجا صحبت از ارزش می‌کند؛ ارزش راه رفتن با خداوند و استاد خود. **آمین که ما هم ارزش با خدا بودن را در عمل خود نشان دهیم.**

در تصویر جاده و راهی در نور می‌بینیم اما در کناره‌ها و سمت چپ تاریکی می‌باشد. حصارهایی که در تصویر می‌بینیم درست از نقطه‌ای که عیسی را ملاقات کرده‌اند شروع شده و توجه ما را به این جلب می‌کند که وقتی با

نامه پیروزی

این اثر نیز توسط «آرنت دو گلدر» نقاش هلندی در سال ۱۶۸۵ با رنگ روغن روی بوم بر اساس کتاب استر باب ۹ نقش بست. در زمانی که دشمن با دسیسه‌چینی در دربار حکم پادشاه را برای قتل عام کردن قوم خدا گرفته بود استر با شجاعت و هدایت خدا قدم برداشت و باعث نجات قوم و جلوگیری از کشتن آنها شد.



مسیح ملاقات می‌کنیم و هم‌قدم می‌شویم در نور هستیم و امنیت داریم؛ امنیت از تاریکی...

این اثر با پوشانده شدن چمنزارها و مرتع‌ها ما را به یاد مزمور ۲۳ می‌اندازد: «خداوند شبان من است محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. در مرتع‌های سرسبز مرا می‌خواباند و به شناخت حقیقت رهبری‌ام می‌کند.»

ردایی که بر تن عیسی به رنگ آبی می‌بینیم نشان از الوهیت و آسمانی بودن او دارد. در کلام به ما وعده داده شده است که هر جا دو یا سه نفر به اسم عیسی جمع شوند او نیز در آنجا حضور دارد و این عکس به خوبی نمایانگر این موضوع می‌باشد. زمانی که بعد از قیام عیسی، شاگردان در راه عمانوس تصور می‌کنند که خداوند و منجی‌شان را از دست داده‌اند و درباره او سخن می‌گویند مسیح بین ایشان حضور می‌یابد! قیام عیسی برای ما نشانه پیروزی می‌باشد. او هر لحظه در زندگی‌های ما حضور دارد اما ما گاهی اوقات مانند همین شاگردان فکر می‌کنیم که ما را تنها گذاشته و غمگین و ناراحت می‌شویم. **امروز بیاییم سرهای خود را بالا گرفته و با پیروزی بر این دنیا و ریاست‌ها اعلام کنیم که خداوند و نجات دهنده من زنده هست. او در کنار ماست و قادر است تا به جان‌های خسته ما آرامی و قوت بخشد.**

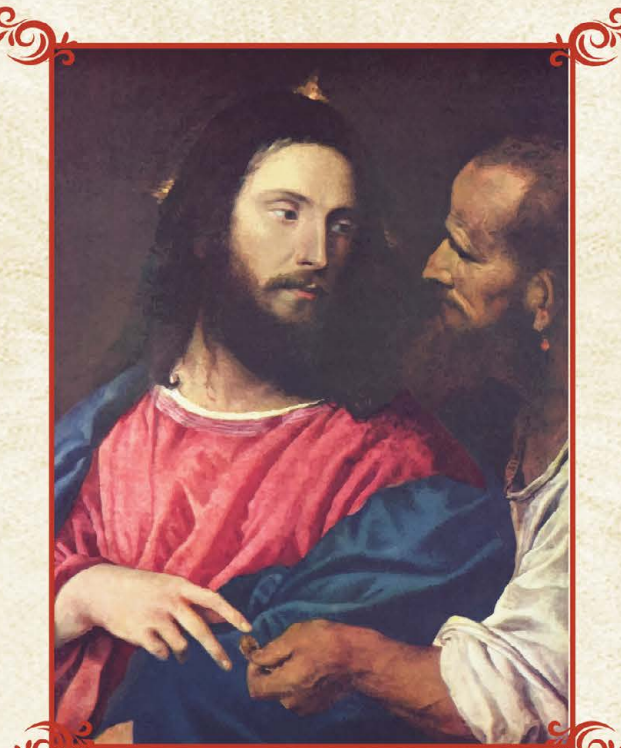


انگشتی که بر دست استر می‌باشد نشان از عروس بودن او در پادشاهی خداوند است. **امروز همه ما که به مسیح ایمان آورده‌ایم بواسطه نجات در او انگشتی بر دستمان نشانده شده و نجات را دریافت کرده‌ایم.** این عکس شاید یادآور کوهی باشد که موسی به ملاقات با خدا رفت و از خداوند فرمان‌هایی مبنی بر خارج کردن قوم از بردگی و گناه و اسارت گرفت، و بعد از آن قوم از کار خدا به شادی و پرستش پرداختند. این واقعه هم یادآور کار عظیم خداوند، در آن زمان می‌باشد و حال مردخای با نامگذاری این عید قوم را به شادی فرا می‌خواند. به یاد داشته باشیم که خداوند قادر است تا ما را نیز از دسیسه‌های این دنیا نجات دهد و مانند قوم ناامیدی‌هایمان را به امید و غم‌هایمان را به شادی تبدیل کند.

پرسش درباره پرداخت خراج

این تابلو اثری از «تیزیانو وچلیو» ملقب به «تیتیان» نقاش ونیزی می‌باشد. او با الهام گرفتن از شخصیت‌های کتاب مقدس و داستان آنها تابلوهای خود را به تصویر درآورده است. اغلب نقاشی‌های او به سبک رنسانس می‌باشد. تیتیان این تابلو را با رنگ روغن روی بوم در ابعاد ۷۰ در ۷۹ سانتیمتر در سال ۱۵۱۵ بر اساس انجیل متی باب ۲۲ خلق کرد. فریسی‌ها سکه‌ای را نزد عیسی آورده تا او را بیازمایند و بپرسند آیا مالیات بدهند یا نه؟ آنها با این عمل می‌خواستند عیسی را وادار به اظهار نظر سیاسی کنند چرا که این تنها دامی بود که عیسی را در محضر دولتمردان روم معجز و گناهکار جلوه می‌داد. ولی عیسی در جواب ایشان می‌گوید عکس چه کسی بر روی سکه شما می‌باشد؟ مال قیصر را به قیصر و مال خدا را به خدا بدهید.

امروز بر روی آنچه در زندگی ما ارزش دارد و ثروت به حساب می‌آید و برای آن تلاش می‌کنیم تصویر چه کسی حک شده و یا آن را نمایان می‌سازد؟ تبحر تیتیان در اینجا به نوعی ست که عیسی را با نگاهی عمیق به تصویر کشیده و حالت چهره او نمایانگر این می‌باشد که از فکر ریاکارانه فریسی خبر دارد. شاید نقاش با به کار گرفتن تضاد در رنگ لباس عیسی، نشان دادن دو شخص و همانطور نشان دادن انگشتان عیسی که به دو روی سکه اشاره دارد می‌خواهد دو رو بودن فریسیان را نمایان سازد. نشان از ظاهری که می‌گوید ما به دنبال خدا دوستی هستیم اما در واقع خدا را می‌آزماییم. شفافیت و کاملیت بخوبی در چهره مسیح نمایانگر است اما تصویر مرد فریسی بطور نیم‌رخ و تاریک ترسیم شده است گویی او روی دیگرش را پنهان نموده است. جامه مرد فریسی به رنگ سفیدی است که دنیا باعث چرکین بودن آن شده است و لباس مسیح به رنگ ارغوانی به نشانه پادشاهی و رنگ قرمز



یعنی نجات می‌باشد. در آیه ۱۶ همین باب می‌خوانیم که فریسی اینطور می‌گوید: «می‌دانم طریق خدا را به راستی تعلیم می‌دهی و به ظاهر خلق نمی‌نگری» اما با این حال باز با ریاکاری به نزد او می‌آید؛ به مانند ما که می‌دانیم خدا از درونمان آگاه است اما باز مواقعی با جامه و لباسی سفید و به ظاهر پاک اما درونی سیاه و تاریک به نزد او می‌رویم.

اگر لباس و جامه ما را هم این دنیا سیاه و کثیف کرده است امروز با ایمان آوردن به کار مسیح و قدم برداشتن در نور و مسیر او خداوند ردایی نو بر تنمان می‌کند و از تمام افکار کهنه و مذهبی و اسارت‌هایمان رهایی می‌دهد و فکری تازه به ما می‌بخشد.



بررسی فیلم

انتخاب زندگی یا تسلیم شدن، در دستان خود اوست. این مفهوم دقیقاً با حقیقتی در کتاب مقدس هم‌راستا است که می‌گوید: **زندگی و مرگ را پیش روی شما گذاشته‌ام، پس زندگی را برگزینید.** (تثنیه ۳۰:۱۹)

این فیلم به زیبایی نشان می‌دهد که زندگی میان مرگ و حیات، یک انتخاب روزانه است؛ انتخابی که در دل سخت‌ترین شرایط نیز معنا پیدا می‌کند.

جان با وجود درد، ناامیدی و حتی از دست دادن انگشتانش، تصمیم می‌گیرد زندگی را انتخاب کند. او می‌جنگد، سقوط می‌کند، دوباره بلند می‌شود و هر بار با حمایت خانواده‌اش ادامه می‌دهد. همچنین مسیر زندگی او یادآور این حقیقت ایمانی است که رنج می‌تواند بخشی از شکل‌گیری امید باشد؛ همان‌طور که در رومیان ۵:۳-۴ آمده است: **مصیبت، صبر می‌آورد؛ صبر، شخصیت را می‌سازد؛ و شخصیت، امید را.** پس از بهبودی نسبی، «جک باک» با ارسال توپ‌های بیسبال و دعوت از او به برنامه تلویزیونی، رویای دیرینه جان را محقق می‌کند. اما پیش از آن، این خود جان بود که با تلاش و اراده، مسیر رسیدن به رؤیایش را آغاز کرده بود. در ادامه زندگی، جان با وجود آثار سوختگی شدید، دچار کاهش اعتمادبه‌نفس می‌شود، اما هرگز دست از تلاش و امید برنمی‌دارد. او بعدها به عنوان سخنران انگیزشی در همایش‌ها حضور می‌یابد و داستان زندگی خود را برای دیگران روایت می‌کند تا الهام‌بخش آنان باشد. در نهایت، جان مسیر زندگی خود را ادامه می‌دهد؛ تحصیل می‌کند، ازدواج می‌کند و صاحب فرزند می‌شود، و داستان او به نمادی از ایمان، امید و اراده در برابر رنج‌های زندگی تبدیل می‌گردد.



جان، پسری پرشور و سرشار از علاقه به بیسبال است؛ پسری که حتی حاضر است از تکالیف مدرسه و کلاس پیانو بگذرد تا از طریق رادیو مسابقات تیم محبوبش را دنبال کند. اما حادثه‌ای ناگهانی زندگی او را به‌طور کامل تغییر می‌دهد؛ آتش‌سوزی شدیدی رخ می‌دهد و بدن او به‌شدت آسیب می‌بیند. در جریان این حادثه، خواهر کوچک او با شجاعت تلاش می‌کند با ریختن آب، جان را نجات دهد؛ اقدامی که بعدها مشخص می‌شود از شدت آسیب‌های بیشتر جلوگیری کرده است.

زمانی که جان به بیمارستان منتقل می‌شود، پزشکان تنها یک درصد شانس زنده ماندن برای او در نظر می‌گیرند. در همین نقطه، مادر او یکی از تأثیرگذارترین جملات فیلم را به زبان می‌آورد: **دست خدا را بگیر و طوری بجنگ که تا به حال ننگیده‌ای. او مدام به جان یادآوری می‌کند که خدا برای زندگی او هدفی دارد و نباید تسلیم شود.**

یکی از نقاط برجسته داستان، حضور گزارشگر معروف بیسبال «جک باک» است که از علاقه شدید جان به بیسبال مطلع می‌شود و برای روحیه دادن به او مرتب به بیمارستان سر می‌زند. او با امید و انگیزه به جان می‌گوید: **هی پسر، تو زنده می‌مونی. به جنگیدن ادامه بده.** در کنار او، پرستاران نیز با صبوری و محبت، جان را در مسیر درمان و حتی راه رفتن دوباره همراهی می‌کنند و هر بار او را به ادامه مبارزه تشویق می‌کنند. در تمام این مسیر دشوار، جان در حالی که بدنش در پانسمان است و توان حرکت ندارد، با حمایت اطرافیانش بارها به ادامه زندگی امیدوار می‌شود. یکی از مهم‌ترین لحظات فیلم زمانی است که مادرش در پاسخ به ترس جان از مرگ، تصمیم را به خودش واگذار می‌کند و به او یادآوری می‌کند که



برخی از آثار شاخص او: سورفر روح، قطعات یدکی، فصل معجزه و ریگان می‌باشد.

آثار او عمدتاً بر اساس داستان‌های واقعی ساخته شده‌اند و با محوریت امید، ایمان، اراده و غلبه بر سختی‌ها شناخته می‌شوند.



خلاصه فیلم

داستان فیلم از سال ۱۹۸۷ آغاز می‌شود؛ زمانی که «جان» پسر بچه‌ای ۹ ساله، عاشق بیسبال و گزارش‌های رادیویی تیم سنت‌لوئیس است. او در حادثه‌ای ناگوار هنگام بازی با کبریت و بنزین دچار انفجار و سوختگی شدید می‌شود؛ به‌طوری که پزشکان تنها یک درصد شانس زنده ماندن برای او قائل هستند. جان ماه‌ها در بیمارستان بستری می‌شود، تحت عمل‌های متعدد قرار می‌گیرد و با آسیب‌های جدی جسمی از جمله قطع برخی انگشتان مواجه می‌شود. با این حال، حضور خانواده، حمایت پرستاران، دعاهای مردم و آمیدی که در دل او زنده می‌ماند، باعث می‌شود برای زندگی بجنگد و تسلیم نشود.

نگاهی به سینمای جهان



شناسنامه فیلم

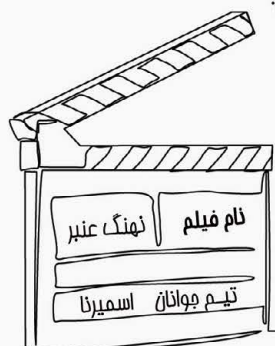
فیلم «روح شعله‌ور» (Soul on Fire) فیلمی درام به کارگردانی شان مک‌نامارا است که در اواخر سال ۲۰۲۵ از طریق پلتفرم نتفلیکس منتشر شد. شان مک‌نامارا از کارگردانان شناخته‌شده سینما و تلویزیون آمریکا است که در کارنامه هنری خود آثار متعددی در ژانر درام و الهام‌بخش دارد و در برخی پروژه‌های تلویزیونی نیز نامزد جوایزی همچون امی و بفتا بوده است.



بررسی فیلم

این فیلم جایگاه خالی خداوند در زندگی هر کدام از ما را به نمایش می‌گذارد و انسان‌هایی

که هر یک به نوعی در پی پر کردن خلاء درونی خود می‌باشند؛ غافل از اینکه تنها نیازمان فیض و محبت اوست. همانگونه که پولس رسول عنوان می‌کند: «فیض تو مرا کافی است.» آمین که با نگاهی تازه طالب خداوند باشیم و با عمل و رفتارمان این را به او اعلام کنیم که او پادشاه و سرور ماست و با محبت پدران و بی‌مانند خود ما را به سمت نیکویی‌ها هدایت کند. تماشاگر این فیلم کم‌دی، جدا از وقت مفرحی که می‌تواند در کنار عزیزانمان برایشان فراهم کند، اثری قابل تأمل است تا ما را به این وادارد که نگاهی تازه به زندگیمان بیندازیم.



«نهنگ عنبر» کم‌دی زیبایی است که زندگی یک انسان و خواسته‌هایش را به تصویر کشیده است. از همان ابتدای فیلم موضوعات جدی و تلخ با نگاهی متفاوت دیده می‌شوند؛ بطور مثال جدایی پدر و مادر ارژنگ، خیانت و عدم وفاداری و حتی گفتگوی دو کودک که برگرفته از دیدگاه و صدمات کودکی آنها از اجتماع، خانواده و شرایطشان سرچشمه می‌گیرد با نگاهی کم‌دی و متفاوت، تماشاچی را به لبخند وادار می‌کند. ارژنگ و رویا هر یک نمادی قابل تأمل از زندگی هر کدام از ما هستند. ارژنگ برای بدست آوردن محبت و عشق کودکی خود، تمام تلاش خود را می‌کند و به هر کاری روی می‌آورد تا بتواند خواسته‌های رویا را برآورده کند. خواسته‌هایی که از سوءاستفاده از دوست داشتن و عشق ارژنگ نشأت گرفته است. از همان سکانس‌های ابتدایی می‌بینیم که رویا ارژنگ را به نوشتن مشق‌های خود ترغیب می‌کند و این آغاز ماجرا و داستان کلی فیلم است.

رویاها و خواسته‌های جوانان با زبان نوستالژیک به تصویر آمده‌اند و یادآور آن می‌شوند که ما انسان‌ها به هر چیزی روی آورده‌ایم و از هر کسی خواسته‌هایمان را طلبیده‌ایم به جز خداوند که آفریننده همه چیز است.



نهنگ عنبر



نگاهی به

سینمای ایران



خلاصه فیلم

ارژنگ صنوبر (رضا عطاران) که در کودکی پدر و مادرش از هم جدا شده‌اند، حال بزرگ شده و همواره خود را مسبب تمام بدبختی‌های خانواده می‌داند. ارژنگ که از کودکی عاشق و شیفته دختری به نام رویا (مهناز افشار) شده است تمام تلاش خود را می‌کند تا با خوشحال کردن معشوق خود، رضایت او را برای ازدواج بدست آورد. اما عشق خالص او به رویا دستخوش دگرگونی‌هایی در زندگی‌اش می‌شود تا اینکه با تصمیم رویا برای مهاجرت به همراه خانواده‌اش رو برو می‌گردد. ارژنگ که خود را تنها می‌بیند سال‌های زیادی را با عشق رویا سپری می‌کند و سعی دارد با مشغله‌های کاری، او را به فراموشی بسپارد. ولی با بازگشت رویا از آمریکا همه چیز تغییر می‌کند و بازی کهنه گذشته باز تکرار می‌شود.

شناسنامه فیلم

فیلم «نهنگ عنبر» یکی دیگر از ساخته‌های موفق کارگردان خوب کشورمان، سامان مقدم است. «مقدم» پس از تجربه‌های خوبی که به عنوان دستیار کارگردان در برخی از فیلم‌های مسعود کیمیایی داشت اولین کار بلند سینمایی خود را به عنوان کارگردان به نام «سیاوش» عهده‌دار شد که با استقبال قابل توجهی از سوی مخاطبان رو برو گردید. او با پشت سر گذاشتن کارنامه قابل قبول و فیلم‌های موافقی چون «مکس» اینبار با «نهنگ عنبر» در کنار بازیگرانی چون «رضا عطاران» و «مهناز افشار» و دیگر عوامل فیلم توانست اثر قابل تأملی را به جا بگذارد.

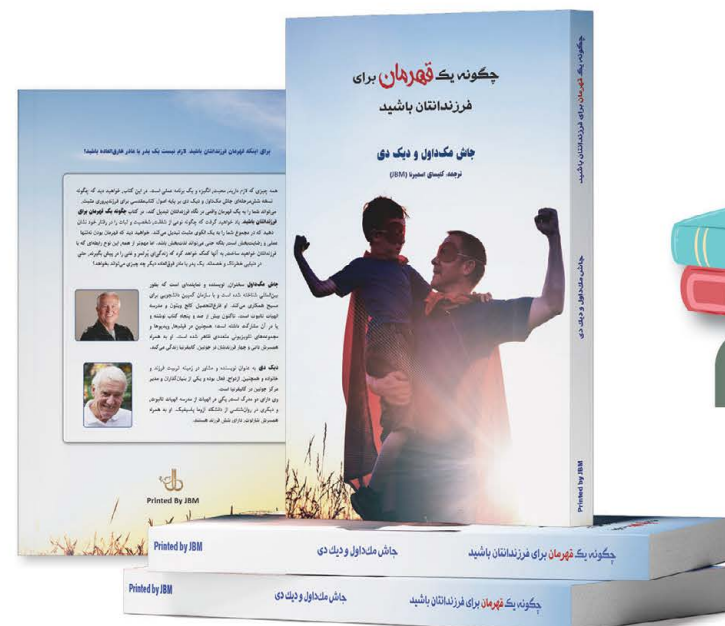


معرفی کتاب

نام کتاب: پیکونه یک قهرمان برای فرزندان باشد

نام نویسنده: جاش مکداول و دیک دی

ترجمه: علیرضا اسمیتا (JBM)



هدف این کتاب آن است که به والدین نشان دهد قهرمان واقعی بودن در خانه یعنی چه و چرا قهرمان بودن پدر و مادر برای فرزندان، به‌ویژه در دنیای امروز، تا این اندازه اهمیت دارد. قهرمان بودن یعنی: **واقعی بودن؛ بدون ماسک، بدون تظاهر و بدون فریب.**

تعریف جدید نویسندگان از قهرمان این است:

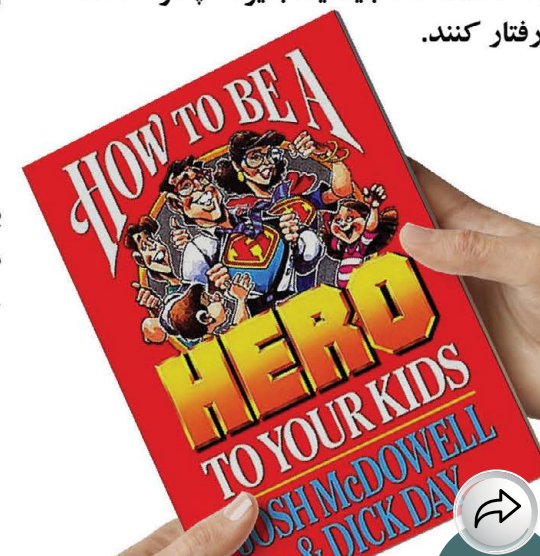
«هر پدر یا مادری که با شفقت، شخصیت، ثبات و صداقت، الگویی مثبت برای فرزندان خود باشد.»
جاش مک‌داول و دیک دی برای درک عمیق‌تر این موضوع، برنامه‌ای با عنوان «شش A» ارائه می‌دهند. این شش اصل عبارتند از: **پذیرش، قدردانی، محبت، در دسترس بودن، مسئولیت‌پذیری و اقتدار.**

آنها در فصل‌های مختلف کتاب، هر یک از این اصول را به شکلی عمیق و کاربردی بررسی می‌کنند و با مثال‌ها و راهکارهای عملی، به والدین نشان می‌دهند چگونه می‌توانند قهرمان فرزندان‌شان باشند. نویسندگان می‌گویند: «اگر حتی یکی از این اصول را در خانواده‌تان به کار بگیرید، رابطه شما با فرزندان‌تان بهتر خواهد شد. اما اگر هر شش مورد را به کار ببندید، ممکن است واقعاً به قهرمان زندگی فرزندان‌تان تبدیل شوید.»

البته آنها تأکید می‌کنند که ترتیب این شش اصل بسیار مهم است و پیش از هر چیز باید این حقیقت را به خاطر سپرد:

«قوانین بدون رابطه، منجر به طغیان می‌شود.»

بچه‌ها تنها به قوانین پاسخ نمی‌دهند؛ آنها به رابطه واکنش نشان می‌دهند. و شاید یکی از امیدبخش‌ترین جملات کتاب این باشد: **«هرگز برای ساختن رابطه با فرزندان دیر نیست.»**



نویسنده فصل چهارم کتاب را با پرسشی تأملی آغاز می‌کند و از والدین می‌خواهد برای پاسخ دادن عجله نکنند:

«آیا فرزندان‌تان را به خاطر کاری که انجام می‌دهند دوست دارید، یا به خاطر آن کسی که هستند؟»

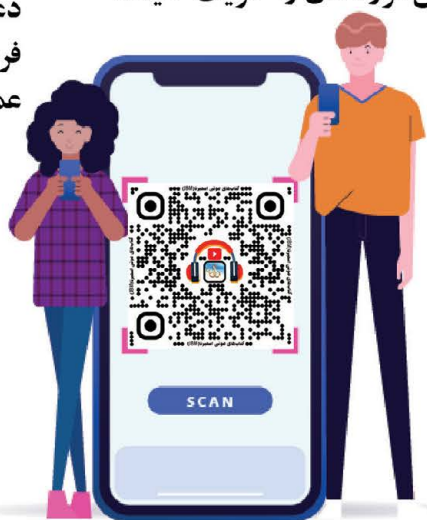
پذیرش بی‌قید و شرط، بر پایه هویت فرزند بنا شده است؛ انسانی که به شباهت خدا آفریده شده و ارزش ذاتی خود را از خالقش دریافت کرده است. کودکانی که با پذیرش بی‌قید و شرط تربیت می‌شوند، احتمال بیشتری دارد که احساس ارزشمندی و امنیت داشته باشند. کسانی که از ارزش شخصی سالم برخوردارند، می‌توانند خود را بپذیرند، زیرا می‌دانند خدا آنها را دوست دارد و پذیرفته است. ارزش شخصی سالم چنین می‌گوید:

«من دوست‌داشتنی و ارزشمندم. من عضوی شایسته از خلقت خدا هستم. بله، گناهکارم، اما خدا مرا نجات داده، گناهانم را بخشیده و می‌توانم همان کسی شوم که او می‌خواهد.»

افرادی که ارزش شخصی سالمی دارند، حضور خود را در جهان مهم می‌دانند. آنها باور دارند که وجودشان می‌تواند جهان را به مکانی بهتر تبدیل کند و می‌توانند امید، شادی و اعتماد را به دیگران منتقل کنند. اما کسی که ارزش شخصی ضعیفی دارد، برده نظرات دیگران می‌شود و آزادی این را ندارد که خود واقعی‌اش باشد. نویسندگان تصویر ذهنی سالم را این‌گونه تعریف می‌کنند: **«دیدن خود، آنگونه که خدا تو را می‌بیند؛ نه بیشتر و نه کمتر.»**

این نگاه، نه گناهکار بودن انسان را انکار می‌کند و نه اجازه می‌دهد انسان تمام هویت خود را در شکست‌ها و ضعف‌هایش خلاصه کند. در پایان هر فصل، پرسش‌ها و تأملاتی مطرح می‌شود که به درک عمیق‌تر مفاهیم کتاب کمک می‌کنند. یکی از پرسش‌های قابل توجه کتاب این است: **«به‌طور مشخص، چگونه می‌توانید به عنوان والدین، عزت‌نفس فرزندان‌تان را تقویت کنید؟»**

نویسندگان پیشنهاد می‌کنند که والدین به شکلی طبیعی و صمیمانه، حقایق کتاب مقدس را با فرزندان خود در میان بگذارند:



♥ ما به شباهت خدا آفریده شده‌ایم.

♥ خدا برای زندگی ما هدفی ویژه دارد.

♥ همه گناه کرده‌اند، اما خدا پسر یگانه‌اش را برای نجات ما فرستاد و هرکس با ایمان به عیسی مسیح می‌تواند فرزند خدا شود.

جاش مک‌داول می‌گوید که همیشه فرزندان‌ش را تشویق می‌کرده تا بدانند نه تنها به شباهت خدا آفریده شده‌اند، بلکه کاملاً منحصر به فرد هستند؛ از میان بیش از هشت میلیارد انسانی که امروز روی زمین زندگی می‌کنند، هیچ کس دقیقاً شبیه تو نیست.

او ادامه می‌دهد:

پس اگر هیچ کس دیگری مثل تو وجود ندارد، چرا همان خودِ منحصر به فردی که خدا آفرید نباشی؟ تو بهترین "تویی" هستی که می‌تواند وجود داشته باشد.

در کنار تأکید بر منحصر به فرد بودن فرزندان، نویسندگان به والدین یادآوری می‌کنند که باید عشق خدا را نیز به فرزندان‌شان نشان دهند: **«تو را با محبت جاودانی دوست داشته‌ام.»**

ما شما را تشویق می‌کنیم برای درک عمیق‌تر و به کارگیری عملی این «شش A»، کتاب «چگونه یک قهرمان برای فرزندان‌تان باشید» را به طور کامل مطالعه کنید؛ کتابی که کمک می‌کند نه خودتان را به خاطر ضعف‌ها محکوم کنید و نه از تأثیرگذاری بر آینده فرزندان‌تان ناامید شوید، بلکه یاد بگیرید تا قهرمان زندگی آنان باشید. به یاد داشته باشیم، همان‌طور که نویسنده می‌گوید:

«هیچ‌گاه برای شروع قهرمان بودن در زندگی فرزندان‌تان دیر نیست.»

همچنین شما را تشویق می‌کنیم تا برای شنیدن پادکست این کتاب و یا کتاب‌های دیگر از همین نویسنده که در شماره‌های پیشین مجله، آنها را معرفی کرده‌ایم به کانال یوتیوب کلیسای اسمیرنا به بخش پادکست‌های ما مراجعه کنید.

دعا می‌کنیم تا خدا از طریق این کتاب، رابطه شما و فرزندان‌تان را احیا و مستحکم سازد تا رابطه‌ای تازه، عمیق و شفاف‌بخش با فرزندان‌تان بسازید.

کلیسا در جفا



شاگرد ساز در میان جنگ جایی که بمب افروزمی آید

۹ ساله دیوید و ماریا هدف گلوله‌های سرگردان درگیری چریک‌ها قرار گرفت.

آن‌ها هرگز نفهمیدند چه کسی آن نامه را گذاشته بود، اما می‌دانستند که در منطقه‌ای که تحت کنترل شورشیان است، بشارت انجیل چندان خوشایند نیست. با این حال تصمیم گرفتند در همان شهر بمانند و به خدمت ادامه دهند؛ هرچند سال گذشته با سطح تازه‌ای از خطر روبه‌رو شدند.

کلیسایی که زیر صدای انفجار می‌لرزد

در اوایل سال ۲۰۲۱، دو گروه چریکی در نزدیکی رودخانه آراوکا - مرز میان آرانوکیتا در کلمبیا و شهر لا ویکتوریا در ونزوئلا - وارد جنگ شدند. گفته می‌شود ارتش ونزوئلا از یکی از این گروه‌ها حمایت می‌کرد و مواضع دشمن را بمباران می‌کرد. صدای انفجارها حتی ساختمان کلیسای دیوید و ماریا را می‌لرزاند. ماریا گفت: «هر شب صدای بمب‌ها و تیراندازی را می‌شنوی. وسط موعظه هستی و ناگهان ساختمان از شدت انفجار می‌لرزد.» دیوید نیز ویدیوهایی از تلفن همراهش نشان داد که در آن‌ها صدای تیراندازی و انفجار به‌وضوح شنیده می‌شد.

او سپس تصاویری از پناهگاهی را نشان داد که کلیسایش برای بخشی از پنج هزار ونزوئلایی آواره فراهم کرده بود؛ خانواده‌هایی که از زمان آغاز درگیری‌ها در مارس ۲۰۲۱ مجبور به ترک خانه‌های خود شده بودند. در ویدیو، چادرهایی دیده می‌شد که آوارگان در آن زندگی می‌کردند. کلیسا بدون توجه به مذهب

دیوید، ماریا و سه پسرشان از زمانی که در سال ۲۰۰۵ به شهر آرائوکیتا در کلمبیا نقل مکان کردند تا کلیسایی را رهبری کنند، به خشونت‌های گروه‌های چریکی عادت کرده‌اند. کلیسایی که با ۱۲۰ نفر آغاز شد، پس از تأسیس دو کلیسای دیگر به حدود ۳۰۰ نفر رسید. اما رشد کلیسا، یکی از معدود اتفاقات مثبت در منطقه‌ای بود که سال‌ها درگیر خشونت و قاچاق مواد مخدر توسط دو گروه مارکسیستی مسلح، یعنی «فارک» و «ارتش آزادی‌بخش ملی» بوده است. با اینکه فارک در سال ۲۰۱۶ با دولت کلمبیا توافق صلح امضا کرد، بسیاری از نیروهای جدانشده دوباره سازماندهی شدند. کمی پس از اسکان این خانواده در آرائوکیتا، شهری با بیش از ۴۰ هزار نفر جمعیت، دیوید و ماریا متوجه شدند که محل خدمت جدیدشان چقدر خطرناک است. یک روز پسر ۹ ساله‌شان که برای خریدی کوچک از خانه بیرون رفته بود، هدف گلوله‌های سرگردان درگیری چریک‌ها قرار گرفت. گلوله‌ای به گردنش اصابت کرد و تنها یک میلی‌متر با شریان اصلی فاصله داشت. او اکنون کاملاً بهبود یافته و همراه دو برادرش در یکی از کلیساها گروه پرستش را رهبری می‌کند. این خانواده همچنین بارها تهدید شده‌اند. چند سال پیش، فردی ناشناس یادداشتی را زیر در خانه‌شان انداخت که در آن نوشته شده بود اگر ظرف ۲۴ ساعت منطقه را ترک نکنند، کشته خواهند شد. دیوید هنوز فراموش نکرده که وقتی همسرش آن یادداشت را خواند، چهره‌اش از ترس رنگ باخت.

باز میان دو کشور عبور می‌کنند و نیروهای چریکی مرتب از این مناطق برای جذب جوانان و گسترش قاچاق مواد مخدر استفاده می‌کنند. دیوید ویدیویی از یک چریک نشان داد که سه کشیش را مجبور کرده بود تا اجساد ۹ نفر را از دشتی در ونزوئلا جمع‌آوری کنند. در این ویدیو، مرد مسلح محل اجساد را به کشیش‌ها نشان می‌داد. یکی از آن کشیش‌ها، گابریل، به همراه همسرش جولیانا چهار سال بود که در لا ویکتوریا خدمت می‌کرد.

گابریل گفت پیش از آغاز درگیری‌ها، حدود ۵۰ نفر - بیشترشان کلمبیایی‌هایی که از خشونت چریک‌ها گریخته بودند - در جلسات کلیسا شرکت می‌کردند. اما اکنون کمتر از نیمی از آن تعداد باقی مانده‌اند. او گفت: «به‌خاطر تمام مشکلات و ترس‌هایی که شبانه‌روز وجود دارد، تعداد اعضای کلیسا به حدود ۱۸ نفر رسیده. مردم هر شب با ترس زندگی می‌کنند.»

گابریل توضیح داد که چند روز پیش از آن، او و چند کشیش دیگر مجبور شده بودند اجساد را جمع‌آوری کنند. او گفت: «افراد نظامی آمدند و ما را مجبور کردند تا اجساد در حال پوسیدن را جابه‌جا کنیم.» وقتی به محل رسیدند، چند چریک دیگر نیز آنجا حضور داشتند. یکی از آن‌ها نارنجکی در دست داشت و تهدید می‌کرد اگر دستوراتشان را اجرا نکنند، همه را خواهد کشت. گفته می‌شد اجساد متعلق به نیروهایی از هر دو طرف درگیری بوده‌اند. جولیانا نمی‌توانست نگرانی خود را برای امنیت شوهرش پنهان کند. او گفت: «روزی که می‌خواستند او را برای جمع‌آوری اجساد ببرند، می‌خواستم همراهش بروم. نمی‌خواستم تنها باشد. می‌ترسیدم اتفاقی برایش بیفتد.»

یا باور مردم، به آن‌ها غذا و مراقبت می‌رساند. در همان تصاویر، دیوید در حال صحبت درباره محبت مسیح با آوارگان بود. او با لبخند گفت:

«این فرصت فوق‌العاده‌ای برای رساندن پیام انجیل بوده است. ما توانستیم خدا را جلال بدهیم، چون در تمام این شرایط دیدم که خدا هر لحظه از ما مراقبت می‌کند.»

در همان حین که دیوید درباره خدمتشان توضیح می‌داد، پیامی ویدیویی از یکی دیگر از رهبران کلیسا دریافت کرد. آن رهبر گفت: «اینجا نگران هستیم اما به خداوند اعتماد داریم. نیروها و تانک‌ها وارد می‌شوند و اوضاع هر لحظه متشنج‌تر می‌شود. انگار جنگ اجتناب‌ناپذیر است.»

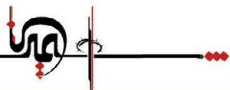
در همان لحظه، صدای انفجاری ناگهانی از تلفن دیوید پخش شد. او به‌شدت تکان خورد و گفت: «من دچار ترومای جنگی شده‌ام. فکر کردم واقعاً بمب منفجر شده. آدم همیشه با ترس زندگی می‌کند و امید دارد که امروز بمباران نشود.»

آن سوی رودخانه

رئیس‌جمهور ونزوئلا، نیکلاس مادورو، اعلام کرده بود که ارتش کشورش علیه گروه‌های شورشی غیرقانونی عملیات انجام می‌دهد. اما برخی کارشناسان معتقدند ارتش در واقع از یکی از گروه‌ها حمایت می‌کرد. در همین میان، مردم ونزوئلا و کلمبیا هر روز آزادانه از مرزهای

ماریا گاهی در خدمت خود احساس تنهایی می‌کند اما با ملاقات اخیر با شانشان او با دیدن زوج‌های دیگر که در مناطق بحرانی خدمت می‌کنند، قوت قلب گرفت.





دیگری گفت: «هیچ وقت فکر نمی کردم خدا چنین کاری برای ما انجام دهد».

دعوتی در میان آشوب

در جایی که بمب ها فرود می آیند،
در جایی که ترس هر شب حاضر است، خادمانی هستند که:

- نمی ترسند
 - عقب نشینی نمی کنند
 - و همچنان شاگرد می سازند
- زیرا می دانند:

دعوت خدا از هر خطری بزرگتر است.

برگرفته شده از مجله ندای شهدا



گابریل اضافه کرد: «او به من گفت: "نمی خواهم در جوانی بیوه شوم."»
این زوج همیشه درباره حملات چریک ها به کلیساها در کلمبیا شنیده بودند و حتی شخصاً کلیسایی را می شناختند که شورشیان آن را بمباران کرده و همه داخل ساختمان کشته شده بودند. اما حالا، با گسترش درگیری ها به ونزوئلا، خودشان نیز مستقیماً در میان آتش جنگ گرفتار شده بودند؛ جنگی که حتی ارتش کشورشان نیز ظاهراً در آن نقش داشت.

بازگشت به میدان خدمت

پس از مدتی استراحت در کنفرانسی برای شبانان که توسط موسسه ندای شهدا حمایت شده بود، هر دو زوج گفتند آماده اند دوباره به میدان خدمت بازگردند. گابریل گفت با وجود تمام سختی ها، ارزشش را دارد که مردم کلمبیا و ونزوئلا به عیسی مسیح ایمان بیاورند. او باور دارد جفا بخشی طبیعی از پیروی مسیح است.
او گفت: «فکر می کنم جفا برای رشد ایمان لازم است. سخت است، اما باعث بلوغ روحانی می شود.»
او درخواست کرد برای صلح در منطقه دعا شود و اینکه اعضای کلیسا دوباره بازگردند. او و همسرش هر دو باور دارند خدا از همین بحران برای رشد کلیسا و گسترش پادشاهی خود استفاده خواهد کرد.
جولیانا گفت: «نمی خواهم همه چیز فقط به حالت قبل برگردد؛ می خواهم بهتر از قبل شود.»
دیوید نیز مصمم است به خدمت ادامه دهد؛ خدمتی که عمیقاً او

را رضایت می بخشد. او گفت: «بزرگ ترین رضایت من این است که مردم به سوی خداوند می آیند. وقتی می بینم خانواده ها ترمیم می شوند و جوانان اسلحه هایشان را زمین می گذارند، قلبم پر از شادی می شود.»
با اینکه می داند ادامه این خدمت یعنی بازگشت به میان آشوب و خطر، اما هرگز به ترک کلیسا و مأموریتش فکر نکرده است.
او گفت: «همه چیز به دعوت خداوند مربوط می شود و اینکه بدانی این اراده اوست. من هر روز می بینم که چطور خدا پشتم ایستاده. خدا مرا برای همان جا فراخوانده است.»

احساسی تازه از هدفمندی

در اوایل سال ۲۰۲۱، گابریل و جولیانا در نخستین کنفرانس شبانانی شرکت کردند که برای خادمان مناطق قرمز کلمبیا برگزار شده بود؛ مناطقی که تحت کنترل گروه های چریکی خشونت طلب قرار دارند و با نفوذ و گسترش کلیسا مخالفت می کنند.
در این کنفرانس، ده ها زوج شان پیام های تشویق کننده شنیدند، با هم خدا را پرستش کردند و در رابطه زناشویی و خدمتشان تقویت شدند.
گابریل گفت این کنفرانس به او کمک کرد تا بر اضطراب شدیدی که پس از درگیری میان دو گروه چریکی در او ایجاد شده بود غلبه کند؛ درگیری ای که باعث فرار بسیاری از اعضای کلیسایش از روستایشان در ونزوئلا شده بود.



هنگامی که گروهی از ونزولایی های آواره در مارس ۲۰۲۱ وارد شهر شدند، کلیسای دیوید و ماریا با توزیع غذا و مشارکت در عشق مسیح، به آنها خدمت کرد.

او گفت: «این کنفرانس به من آرامش، سکون و حتی خواب دوباره داد. یادم نمی آید آخرین بار کی درست خوابیده بودم.» دیوید و ماریا که برای سومین بار در این کنفرانس شرکت می کردند، گفتند حضور در آن به آنها قدرت ادامه دادن می دهد.

ماریا گفت: «بزرگ ترین برکت اینجاست که می فهمیم تنها نیستیم. همه اینجا داستانی دارند. همه ما برای یک هدف و برای یک خدا خدمت می کنیم. از نظر روحانی تقویت شدم. ممنون از تمام کسانی که از ما خبر دارند و برای شرایطی که در آن زندگی می کنیم دعا می کنند. خیلی وقت ها احساس می کنیم کسی حاضر نیست حرف ما را بشنود و واقعاً تنها می شویم.»

لوئیس و سوفیا، زوج دیگری که نخستین بار در این کنفرانس حضور یافته بودند، گفتند باورشان نمی شد خدا چنین برکتی نصیبشان کند.

لوئیس گفت: «هیچ وقت فکر نمی کردم خدا چنین کاری برای من انجام دهد. از همان لحظه ای که دعوت نامه رسید، مدام از خودم می پرسیدم: چه اتفاقی در حال رخ دادن است؟ دیشب هیچ کلمه ای برای تشکر از خدا و شما نداشتم.»

سوفیا نیز گفت او و همسرش یک هفته روزه و دعا گرفته بودند تا خدا از طریق ایمانداران دیگر به آنها کمک کند، و این کنفرانس چیزی فراتر از پاسخ دعاهایشان بود.

او گفت: «برای دیدن این صحنه ها واقعاً کلمه ای ندارم. نمی توانم آنچه اکنون در حال رخ دادن است را توصیف کنم.»

آندرس و خوانیتا نیز که در سال ۲۰۱۹ برای نخستین بار در این کنفرانس شرکت کرده بودند، گفتند این گردهمایی فرصتی است تا برای مدتی از فشارهای خدمت در مناطق خطرناک فاصله بگیرند و با زوج هایی که شرایط مشابهی دارند مشارکت و رفاقت داشته باشند.
آندرس گفت: «می خواهم بابت این رویداد فوق العاده و همچنین کتاب مقدس هایی که فراهم کرده اید تشکر کنم. آنها واقعاً برکتی بزرگ بوده اند. خداوند شما را به وفور برکت دهد. شما نیز بخشی از این خدمت در این منطقه بسیار سخت هستید.»

پاسخ دعاها

یکی از زوجها گفتند: «ما در دعا و روزه بودیم که خدا کمک کند... این کنفرانس فراتر از پاسخ دعاها را بود.»



سبک زندگی

رنگ زبان



نشان چیست؟

زبان یکی از حیاتی و کاربردی‌ترین اعضای بدن در زندگی ماست. زبان به عنوان قوی‌ترین عضله بدن شناخته می‌شود و در حقیقت مجموعه‌ای از عضلات است که به کف دهان محکم شده‌اند. این عضو به ما اجازه می‌دهد که طعم غذا را بچشیم، بجویم و صحبت کنیم و در حقیقت نشانگری است که می‌شود از طریق آن میزان سلامتی بدن را فهمید.

طیف وسیعی از عوامل می‌تواند باعث بیماری‌های زبان شود. علل زمینه ساز بیماری می‌تواند شامل سیگار کشیدن، مصرف الکل، بهداشت ضعیف، عفونت‌های ویروسی یا نقص سیستم ایمنی باشد. عموماً مشکلاتی که می‌تواند زبان را درگیر کنند شامل درد، زخم‌ها، ورم و تغییرات در طعم و رنگ و بافت آن می‌باشد.

زبانم را ببین...

از بیماری خبرم کن...

یکی از نکات قابل توجه در معاینات پزشکی این است که در شروع معاینه پزشکان زبان بیمار را کنترل می‌کنند، اما دلیل این اقدام چیست؟ آیا زبان اسرار بدن را فاش می‌کند؟ آیا تغییر رنگ زبان نشان دهنده بیماریست؟ در این شماره با دلایل تغییر رنگ زبان آشنا می‌شویم.

● رنگ قرمز روشن

زبان یک فرد سالم معمولاً رنگ صورتی دارد. زبانی که به رنگ قرمز روشن تغییر رنگ می‌دهد نشان دهنده کمبود ویتامین B12 در بدن است و حتی می‌تواند هشدار برای وجود بیماری‌هایی همچون کم خونی، کاوازاکی و مخملک باشد. بیماری کاوازاکی رگ‌های خونی را در کودکان زیر ۵ سال ملتهب می‌کند که در این حالت زبان به رنگ شیشه قرمز توت فرنگی تغییر می‌کند. به کمبود ویتامین B12 در بدن بسیار اهمیت دهید چون کمبود این ویتامین باعث ایجاد کم خونی در شخص خواهد شد.

● لایه و یا تکه‌های سفید بر روی زبان

حالت رنگ سفید (پوشش پنبه‌ای مانند) که معمولاً به صورت تکه‌ای بر روی زبان بیشتر نشان دهنده بیماری‌های قارچی همچون کاندیدیازیس است که بیشتر در افراد مسن دیده می‌شود، آن هم به علت ضعف در سیستم ایمنی بدن رخ می‌دهد. این حالت فقط در افراد مسن دیده نمی‌شود بلکه در افرادی که سیستم ایمنی بدنشان ضعیف می‌باشد حتی کودکان.

● صافی غیر طبیعی زبان

زبان طبیعی دارای ساختارهای ریز و ممانندی بر روی سطح آن است که باعث می‌شود زبان حالت خشن و زُمنختی داشته باشد. زبان صاف عاری از چنین زبری و زُمنختی غیرطبیعی است. این حالت معمولاً با نوعی کمبود تغذیه همراه است، در واقع زبان صاف در چنین شرایطی ممکن است با درد، حساسیت به لمس و حس سوزش همراه گردد.

● رنگ مایل به بنفش

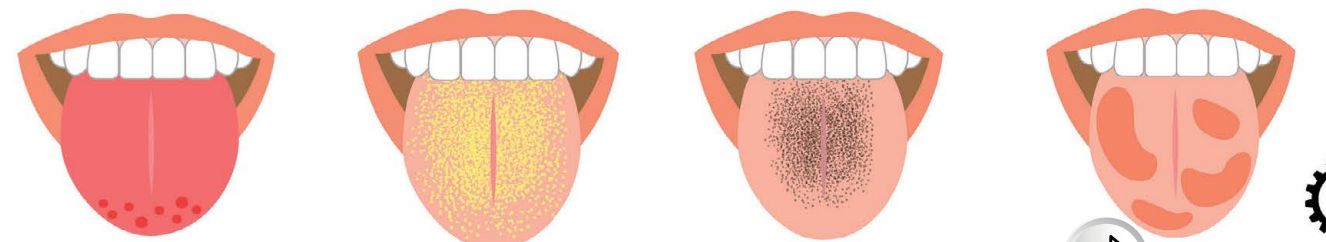
نشانه‌ای از نارسایی در جریان خون است که معمولاً به صورت خستگی، اختلال در تمرکز و حتی افسردگی نیز بروز می‌کند. در این حالت توصیه می‌شود که از خوراکی‌هایی استفاده کنید که سرشار از فلاونوئیدها هستند.

● رنگ زرد زبان

رنگ زرد زبان نشانه‌ای از ضعف سیستم عصبی و گوارشی می‌باشد. بهترین راه برای پیشگیری استفاده از سبزیجات خام و خوراکی‌های سرشار از آنتی اکسیدان است.

● رنگ آبی زبان

هنگامی که زبان به رنگ آبی در می‌آید نشان دهنده این است که بافت‌های بدن در میزان ناکافی اکسیژن دریافت می‌کنند. همچنین ممکن است نشانه‌ای از بیماری‌های قلبی، عروق خونی، اختلال عملکرد قلب و یا راه‌های تنفسی است.



● رنگ قرمز نوک زبان

نوک قرمز زبان نشان دهنده کم کاری قلب است. با توجه به این واقعیت، نوک قرمز زبان بدون هیچ نشانه‌ای از بیماری ممکن است آشفتگی عاطفی را نشان دهد. در واقع این تغییرات رنگ در زبان تنها به این عضو از بدن محدود نمی‌شود بلکه در مواردی تغییرات رنگ در کناره‌های لثه، قسمت درونی دهان و قسمت‌های انتهایی دهان و در نزدیکی لوزه‌ها نیز دیده می‌شود که مهمترین و بهترین راه پیشگیری از این تغییرات رنگ و تورم‌ها، رعایت بهداشت دهان و دندان می‌باشد. و اما در قسمت پایانی به آفت‌های دهان که گاهی به دلایل موروثی، استرس و اضطراب و سایر مسایل از این قبیل مشکلاتی را برای ما بوجود می‌آورند می‌پردازیم.

آفت‌های دهان شامل سه دسته اصلی کوچک، بزرگ و هرپتی فرم می‌باشند.

● آفت کوچک

شایع‌ترین نوع آفت‌ها هستند که به شکل دایره و یا بیضی و بدون گذاشتن هیچ اثری ظرف یک الی دو هفته بهبود می‌یابند. در صورت از بین نرفتن آفت بیش از سه هفته حتماً به دندانپزشک مراجعه نمایید.

● آفت بزرگ

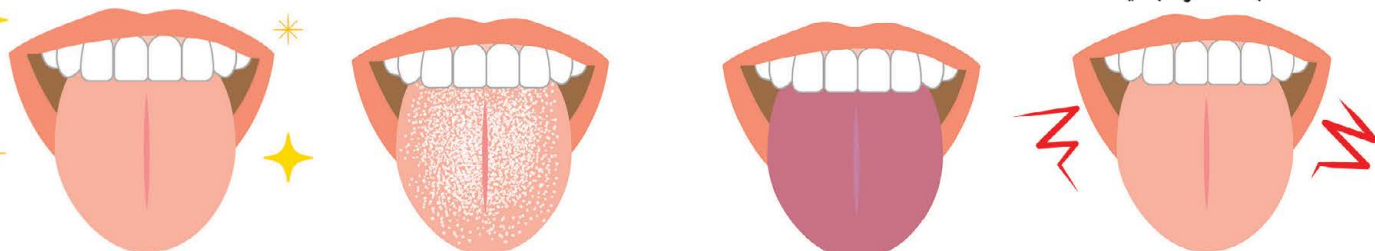
این نوع آفت بزرگ‌تر و عمقی‌تر است و لبه‌های نامنظم دارد. آفت بزرگ در مقایسه با آفت کوچک شدیدتر است و بهبود آن زمان بیشتری می‌برد. همانطور که اشاره شد هر گونه آفتی که بیشتر از سه هفته در دهان باقی بماند باید توسط دندانپزشک معاینه شود. آفت‌های بزرگ معمولاً نزدیک لوزه‌ها دیده می‌شوند.

● آفت هرپتی فرم

این نوع آفت سوزنی فرم است و در گروه‌های ۱۰ تا ۱۰۰ تایی که بیشتر در بین بزرگسالان دیده می‌شود. این نوع زخم لبه‌های نامنظم دارد و غالباً بدون باقی گذاشتن جای زخم پس از یک تا دو هفته بهبود می‌یابد. توجه داشته باشید که در موارد زیر حتماً به دندانپزشک مراجعه کنید:

- از بین نرفتن آفت پس از سه هفته
- وجود آفت بسیار بزرگ در دهان
- ایجاد آفت جدید قبل از التیام آفت‌های قدیمی
- زخم‌های بدون درد
- گسترش یافتن آفت دهان تالاب
- تسکین نیافتن درد علیرغم مصرف مسکن‌ها
- به شدت دشوار شدن خوردن و آشامیدن
- دچار اسهال یا تب بالا شدن هنگام ایجاد آفت

داشتن اطلاعاتی از این قبیل ساده‌ترین راه برای شناخت نیازهای ساده زندگی هر شخصی است. با ما همراه باشید....

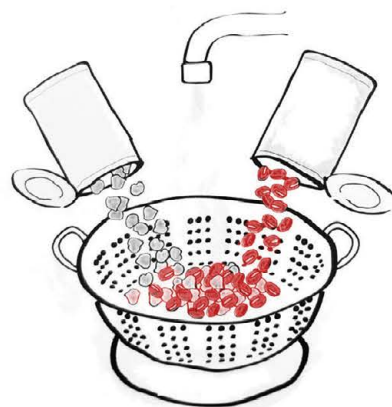




طرز تهیه

نخود و لوبیا پخته شده (کنسرو نخود و لوبیا) را در آبکش می‌ریزیم و بعد از شستشو به دستگاه غذاساز منتقل کرده و کامل مخلوط می‌کنیم.

می‌توانیم در صورت در دسترس نبودن غذاساز از یک مخلوط کن که کاملاً این مواد را له و مخلوط کند استفاده کنیم.



توجه داشته باشید در دستور دیگر این غذا که متعلق به گیاهخواران نیست شش عدد ماهی کولی anchovies نمکین خوابیده در روغن در قسمت خردل و پیاز به مخلوط کن اضافه می‌شود. در صورت تمایل و دسترسی، عزیزانی که با خوردن پروتئینهای طبیعی سازگاری دارند می‌توانند این را نیز به دستور غذایی خود اضافه کنند.

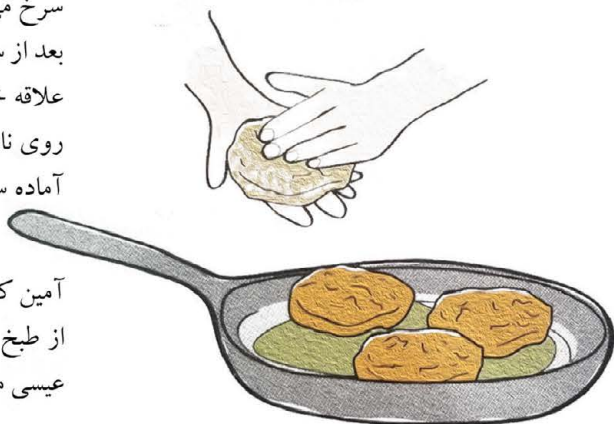
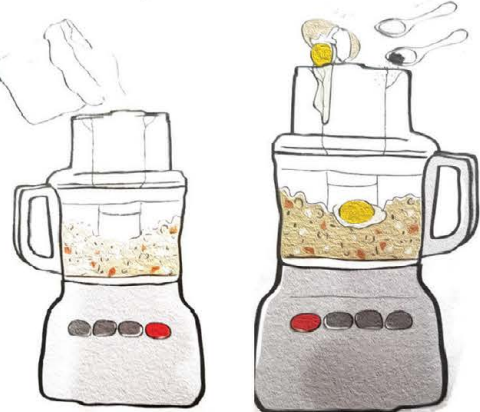
سپس پیاز خرد شده و خردل را به مواد اضافه کرده و کمی مخلوط می‌کنیم. در مرحله بعد تخم مرغها، نمک و فلفل را اضافه می‌کنیم و مجدداً مقداری مخلوط می‌کنیم.

در مرحله آخر آرد را به مواد اضافه کرده چند دقیقه دیگر مخلوط می‌کنیم و سپس کل مواد را خارج و به شکل برگر آماده می‌کنیم.

تابه‌ای روی شعله گاز قرار داده و روغن را به آن اضافه و داغ کرده و هر دو طرف برگرها را در آن سرخ می‌کنیم.

بعد از سرخ کردن، نانها را برش داده و سس مورد علاقه خود، کاهو، گوجه و برگها را به ترتیب بر روی نان برگر قرار داده و این غذای سالم و لذیذ را آماده سرو می‌کنیم.

آمین که در مشارکت و صمیمیت در آشپزخانه‌هایتان از طبخ و صرف این غذا لذت ببرید، در دستان امن عیسی مسیح باشید.



چقدر زیبا این آیه به ما می‌آموزد که سیر شدن فقط در جسم نیست بلکه در روح. اگر ما در روز نیازمند وعده‌های متعدد غذایی و مواد مختلف غذایی برای کسب احتیاجاتمان هستیم چقدر بیشتر روح ما نیازمند سیراب شدن از منبع اصلی حیات یعنی خداوند زنده است. پس عزیزان اگر امروز نیاز خود را به غذا می‌دانیم بیایید روح خود را با منای حقیقی و تازه در خداوند سیراب کنیم. چرا که می‌بینیم در قحطی عاطفه‌ها دنیا هر روز افراد را ناگزیر به جدایی می‌کند و معنی رابطه و خانواده هر روز کم‌رنگ‌تر و کم‌رنگ‌تر می‌شود. آمین که لحظه لحظه زندگیتان در امنیت خداوند و آرامش او ساکن باشد و نگاهتان به مظهر ایمان و قدرت عیسی مسیح باشد زیرا برکت از آن خداوند هست و هیچ چیزی در دنیا نمی‌تواند به ما آرامی دهد مگر خود او.

پس با اعلام صلح و سلامتی خداوندان عیسای مسیح وارد آشپزخانه‌های شما عزیزان می‌شویم تا در فصلی دیگر از مجله اسمیرنا غذایی را در مشارکت تهیه کنیم که اتفاقاً در دسته غذاهای گریلی قرار می‌گیرد و فرصت مناسبی را برای مشارکت با خانواده مهیا می‌کند. در ضمن این غذا خبر خوشی نیز برای دوستداران سبزیجات و حبوبات به شمار می‌رود و همينطور همه عزیزان می‌توانند این غذای لذیذ را طبخ و نوش جان کنند.



دروود به خانواده اسمیرنا. خرسندیم که بار دیگر میهمان شما همراهان همیشگی هستیم. کلام خدا در انجیل یوحنا باب ۶ آیه ۴۹ به قوم خود یادآوری می‌کند پدران شما منا را در بیابان خوردند و با این حال مردند اما نانی که از آسمان نازل می‌شود چنان است که هر که از آن بخورد نخواهد مرد.

مواد لازم

لوبیا قرمز	۴۰۰ گرم
نخود	۴۰۰ گرم
پیاز	۱ عدد
خردل	۱ قاشق غذاخوری
نمک و فلفل	به مقدار لازم
تخم مرغ	۲ عدد
آرد	۲ قاشق غذاخوری
روغن	(برای سرخ کردن)
نان برگر	
کاهو	
گوجه	



آشپزی در مشارکت

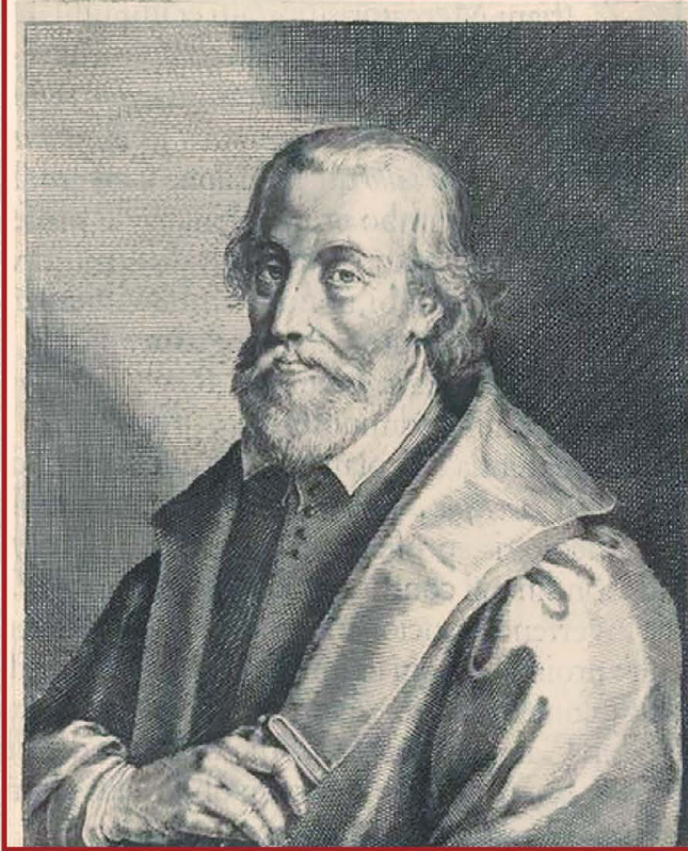
تیم مشارکت و پذیرایی
اسمیرنا

نابغه سازان آسمانی

پدر

ایمان را
بیشچون نه می دهند
چون می کنندقسمت
پنجاه و نهم

جان راجرز



جان راجرز (۱۵۵۵-۱۵۰۰)

زندگی جان، به عنوان فارغ التحصیل دانشگاه کمبریج و کشیش کلیسای «هولی ترینیتی» در لندن، سرشار از موفقیت و افتخار بود، تا اینکه پادشاهی که او را برای خدمت برگزیده بود در گذشت. حالا با به قدرت رسیدن ملکه جدید، باورهایش او را مجبور می کرد که ایستادگی کند. **جان راجرز، خادم کلیسا، و پرستار کتاب مقدس و پدر یازده فرزند، به نوعی نخستین قربانی ماری تودور به شمار می آید.**

در سال ۱۵۳۴، راجرز بعنوان کشیش در آنتورپ منصوب شد. در آنجا با همسرش آشنا شد و همچنین با ویلیام تیندل روابط دوستانه برقرار کرد. ویلیام تیندل کسی بود که او را متقاعد ساخت که برای

«مردم معمولاً شکنجه و مرگ دردناک را به خاطر چیزهای دروغ تحمل نمی کنند.»



شناخت حقیقت خدا، باید به خود کتاب مقدس رجوع کرد، چون کتاب مقدس همان کلام خداست.

راجرز به آموزه پروتستان روی آورد و در تدوین «انجیل متی» مشارکت کرد که در آن زمان نخستین ترجمه انگلیسی بود که به فرمان هنری هشتم مجوز انتشار گرفت. سپس از آنتورپ به وینترگ رفت و به شبانی کلیسا پرداخت و در آنجا، اصلاحات الهیاتی، که در حال گسترش در اروپا بود را عمیق تر مطالعه کرد. او در سال ۱۵۴۸ به انگلستان بازگشت. در آن زمان، ادوارد ششم از اصلاحات حمایت می کرد و رهبرانی مثل نیکلاس ریدلی و اسقف اعظم، توماس کرنمر، در حال برنامه ریزی و ایجاد روش های جدید برای پرستش در کلیسا بودند. اما این روند با مرگ زود هنگام ادوارد ششم و به قدرت رسیدن ماری تودور ناتمام ماند.

تا اوت ۱۵۵۳، راجرز به خوبی می دانست که زندگی او به عنوان یک رهبر اصلاح گرا به زودی دچار تغییراتی خواهد شد. اوایل همان ماه، او در یک موعظه «پاپ گرایی، بت پرستی و خرافات» را نکوهش کرد. موعظه ای که مستقیماً دیدگاه ماری درباره آینده کلیسای انگلستان را به چالش کشید. در پی آن، او مورد بازجویی قرار گرفت و به حبس خانگی محکوم شد و از مقام کشیشی و مسئولیت های کلیسایی نیز کنار گذاشته شد.

شش ماه بعد، با انتصاب اسقف جدید لندن، راجرز به زندان نیوگیت منتقل شد. در همین زمان، ماری در حال آماده سازی پارلمان برای تصویب قوانین سرکوبگرانه بود و متهمان یکی پس از دیگری در صف مجازات قرار می گرفتند تا این قوانین به اجرا درآید و درس عبرتی برای سایرین بشود.

راجرز یک سال را در نیوگیت، بدون محاکمه، سپری کرد. سرانجام در ژانویه ۱۵۵۵، او را نزد اسقف استیفن گاردینر که از عوامل سرکوب ماری بود بردند.

گاردینر، راجرز را به خاطر انکار تغییر ماهیت نان و شراب در عشاء ربانی، بدعت گذار اعلام کرد.

گاردینر، راجرز را بدعت گذار اعلام کرد، چون او باور نداشت که نان و شراب عشاء ربانی واقعاً به بدن و خون مسیح تبدیل می شوند، بلکه آن ها را نماد می دانست.

از آنجا که پارلمان، بدعت را ممنوع و مجازات آن را مشخص کرده بود، بنابراین راجرز به سوزاندن در آتش محکوم شد.

رفتار با او بی رحمانه بود. درخواستش برای دیدار با همسرش رد شد و هنگامی که از او خواستند از باورهایش دست بکشند، نپذیرفت. این کشمکش و چالش ها خیلی طول نکشید و در چهارم فوریه، او را به سوی

محل اعدام بردند. فرزندانش در میان جمعیتی که در خیابان به تماشا ایستاده بودند حضور داشتند، حتی کوچک ترین فرزندش در آغوش مادر در آنجا بود. مردم حاضر در آنجا او را به پایداری فرا می خواندند و آخرین گفت و گوی او با افسر محاکمه، خود گواهی بر ایمانش بود.

آخرین گفت و گوی جان با افسر محاکمه، خود گواهی بر ایمانش بود.

افسر پرسید: آیا از عقاید نادرست خود درباره عشاء ربانی دست می کشی؟

راجرز پاسخ داد: آنچه را موعظه کرده ام، با خون خود مهر خواهم کرد

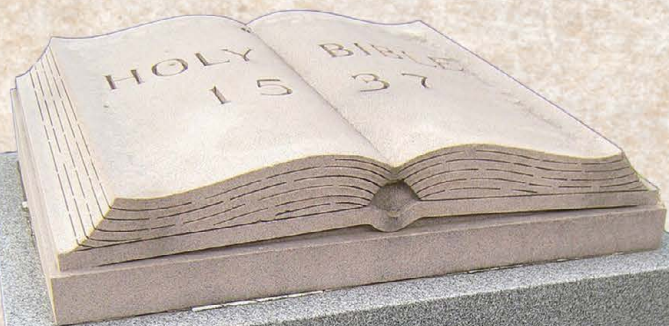
افسر گفت: پس تو بدعت گذاری

راجرز گفت: این در روز داوری آشکار خواهد شد.

افسر ادامه داد: من هرگز برای تو دعا نخواهم کرد

و درست چند لحظه قبل از آنکه آتش شعله ور شود راجرز به کلانتر پاسخ داد: اما من برای تو دعا خواهم کرد.

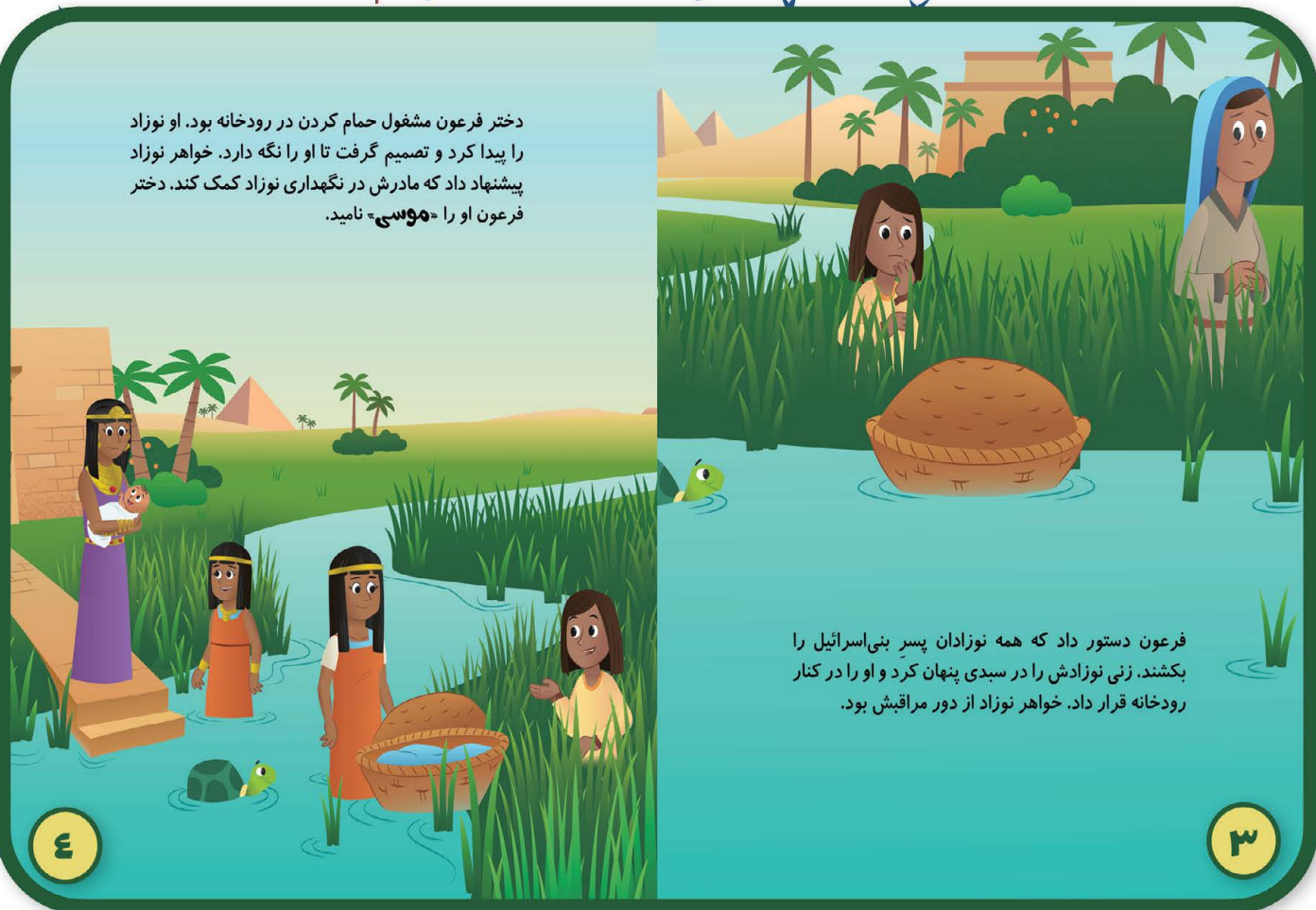
برگرفته شده از کتاب ندای شهدا



ERECTED BY ROGER W. BABSON
IN HONOR OF HIS ANCESTOR
REVEREND JOHN ROGERS
BURNED AT THE STAKE FEBRUARY 4 1555
IN LONDON FOR TRANSLATING THE BIBLE INTO ENGLISH
AND PREACHING THE LIGHTED CHAPTER OF DEUTERONOMY



دختر فرعون مشغول حمام کردن در رودخانه بود. او نوزاد را پیدا کرد و تصمیم گرفت تا او را نگه دارد. خواهر نوزاد پیشنهاد داد که مادرش در نگهداری نوزاد کمک کند. دختر فرعون او را «موسی» نامید.



فرعون دستور داد که همه نوزادان پسر بنی اسرائیل را بکشند. زنی نوزادش را در سیدی پنهان کرد و او را در کنار رودخانه قرار داد. خواهر نوزاد از دور مراقبش بود.

۴

۳

سپس به مدیان فرار کرد و در آنجا به مدت چهل سال چوپانی کرد.

موسی بزرگ شد. روزی او یک مرد مصری را دید که شخصی بنی اسرائیلی را کتک می‌زند. موسی فرد مصری را کشت!



۶

۵



مقدمه

داستانهای کتاب مقدس

با سلام و درود بیکران به همه والدین و مربیان عزیز. تربیت و کمک به رشد فرزندانمان یکی از بزرگ‌ترین مسئولیت‌هایی است که به عنوان والدین و مربیان بر عهده ما می‌باشد تا نسل بعد را با کلام و راه‌های خدا آشنا کنیم و فرصتی را برای یافتن حکمت و معرفت در خداوند و کلام او، برای آینده‌شان مهیا کنیم.



کتاب «داستان‌های کتاب مقدس» برای کودکان در سنین ۳ تا ۷ سال مناسب می‌باشد و در مسیر هدف هر داستان، می‌توانیم با کمک گرفتن از رنگ‌ها و تصاویر، نظر خردسالان را به داستان متمرکز کنیم. می‌توانیم در بازگویی داستان برای خردسالان از بچه‌های بزرگ‌تر کمک بگیریم و اهمیت انتقال دادن کلام خدا را به آنها نشان دهیم؛ در عین حال توانایی سخنگویی و مشارکت آنها را تقویت کنیم.

همچنین می‌توانیم اپلیکیشن «کتاب مقدس کودکان Bible For Kids App» را دانلود کرده و به همراه کتاب و با شنیدن داستان به زبان‌های مختلف، سوالات در مورد داستان، جایزه و تشویق و به دست آوردن جوایز و گنج‌ها، آن را دنبال کنیم.



در شماره پیشین به داستان ابراهیم پرداختیم، دیدیم ابراهیم به خدا ایمان آورد و با اطاعت و اعتماد به خدا به پیش رفت، حتی پسر خودش را برای قربانی به قربانگاه برد اما خدا به جای اسحاق یک گوسفند را برای قربانی کردن آماده کرده بود. ابراهیم به قول و وعده خدا شک نکرد و خدا هم او را پدر نسل‌های بی‌شمار خواند. در این شماره از ماهنامه اسمیرنا، از کتاب خروج به داستان‌های «نوزاد و بوته»، «بگذار قوم من بروند» و «خداوند راهی را آماده می‌سازد» در کتاب مقدس کودکان می‌پردازیم. موفقیت خداوند با شما.

مروری بر داستان

نوزاد و بوته

تولد موسی و بوته آتش

خروج
۱۵:۲ تا ۶:۱
۱۵:۱۳
۱۷:۱۴

مصر پر از مردم بنی اسرائیل بود. فرعون جدید از قدرتمند شدن قوم بنی اسرائیل نگران بود. بنابراین او آنها را به بردگی کشید و با آنها بسیار بد رفتاری می‌کرد.



۲

۱

خداوند قوم را دید و صدای گریه‌شان را شنید. او همیشه با آنها بود. خدا قوی که به آنها داده بود را بیاد آورد و چون آنها را بسیار دوست می‌داشت، نجاتشان داد.

موسی گفت: «من نمی‌توانم خوب صحبت کنم!»
خداوند گفت: «آنچه باید بگویی به تو خواهم آموخت، برادرت هارون به تو کمک خواهد کرد.»
سرانجام موسی نزد فرعون رفت تا به او بگوید که بنی‌اسرائیل را آزاد کند.

خداوند چگونه با موسی سخن گفت؟
چرا خداوند به قهر قوم بنی‌اسرائیل بود؟
خدا از موسی خواست تا چه کاری را انجام دهد؟

۱۲

۱۱

موسی مشغول نگهداری از گوسفندان خود در کوه حوریب بود که صدای خداوند از میان **بوته آتش** آمد.
«موسی! قوم من در حال رنج کشیدن است، من تو را انتخاب کرده‌ام تا آنها را آزاد کنی!»



۸

۷

بگذار قوم من بروند!

بلاها و عید پسخ

خروج
۱۴:۷ تا ۱۲:۳۲



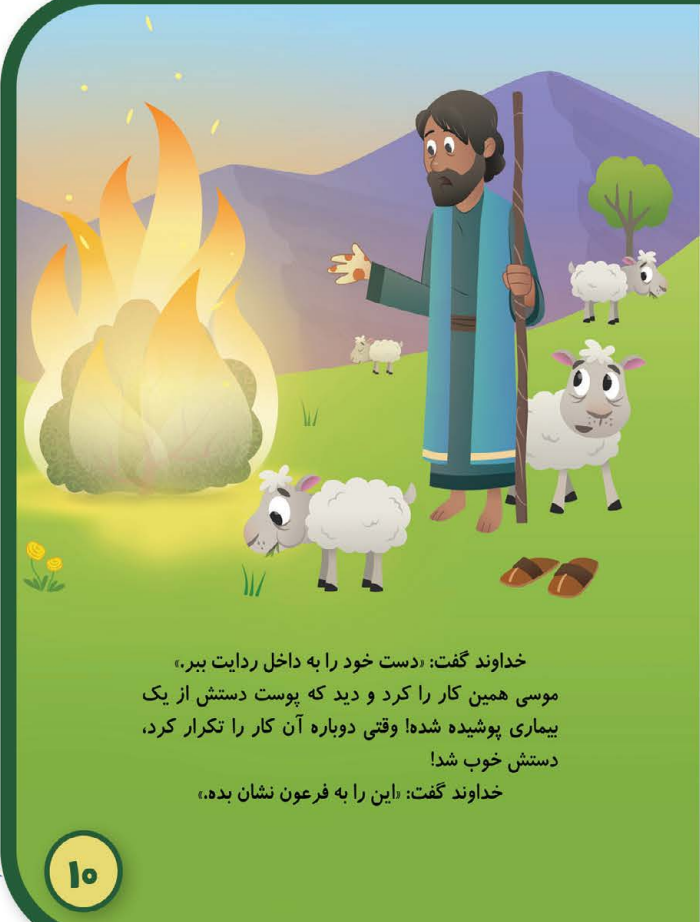
موسی و هارون به فرعون گفتند: «خداى اسرائیل می‌گوید تو باید اجازه دهی قوم او از مصر خارج شوند. اگر این کار را نکنی، اتفاقات بدی برای تو پیش خواهد آمد.»

اما فرعون به حرف آنها توجهی نکرد.

۱۴

۱۳

خداوند گفت: «عصای خود را بر زمین بینداز!»
موسی همین کار را کرد. عصا به مار تبدیل شد. وقتی آن را برداشت دوباره تبدیل به عصا شد!



خداوند گفت: «دست خود را به داخل ردایت ببر.»
موسی همین کار را کرد و دید که پوست دستش از یک بیماری پوشیده شده! وقتی دوباره آن کار را تکرار کرد، دستش خوب شد!
خداوند گفت: «این را به فرعون نشان بده.»

۱۰

۹



خداوند گفت: «اولین فرزند پسر هر خانواده در مصر و فرزند اول هر کدام از حیوانات کشته خواهند شد. قوم من باید بره‌ای را کشته، بخورند و خون آن را به چهارچوب در خانه‌هایشان بزنند. من آن خون را دیده و از خانه‌های آنها رد خواهم شد و بچه‌های آنها کشته نخواهند شد.»

۲۰

پس خداوند بر زمین تاریکی فرستاد.
اما فرعون همچنان گوش نمی‌داد.



۱۹

پس خداوند آسمان مصر را پر از پشه کرد! پشه‌ها مانند گرد و خاک، مردم را پوشانیده بودند. سپس خداوند مگس‌های بسیاری را به زمین فرستاد!

اما فرعون همچنان گوش نمی‌داد.



۱۶

پس خداوند آب مصر را به خون تبدیل کرد! هیچ کس نمی‌توانست از آن آب بنوشد. سپس خداوند خانه‌های مصریان را پر از قورباغه کرد! قورباغه‌ها همه جا را گرفته بودند.

اما فرعون همچنان گوش نمی‌داد.



۱۵

سرانجام فرعون به حرف خدا گوش داد

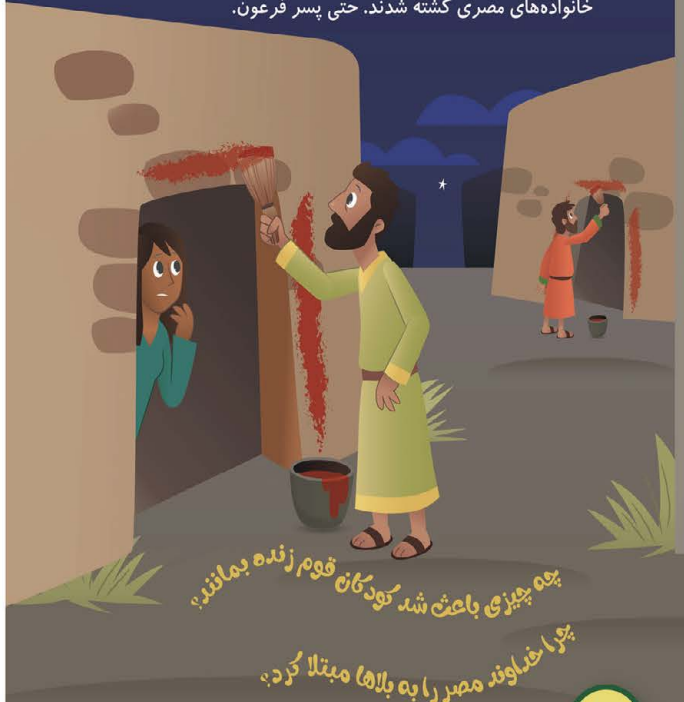
و اجازه داد تا قوم بنی‌اسرائیل از مصر بیرون بروند.



خداوند قوم خود را از بردگی بیرون آورد. او آنها را با ستونی از ابر در روز و با ستونی از آتش در شب هدایت می‌کرد.

۲۲

«شما این روز را «پسح» می‌نامید و همیشه آنرا به یاد خواهید داشت. مردم بنی‌اسرائیل از خداوند اطاعت کردند. اما پسران اوّل خانواده‌های مصری کشته شدند. حتی پسر فرعون.



۲۱

محصول جو و کتان آنها نابود شد! پس از آن، ملخ‌ها را فرستاد تا باقی میوه‌ها را بخورند!

اما فرعون باز هم گوش نداد.



۱۸



پس خداوند حیوانات مصر را کشت. اسب‌ها، میمون‌ها، شترها، گوسفندها، گاوها و بزها همگی مردند! سپس مردم مصر دچار یک بیماری پوستی به نام «دُمل» شدند! خداوند تگرگ بر مصر بارانید تا محصول آنها نابود شود.

اما فرعون همچنان به حرف خدا گوش نمی‌داد.

۱۷



و آنها به سلامت
به سمت دیگر دریا رسیدند.

۲۸



یک راه خشک در میان دریا ظاهر شد و قوم بنی اسرائیل
از میان دریا عبور کردند! دیواری از آب در اطراف آنها به
وجود آمده بود.

۲۷

خداوند راهی را آماده می کند باز شدن دریای سرخ و ده فرمان

خروج
۱۴
۱۶ تا ۱۷
۱۷ تا ۲۰



۲۴

۲۳

در نتیجه آب دریا به جای خود برگشت و فرعون و
لشکریان غرق شدند.

فرعون و لشکرش آنها را در میان دریا دنبال کردند. خداوند
به موسی گفت تا دست خود را دراز کند.



۳۰

۲۹

اما خداوند به موسی گفت تا عصای خود را به سمت دریای
سرخ بلند کند. خداوند باد قدرتمندی فرستاد و آب دریا
شکافت و از هم جدا شد.

قوم بنی اسرائیل وقتی ارا به های فرعون را دیدند به
وحشت افتادند.



۲۶

۲۵

خداوند قوم خود را در بیابان هدایت می‌کرد. او به آنها خوراک و آب می‌داد. آنها در کوه سینا اردو زدند همان کوهی که خداوند به موسی گفته بود بر بالای آن با او دیدار خواهد کرد.



۳۲

۳۱

اکنون قوم بنی‌اسرائیل می‌دانستند چطور از خداوند اطاعت کنند.



۳۵

خداوند به قومش دستور داد جعبه مخصوصی بنام «صندوق عهد» بسازند و موسی ده فرمان را در داخل آن گذاشت. اما مردم از دستورات خدا سرپیچی می‌کردند. با این حال خداوند هنوز آنها را دوست می‌داشت و وقتی در بیابان بودند از آنها مراقبت می‌کرد.

خداوند در کجا موسی را ملاقات کرد؟
خداوند چطور عشقش را به مردم نشان می‌داد؟



۳۶

مسیر و هدف

- ۱- شناخت خدا
- ۲- رابطه ما با خدا
- ۳- قدم عملی

نکات تأکیدی

- ۱- خداوند به موسی گفت: «من به تو کمک خواهیم کرد.»
- ۲- خداوند صدای گریه قوم را شنید.
- ۳- خدا به قوم قول داد و آنها را نجات داد.
- ۴- خداوند قوم خود را از بردگی بیرون آورد.
- ۵- خداوند به قومش فرمان داد جعبه مخصوصی بسازند.
- ۶- موسی ده فرمانی را که خدا داده بود داخل صندوق عهد گذاشت.
- ۷- خداوند قوم را دوست می‌داشت و وقتی در بیابان بودند از آنها مراقبت می‌کرد.

طرح سوال

- ۱- خداوند چگونه با موسی سخن گفت؟
- ۲- آیا خداوند به فکر قوم بنی‌اسرائیل بود؟
- ۳- خدا از موسی خواست تا چه کاری را انجام دهد؟
- ۴- چه چیزی باعث شد کودکان قوم زنده بمانند؟
- ۵- چرا خداوند مصر را به بلایا مبتلا کرد؟
- ۶- خداوند در کجا موسی را ملاقات کرد؟
- ۷- خداوند چطور عشقش را به مردم نشان می‌داد؟

وقتی دور تا دور کوه توسط دود و آتش پوشیده شده بود موسی به بالای کوه رفت.

خداوند پایین آمد تا با او ملاقات کند

سپس خداوند «ده فرمان» را که بر دو لوح سنگی نوشته شده بودند به موسی داد:

- خدایان دیگر را پرستش نکنید.
- بت نسازید.
- نام من را با احترام به کار ببرید.
- سبت را به عنوان روزی خاص نگاه دارید.
- به پدر و مادر خود احترام بگذارید.
- قتل نکنید.
- به همسر خود وفادار بمانید.
- دزدی نکنید.
- دروغ نگویید.
- به دیگران و اموال آنها حسادت نکنید.



۳۴

۳۳



بازی و سرگرمی

با توجه به داستان، تصاویر مربوط را به یکدیگر متصل کنید.



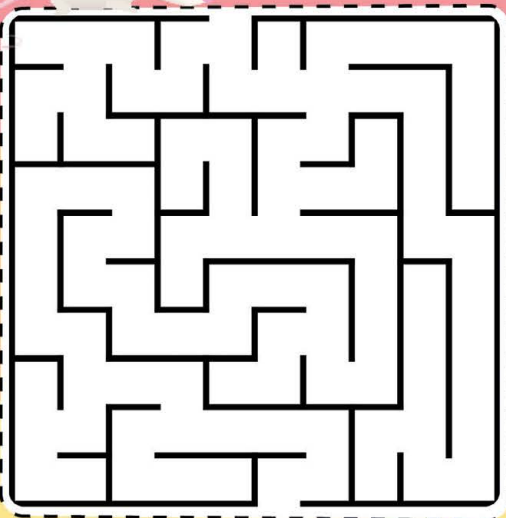
کاردستی



می‌توانیم به بچه‌ها کمک کنیم تا با استفاده از چوب و مقوای رنگی بوته آتش و موسی را درست کنند.



راه را بیابید



رنگ آمیزی کنید...



کاربرد داستان

- ۱- بدانیم در هر شرایطی خداوند زنده هست تا به ما کمک کند.
- ۲- به خداوند اطمینان داشته باشیم.
- ۳- عیسی مسیح تنها نجات دهنده ما است.
- ۴- با رفتارمان نشان دهیم فرزند خداوند هستیم.
- ۵- امروز ما هم در هر سنی که هستیم می‌توانیم برای نجات مردم قدم برداریم.
- ۶- از فرمان‌های خداوند اطاعت کنیم.

مشارکت پایانی و فعالیت عملی

از بچه‌ها بخواهیم در مورد ده فرمانی که خداوند به موسی داد با هم گفتگو کنند. به طور مثال گفتگو در این مورد که آیا ما هم از فرمان‌های خداوند که برای درست زندگی کردن است، اطاعت می‌کنیم یا آنها را انجام می‌دهیم؟!



دعا

از کودکان بخواهیم برای خداوند عاشق شکرگزاری کنند و ساده به زبان خود خداوند را ستایش کنند. از آنها بپرسید با توجه به داستانی که شنیدند درخواست دعای آنها چیست و شما درخواست دعای آنها را یادداشت کنید و به درب یخچال یا جایی که دیده می‌شود بزنید تا باهم برای آن موضوع دعا کنید.



تحقیق

می‌توانیم از کودکان بخواهیم در مورد قوانین شهر یا کشور خود تحقیق کنند که چه قانون‌هایی را باید رعایت کرد و از مربیان و والدین خود بپرسند که کلام خدا در این مورد چه می‌گوید و چرا باید قانون را رعایت کنیم؟





«فدا می‌فرمایید، در روزهای آخر از روم فود بر تمامی بشر فرو فوادم ریفتم. پسران و دختران شما نبوت فوادم کرد، فوادماتان رویاها فوادم دید و پیران فوادمها.»
اعمال رسولان باب ۲

سخنی با والدین و معلمین گرامی:

بسیاری از مردم روز هفدهم مارچ را به عنوان روز «پاتریک» جشن می‌گیرند. نماد روز پاتریک گیاه شبدر سه برگ هست که به همراه تصاویری از موجودات افسانه‌ای در گوشه و کنار به چشم می‌خورد. اما پاتریک چه کسی بود و چرا بعضی آن روز را جشن می‌گیرند؟ پاتریک در قرن چهارم در بریتانیا متولد شد. اگرچه او زندگی کاملی داشت اما روزگارش به دور از رنج و ماجراجویی نبود. یک شب، درست قبل از اینکه وارد سن شانزده سالگی بشود، وقتی به همراه خانواده‌اش در خانه ساحلی خود بودند دزدان دریایی ایرلندی شبانه به خانه آنها حمله کردند. اگر چه خانواده پاتریک فرار کردند، ولی پاتریک به همراه چند تن دیگر توسط دزدان دریایی ربوده و به ایرلند برده شدند. در آنجا پاتریک به «میلیوک» رئیس یک قبیله به عنوان برده فروخته شد و وظیفه گله‌داری به او سپرده شد. هرچند که او در یک خانواده مسیحی بزرگ شده بود ولی تا قبل از ربوده شدن هرگز به مسیح اعتماد نکرده بود. او در زندگینامه خود به نام «اعترافات» نوشت: «خداوند ذهن مرا نسبت به بی‌ایمانی من باز کرد تا بسیاری از گناهان خود را به یاد آورم، بر همین اساس می‌توانم با تمام وجود به خداوند، خدای خود روی بیاورم.» او هر روزه در حین مراقبت از گوسفندان دعا می‌کرد و در ایمان خود رشد می‌کرد و البته این سرسپردگی او به خداوند بی‌پاسخ نماند. همکارانش و بردگان دیگر لقب «پسر روحانی» را به او دادند. یک شب پاتریک خواب دید که صدایی به او می‌گوید: «باید روزه بگیری زیرا به زودی به کشورت باز خواهی گشت.» و دگر بار همان صدا را شنید که گفت: «بیا و بین که کشتی‌ات در کجا انتظار تو را می‌کشد.» پاتریک در سن بیست و دو سالگی از آنجا فرار کرد و حدود دویست مایل را به سمت ساحل طی کرد.

او در مورد سفر طولانی خود چنین نوشت: «پاشنه‌هایم را بالا کشیده و فرار کردم و در نهایت مردی که شش سال مرا در اسارت نگاه داشته بود را پشت سر گذاشتم و با اقتدار خداوند توانستم از او دور شوم. او بود که در هر قدم مرا برای رسیدن به هرآنچه نیکوست راهنمایی کرد و کمترین اضطرابی نداشتم.» وقتی پاتریک به قایق رسید و از آنان خواست که او را نیز با خود ببرند یکی از ملوانان قبول نکرد ولی که بعد وقتی دوباره او را صدا زد و گفت که



یکی از ما خواسته که تو با ما همراه شوی، پاتریک امیدوار شد که آنها ممکن است به عیسی ایمان بیاورند. سفر با قایق طولانی بود و حدوداً بیست و هشت روز طول کشید تا به یک خشکی رسیدند و چون دیگر غذایی نداشتند کاپیتان پاتریک را به چالش کشید تا از خدای خود غذا طلب کند. پاتریک با خوشحالی در پاسخ گفت: «با تمام دل به خدا اعتماد کن زیرا هیچ کاری برای او غیر ممکن نیست!»

بر اساس زندگینامه پاتریک هنگامی که مردان برگشتند با یک گله خوک در مسیرشان روبه‌رو شدند. آنها روزها جشن گرفتند و خدا را شکر کردند. سر انجام بعد از دو سال و سفری طولانی پاتریک به سرزمین محبوب خود و به آغوش خانواده برگشت و آنها از او تعهد گرفتند که دیگر ترکشان نکنند و او دوباره به زندگی عادی خود برگشت و برای شروعی دوباره و خدمت در کلیسا به تحصیل در زمینه کتاب مقدس پرداخت. اما او یک شب خواب شخصی را دید که حامل نامه‌ای بود و صدایی که نامه را می‌خواند شبیه صدای ایرلندی‌ها بود و به نظر می‌رسید که صدای همان مردانی بود که زمانی با آنها کار می‌کرد. «ای پسر روحانی از تو خواهش می‌کنم که دوباره بیایی و با ما راه بروی.»

اما پاتریک برای بازگشت به ایرلند، سرزمینی که مدتی در آن اسیر بود، با مخالفت شدید والدین و اعضای کلیسا مواجه شد. زیرا آنها می‌دانستند که در آن سرزمین با بردگان فراری چه می‌کنند. آنها جنایتکاران و بردگان فراری را در سبدهای حصیری بزرگی گذاشته و آنها را در بالای آتش معلق نگه می‌داشتند.

پاتریک بعدها نوشت که من با وجود تمام مخالفت‌ها سرانجام برای بشارت انجیل به نزد مردمان ایرلند برگشتم و مجبور شدم توهین‌های بی‌ایمانان را تحمل کنم، انتقادهای زیادی را بشنوم و حتی زنجیر و آزار و شکنجه‌های زیادی را متحمل شوم با این وجود با کمال میل آماده‌ام تا جانم را نیز برای انجیل بدهم. بدون تردید می‌توان گفت که پاتریک متعلق به مسیح بود که در میان قوم بربرها خدمت می‌کرد. پاتریک حتی با ارباب سابقش نیز در مورد انجیل حرف زد ولی او حتی حاضر نبود که بشنود. امتناع از شنیدن انجیل توسط میلیوک تنها آغاز چالش‌های پاتریک بود چرا که او انجیل را در سرتاسر ایرلند پخش کرد. و به مردم خواندن و نوشتن را آموخت. در یک داستان که برخی معتقدند افسانه



شوند اما بعد آزاد شدند. پاتریک به سرتاسر ایرلند سفر کرد و تا لحظه مرگش در ۱۷ مارچ حدود سال ۴۶۱ میلادی پیام انجیل را انتشار داد. پاتریک در هنگام موعظه، گیاه شبدر سه برگ را برای آموزش بنیادین تثلیث بکار می‌برد و بنابراین، رنگ سبز و گیاه شبدر سمبل نمادین این روز است. برخی افسانه‌ها حاکی از آن است که پاتریک تمام مارها را از ایرلند بیرون راند. از آنجا که در ایرلند هیچ ماری وجود ندارد و مارها اغلب نماد شیطان و شر هستند، بسیاری بر این باورند که مارها استعاره‌ای که نمایانگر کار او برای بیرون راندن بت‌پرستی از آنجا بود.

دعای ما این است که زندگی شجاعانه پاتریک الهام بخش روح شما باشد که شما نیز در مسیح مستحکم بایستید زیرا که «پیام نجات از طریق عیسی» بزرگترین هدیه‌ای است که می‌توانیم به دیگران بدهیم.



تک خانه ساحلی بالای تپه در تاریکی شب فرو رفته بود.

طنین صدای امواج و جیرجیرک‌ها موسیقی آرام بخشی را می‌نواخت و همین کافی بود تا پاتریک و خانواده‌اش به خواب عمیقی فرو بروند.



اما درحالی‌که باد می‌وزید و امواج به ساحل می‌خوردند دزدان دریایی از آن سوی آنها با قایق‌های خود نزدیک و نزدیک‌تر می‌شدند. به نزدیکی ساحل که رسیدند، پاروهای خود را به آرامی کنار گذاشتند تا قایق آنها در ساحل کناره گرفت.

دزدان دریایی به آرامی پایین پریدند و به دستور کاپیتان به سمت خانه پاتریک رفتند و در تاریکی آن را محاصره کردند. با صدای کاپیتان که بلند فریاد زد:

«حمله کنید»

تمامی دزدان به خانه حمله‌ور شدند و هرکس را که دیدند دستگیر کردند.



وقتی پاتریک صدای پای پدرش را در راهروی نزدیک اتاقش شنید تصور کرد که خواب می بیند. پدر می گفت: **«بیدار شو! بیدار شو! دزدان دریایی به خانه حمله کردند.»** ولی قبل از اینکه پاتریک از جایش بلند شود یکی از دزدان او را گرفت و گفت: **«تو با من بیا»** سپس با خشونت او را به سمت قایق کنار ساحل برد.

وقتی به ساحل رسیدند او را به داخل قایق پرت کردند. چندین نفر دیگر را هم اسیر کرده بودند پاتریک درحالیکه اشک می ریخت با تعجب با خودش گفت: **«پس خانواده ام کجا هستند؟ یعنی فرار کردند؟»** ولی طولی نکشید که با شنیدن صدای کسانی که پارو زنان در حال اجرای فرمان کاپیتان بودند به خواب رفت و خانه، خانواده و ساحل را پشت سر گذاشت.

قایق رفت و رفت تا به ساحلی غریب در ایرلند رسید. یکی از دزدان با لگد به کنار قایق کوبید و فریاد زنان گفت: **«همگی بلند شوید.»** پاتریک به همراه بقیه اسرا از قایق پیاده شد. او با تعجب به تپه های با شکوهی که در پیش رویش قرار داشت نگاه می کرد. پاتریک هرگز این همه سرسبزی را در پیرامون خود ندیده بود.



پاتریک و بقیه اسرا در یک صف ایستادند و به غریبه هایی که در مقابل آنها ایستاده بودند نگاه می کردند. کاپیتان درحالیکه به پاتریک که از ترس می لرزید اشاره می کرد، گفت: **«در ازای این پسر به ما چه چیزی می دهید؟»** مردی تنومند با صدایی بم و خش دار گفت: **«من برای این پسر دو برابر پرداخت می کنم زیرا به جوانی مانند او برای نگهبانی از گوسفندانم نیاز دارم.»** به همین ترتیب پاتریک از دیگران جدا شده و به طرف آن مرد تنومند رفت. او با ترس زیر لب به خودش گفت: **«پس من یک برده ام و این مرد اربابم است.»** در آن لحظه او تمام امیدش را به آینده و دیدار خانواده اش از دست داد.

پاتریک به خانه اربابش برده شد. ارباب در آنجا جایی برای خوابیدن به او داد و بعد به او گفت که باید از حالا به بعد مراقب گوسفنداناش باشد. ارباب خیلی آدم خشنی بود و لحن تندى داشت که پاتریک به آن عادت نداشت. ولی او بر حسب وظیفه هر روز صبح بیدار می شد و گوسفندان را به مرتع می برد.

یک روز وقتی پاتریک گوسفندان را به مرتع سرسبز و با شکوه می برد به یاد پدرش افتاد. زمانیکه پدرش کتاب مقدس را می خواند و از زندگی عیسی برای او می گفت، پاتریک اهمیت زیادی به آن نمی داد ولی حالا در سرزمینی غریب جایکه فقط خودش و خدا در آنجا بودند از گوسفندان مراقبت می کرد. برای لحظه ای برای خانواده اش به شدت دلنگش شد و قلبش به درد آمد. برای همین زانو زد و این چنین دعا کرد: **«خداوندا! خیلی به تو نیاز دارم. من از پدر و خانواده ام جدا ماندم، غریب به عنوان یک برده خدمت می کنم.»** بلافاصله بعد از اینکه دعا کرد آرامش خاصی در قلبش حس کرد طوری که قبلاً هرگز چنین آرامشی را تجربه نکرده بود. پاتریک هیچوقت دعایی را که آن روز در مرتع به حضور خدا برد را فراموش نکرد.



پس از سه روز قایق در ساحل غربی کناره گرفت. آنها دیگر غذایی برای خوردن نداشتند و از فرط گرسنگی ضعیف شده بودند. یکی از آنان به حالت تمسخر به پاتریک گفت:

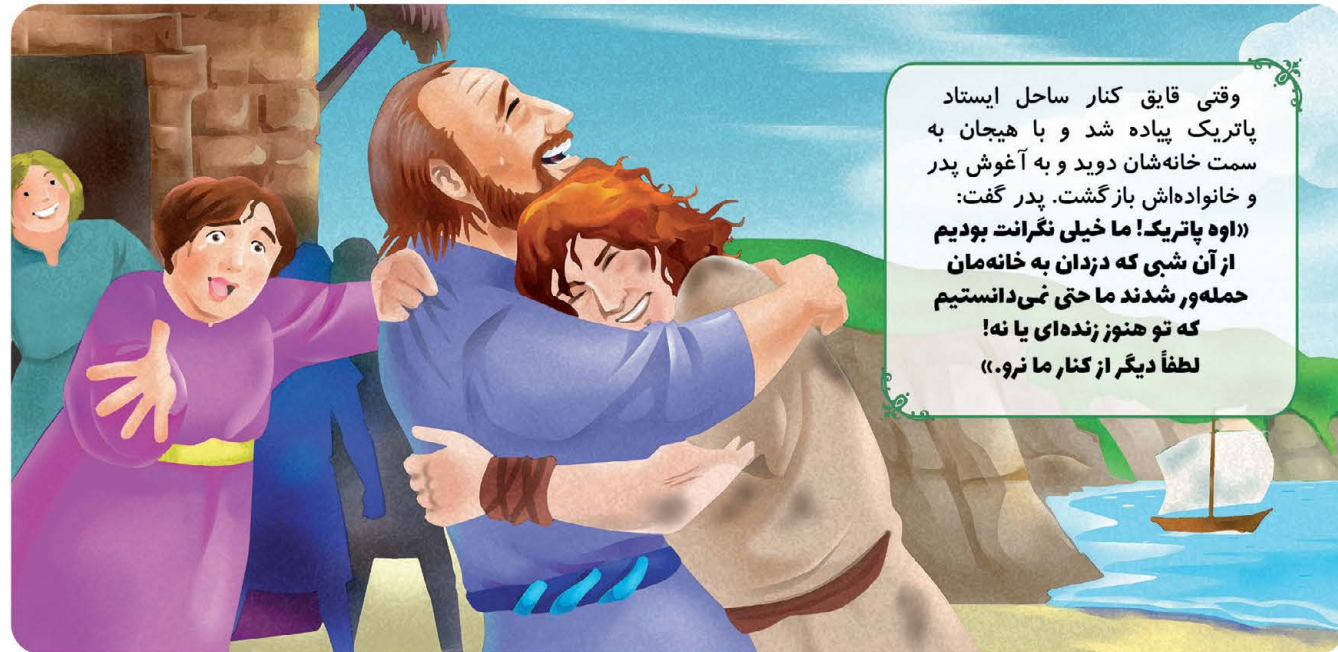
«هی تو! مگر نمی‌گویی خدای تو قادر مطلق است پس چرا از او نمی‌خواهی که غذایی برایمان مهیا کند؟»

پاتریک پاسخ داد:

«اگر با تمامی دل به او ایمان داشته باشی هیچ چیز برایش غیر ممکن نیست.»

ناگهان مردان صدایی شنیدند و وقتی نگاه کردند گله‌ای خوک که از آنجا رد می‌شدند را دیدند.

آنها چند روزی را با خوردن گوشت خوک‌ها جشن گرفتند و دوباره به سفر ادامه دادند تا به سرزمین پدری پاتریک رسیدند.



وقتی قایق کنار ساحل ایستاد پاتریک پیاده شد و با هیجان به سمت خانه‌شان دوید و به آغوش پدر و خانواده‌اش باز گشت. پدر گفت:

«اوه پاتریک! ما خیلی نگران تو بودیم از آن شی که دزدان به خانه‌مان حمله‌ور شدند ما حتی نمی‌دانستیم که تو هنوز زنده‌ای یا نه! لطفاً دیگر از کنار ما نرو.»



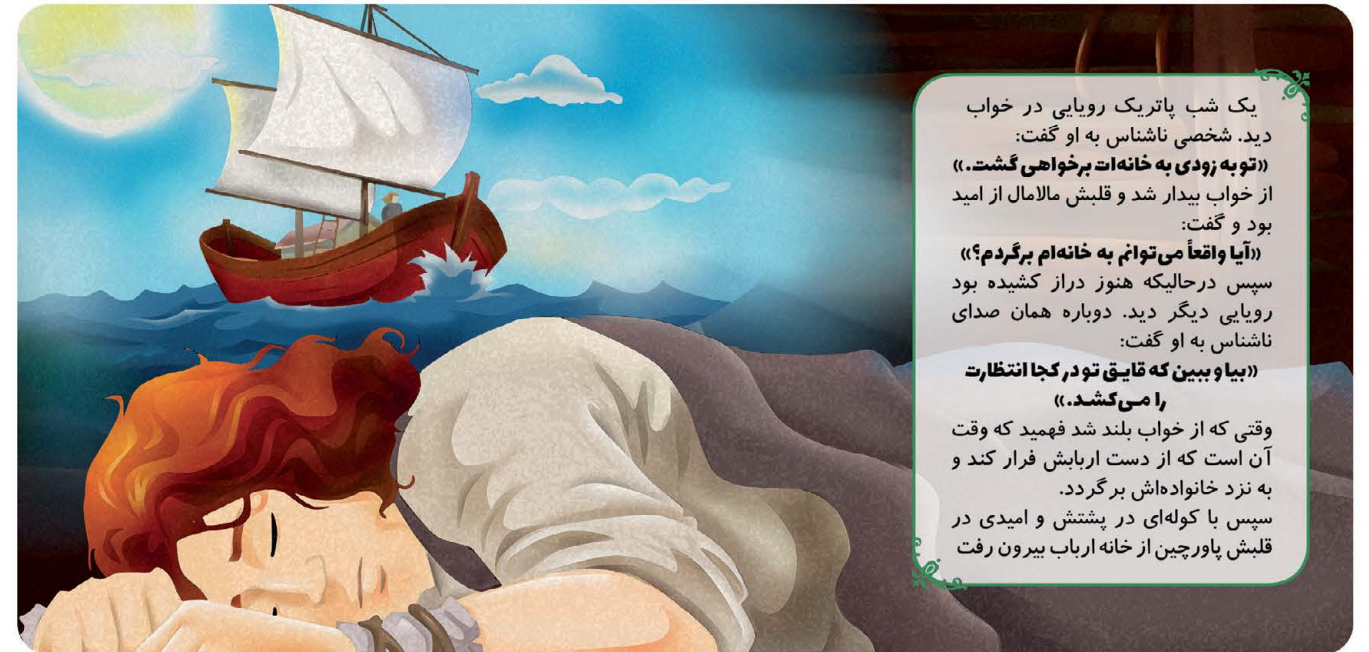
طولی نکشید که پاتریک در کنار خانواده‌اش به زندگی عادی برگشت. ایمان او در زمانی که گوسفندان را به مرتع می‌برد و با خدا وقت می‌گذاشت بسیار رشد کرده بود و حالا می‌خواست که هر چه بیشتر در کلام خدا عمیق شود تا بتواند در کلیسا خدمت شبانی را انجام دهد. او بسیار شکرگزار بود که خداوند او را به کنار خانواده‌اش باز گردانده است. پاتریک اما هنوز نمی‌دانست که خدا برای او برنامه دیگری دارد.



او می‌دانست که خدا برای او هدف و برنامه‌ای دارد. بنابراین هر روز صبح که گوسفندان را به مرتع می‌برد در حضور خداوند نیز دعا می‌کرد و در ایمانش رشد می‌کرد.

او از این موضوع بی‌نهایت خوشحال بود و برای همین با دوستان دیگرش که آنها هم برده بودند در مورد خدا حرف می‌زد و آنها را تشویق می‌کرد که در مورد عیسی بشنوند. ولی آنها پوزخند می‌زدند و او را «پسر روحانی» صدا می‌زدند.

طولی نکشید که خداوند برنامه متفاوتی برای پاتریک رقم زد.



یک شب پاتریک رویایی در خواب دید. شخصی ناشناس به او گفت:

«توبه زودی به خانه‌ات برخواهی گشت.»

از خواب بیدار شد و قلبش مالا مال از امید بود و گفت:

«آیا واقعاً می‌توانم به خانه‌ام برگردم؟»

سپس درحالیکه هنوز دراز کشیده بود رویایی دیگر دید. دوباره همان صدای ناشناس به او گفت:

«بیا و ببین که قایق تو در کجا انتظارت را می‌کشد.»

وقتی که از خواب بلند شد فهمید که وقت آن است که از دست اربابش فرار کند و به نزد خانواده‌اش برگردد.

سپس با کوله‌ای در پشتش و امیدی در قلبش پاورچین از خانه ارباب بیرون رفت



پاتریک روزها راه رفت تا به ساحلی که روز اول وارد آنجا شده بود رسید.

در آنجا قایقی را دید که آماده رفتن بود و دگر بار رویایش را به خاطر آورد و برای همین فریاد زد:

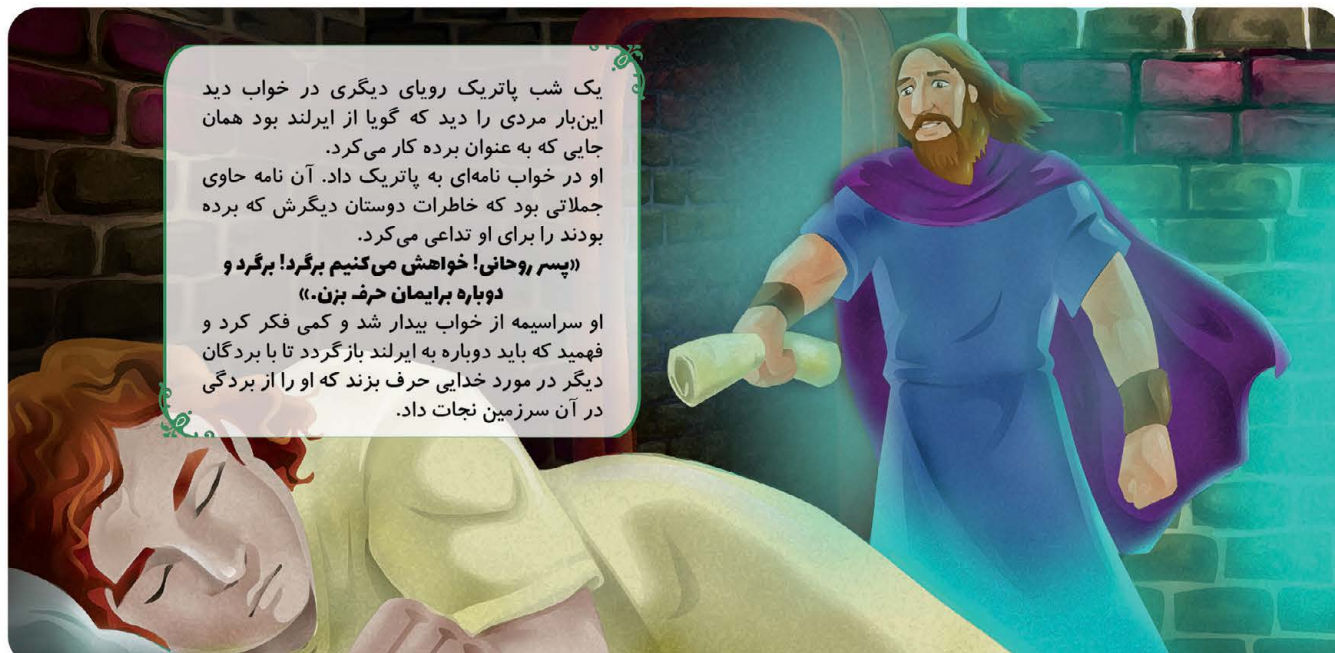
«صبر کنید! آیا ممکن است که مرا نیز با خود ببرید؟»

یکی از آن مردان اخم‌های خود را در هم کشیده و فریاد زد: **«چرا باید نانخور اضافه با خود ببریم؟»**

پاتریک ناامیدانه سرش را به زیر انداخته بود که ناگهان آن مرد دوباره فریاد زد:

«صبر کن! امروز، روز تو هست، چون همسفرمان می‌خواهد که تو با ما بیایی.»

و به این ترتیب پاتریک سوار بر قایق به همراه آنان ساحل ایرلند را ترک کرد.



یک شب پاتریک رویای دیگری در خواب دید این بار مردی را دید که گویا از ایرلند بود همان جایی که به عنوان برده کار می کرد. او در خواب نامه ای به پاتریک داد. آن نامه حاوی جملاتی بود که خاطرات دوستان دیگرش که برده بودند را برای او تداعی می کرد.

«پسر روحانی! خواهش می کنیم برگرد! برگرد و دوباره برایمان حرف بزن.»

او سراسیمه از خواب بیدار شد و کمی فکر کرد و فهمید که باید دوباره به ایرلند بازگردد تا با بردگان دیگر در مورد خدایی حرف بزند که او را از بردگی در آن سرزمین نجات داد.



اما خانواده پاتریک و اعضای کلیسا موافق نبودند که او دوباره به ایرلند بازگردد. آنها با ناراحتی گفتند:

«چطور می توانی دوباره ما را ترک کنی؟ آیا نمی دانی که آنان با بردگانی که از دست اربابشان می گیرند چه می کنند؟ آنها مردمان بی رحمی هستند و تمایلی به شناخت خدا ندارند. آنها دوباره تو را به بردگی خواهند گرفت.»

اما پاتریک می دانست که باید خدا را اطاعت کند و پیغام او را به بردگانی که در آنجا بودند برساند. پیغامی که باعث شده بود تا او از بردگی نجات پیدا کند. بنابراین پاتریک خانواده اش را به سمت ایرلند ترک کرد.



وقتی پاتریک وارد ایرلند شد به سرتاسر آن منطقه می رفت و با مردمی که می دید در مورد عیسی حرف می زد و به آنها خواندن و نوشتن می آموخت.

او بسیار خوشحال بود زیرا کسانی که به جز بت ها چیز دیگری را نمی شناختند و پرستش نمی کردند حالا به خدا روی آورده بودند. در این میان کسانی هم بودند که از پاتریک خشمگین بودند.

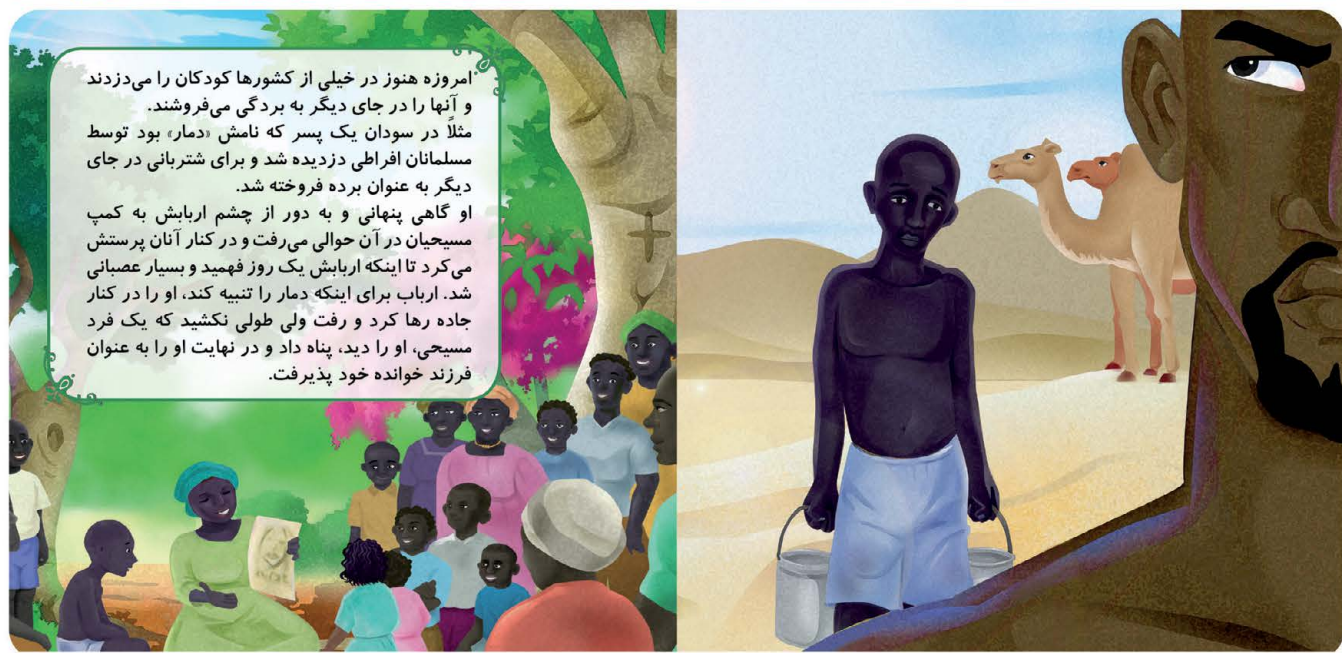
آنها دوست نداشتند که پاتریک به مردم خواندن و نوشتن بیاموزد و آنها را از پرستش بت ها و بردگی منع کند.

آنها به قدری از پاتریک عصبانی بودند که سعی کردند او را مسموم کنند و یا بکشند. ولی پاتریک از دست آنها گریخته و به نقاط دیگری در همان سرزمین رفته و به گسترش انجیل می پرداخت.



پاتریک به خوبی می دانست که ممکن است هر لحظه او را بکشند، برابند و یا دوباره به بردگی ببرند ولی نمی ترسید و شجاعانه به پیش می رفت چون به وعده خدا ایمان داشت و می دانست که به واسطه عیسی به ملکوت خداوند راه خواهد یافت.

او روستا به روستا سفر می کرد و پیام نجات را به هر کجا و هر کس می رساند و تا روز مرگش در ۱۷ مارچ سال ۴۶۱ از انتشار کلام خدا باز نایستاد. این روز را به نام «پاتریک» می نامند و در بسیاری از کشورها از جمله ایرلند آن را جشن می گیرند.



امروزه هنوز در خیلی از کشورها کودکان را می دزدند و آنها را در جای دیگر به بردگی می فروشند. مثلاً در سودان یک پسر که نامش «دمار» بود توسط مسلمانان افراطی دزدیده شد و برای شتربانی در جای دیگر به عنوان برده فروخته شد.

او گاهی پنهانی و به دور از چشم اربابش به کمپ مسیحیان در آن حوالی می رفت و در کنار آنان پرستش می کرد تا اینکه اربابش یک روز فهمید و بسیار عصبانی شد. ارباب برای اینکه دمار را تنبیه کند، او را در کنار جاده رها کرد و رفت ولی طولی نکشید که یک فرد مسیحی، او را دید، پناه داد و در نهایت او را به عنوان فرزند خوانده خود پذیرفت.



شاید ما مانند پاتریک توسط کسی دزدیده نشده باشیم و کسی ما را مجبور نکرده که در شهری غریب، از گوسفندان و یا حیوانات مراقبت کنیم اما ممکن است همانند او به خاطر ایمانمان به خدای نادیدنی، مورد تمسخر دوستان و اطرافیانمان قرار بگیریم.

در این صورت به ما نیز به عنوان فرزندان خدا وعده ای مشابه به پاتریک و دمار داده شده است. وعده ای که می گوید:

«هر کس که به عیسی مسیح ایمان داشته باشد به ملکوت راه خواهد یافت.»

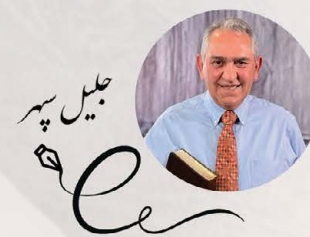


تک نواز سر یا، ممنواز سر؟

ازدواج دستبند زدن دو نفر زن و مرد محکوم به تحمل کردن یکدیگر نیست. ازدواج دو ریل راه آهن که با فاصله حساب شده‌ای بوسیله پیچ و مهره به زمین چسبانده شده باشند و هرگز به همدیگر نرسند هم نیست. ازدواج همراهی، همکاری و همدردی دو شخصیت متفاوت و منحصر بفرد است.

دو شخصیت با دو ماهیت کاملاً مستقل اما در یک ارزش برابر و یک طرح و هدف مشترک و رویای هماهنگ که تکمیل کننده هم می‌باشند. همچنین ازدواج مانند همنازی دو ساز مختلف است (مثلاً ویلون و تمبک) که هیچ کدام دیگری نیستند ولی هر دو باهم یک نت مشخصی که قبلاً با هم به توافق رسیده‌اند را می‌نوازند و صدایی هماهنگ و مکمل و تایید کننده دیگری دارند. اگر نوازندگان این هماهنگی در نت و آهنگ را از ابتدا در نظر نگیرند و قبل از اجرا به تفاهم نرسیده باشند شنوندگان تا به انتها صدای آهنگی گنگ و نامفهوم و دلخراش و ناهنجار خواهند شنید. زیرا هر کدام بی‌اعتنا به دیگری نت دلخواه خودش را خواهد نواخت.

درک و رعایت هماهنگی در تعیین آهنگ زندگی اولین شرط ورود به ازدواج است در غیر اینصورت بچه‌ها باید از همان کودکی تا جوانی شان صدای گوش خراش و نامفهوم و دلسرد کننده پدر و مادری را بشنوند که یک عمر ساز خودشان را زدند و هرگز فرق بین «تک نوازی با همنازی» را درک نکردند و هیچ توجهی به نت و آهنگ و گام‌های مکمل کننده یکدیگر نداشتند و تک نوازی‌هایشان را همنازی نامیدند.



نسل آینده

ملاقات خداوند با مادر شمشون



سلام و درود به تمامی شما خانواده‌های عزیز در خداوند به خصوص زنان و مادران.

در این دوران ما ایرانیان هر کدام گذشته‌ای را با خود به همراه داریم و بارها و بارها با خود شاید اینگونه فکر کرده‌ایم که ای کاش ما به راه و روشی دیگر رشد می‌کردیم و چقدر خوب می‌شد اگر از کودکی آنچه که خواست و اراده خدای حقیقی بود می‌آموختیم و خداوند زنده را از همان کودکی می‌شناختیم. اما شکر برای خدایی که ما را به حرکت وامیدارد، حرکتی رو به جلو. تا از این تجربیات برای نسل آینده استفاده کنیم؛ آری خدای ما در هر شرایطی متعال است و قادر مطلق. او تمام اتفاقات گذشته‌ای که برای هر کدام از ما رخ داده را به برکت تبدیل می‌کند چنانچه که تا کنون بارها و بارها شنیده‌ایم و یا تجربه کرده‌ایم و اگر قلب خود را برای صدای خداوند سخت نکرده و گوشه‌ایمان را نبسته باشیم شهادت بسیاری برای بیان کردن در این خصوص داریم که خدا چطور از تجربیات و تلخی‌ها و زخمهای ما استفاده کرده و ما را در شناخت خودش و دعوتمان رشد داده است. ولی با تمام این موارد می‌بایست یک چیز برای ما بسیار پر اهمیت جلوه کند و آن کودکان ما هستند؛ چه آنهایی که در خانواده مسیحی متولد شده و رشد می‌کنند و چه کودکانی که در بطن و رحم مادرانی هستند که در آینده‌ای نزدیک چشمانشان به این دنیا باز خواهد شد و این مسئولیتی بس بزرگ را بر دوش ما می‌گذارد که فرزندانمان را مطابق اراده نیکوی خداوند رشد دهیم و تربیت کنیم چراکه می‌دانیم این فرزندان هدایایی هستند از جانب خداوند که به صورت امانت به دستان ما سپرده شده‌اند و نیاز به این داریم که برای هدایت در این مسیر پر اهمیت هر روزه حکمت لازم را از خداوند بطلبیم.

در همین راستا در این شماره می‌خواهیم نگاهی بیندازیم به باب سیزدهم کتاب داوران و در زندگی خانواده‌ای تعمق کنیم که قدم‌های ایشان می‌تواند برای امروز ما بسیار آموزنده و کاربردی باشد. «شمشون» شخصیتی است که در کتاب مقدس نامی بسیار آشناست و از داوران به نام اسرائیل می‌باشد. شاید بتوان گفت با تمام اشتباهاتی که در طول مسیر زندگی‌اش داشت در نهایت برای مسیر خدا غیرتمندانه جان داد و اما داستان زندگی پدر و مادر شمشون و اینکه چطور شمشون نذیره‌ای شد برای خداوند را با هم بررسی می‌کنیم، چراکه امروزه ما و فرزندان نسل پیش رو، همان اسرائیل فراخوانده شده در مسیر پادشاهی خدا هستیم.

لعنت و طردشدگی

در باب سیزدهم کتاب داوران، یکی از کتب کتاب مقدس در عهد عتیق، مردی می‌زیست به نام «مانوخ» و همسری داشت که نازا بود و صاحب فرزند نمی‌شدند. در آن دوره تاریخی و فرهنگ آن زمان زن نازا ملعون شمرده و از جانب همگان طرد می‌شد. این

طرد شدگی در رفتار همسر مانوخ به وضوح قابل مشاهده است به طریقی که او در تنهایی خود دو مرتبه فرشته خداوند را ملاقات می‌کند؛ تنها در صحرا...

آری لعنت و تنهایی دو واژه آشنایی است که در پی هم می‌آیند، تا به امروز چقدر با خود فکر کرده‌ایم که شاید شانس نداریم و فرصت خوشبختی و برکت به ما تعلق ندارد اما خداوند فکر دیگری دارد او در تنهایی‌ها هم به ملاقات ما می‌آید و ما را انتخاب شده می‌خواند تا برکت باشیم.

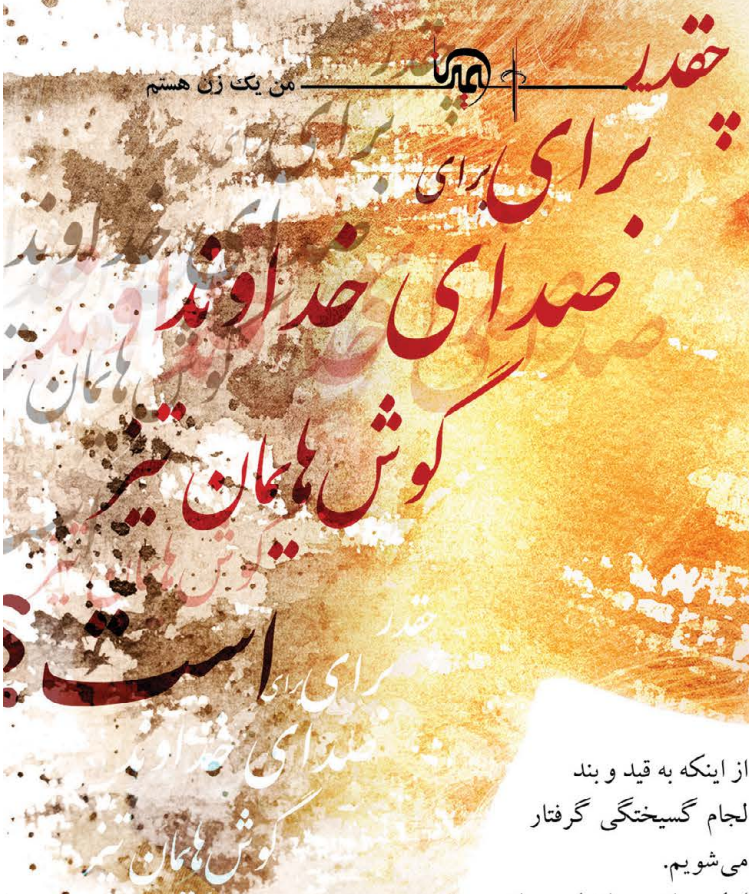
اطاعت و برکت

چه زیباست که خداوند تنهایی، طردشدگی، عجز و ناتوانی‌های ما را می‌بیند و به ملاقات ما می‌آید. چراکه نگاه او فیض است و رحمت و مژده باروری او را نیز در عین ناباوری به وی می‌دهد ولی این تنها خبری برای باروری نبود بلکه سفارشات پس از آن مژده نیز قابل تامل است:

«الان دقت کن و هیچ شراب و باده منوش و هیچ چیز نجس مخور. زیرا یقین حمله شده، پسری خواهی زایید. موی سر او هرگز نباید تراشیده شود، زیرا آن نوزاد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود، و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.»

نمی‌دانیم هشداری که خداوند به این مادر داد برحسب عملکرد وی بود یا نبود، اما آنچه مهم هست اینست که خدا برای انجام اراده خود مصمم و جدی هست و برای زندگی تازه آنچه که نیاز هست را هشدار می‌دهد. این خانواده به فرزند نیاز داشتند تا خود را از لعنت و طردشدگی بیرون کشند اما خدا فکر بالاتری دارد او به نسل آینده می‌اندیشد. برآستی آنچه در گذشته برای ما رخ داده و یا اینکه در چه مسیری تا به امروز پیش رفته‌ایم باعث نخواهد شد که خدا ما را رها کند بلکه او ما را به مسیر اراده خود دعوت می‌کند و ما را برای همکاری با خود فرا می‌خواند. همکاری در داستان خدا چه دعوت شگفت‌انگیزی است! خداوند قدم برداشت و به ملاقات ما آمد و ما را دعوت کرد اما آنچه حائز اهمیت می‌باشد این است که ما از امروز چه قدم‌هایی می‌خواهیم برداریم! امروز مژده خدا برای ما این است: «ای مادران و پدران که آینده کلیسا در دستان شما و یا در رحم شما قرار گرفته است خود را با خوراک ناپاک و مسموم نجس نسازید چراکه این نسل برای رهایی قوم همکاران خدا خواهند بود.»

همیشه این را شنیده‌ایم «این را نخور» و «آن کار را انجام نده» و در میان نسل ما این بایدها و نبایدها تفکری هست که اگر زیر بار اینها نرویم به خیال خود آزاد هستیم و آزادی را در این می‌دانیم که هر کاری را میل داریم بدون هیچ قید و بندی انجام دهیم غافل



از اینکه به قید و بند لجام گسیختگی گرفتار می‌شویم.

اما سخن خدا، سخن پدری

مهربان است که با غیرت ما را به

خانواده خود دعوت می‌کند او ما را می‌خواند تا

در اطاعت او برکت را بچشیم و بدانیم لذت با او بودن فراتر از لذت مستی و گیجی باده‌های این دنیاست. بیایید سطحی نگری را کنار بگذاریم و از مستی می، کمی بیشتر تفکر کنیم امروز سر مست چه هستیم؟ چه چیزی منبع شادی ما شده و یا حسرت آن ما را به گیجی و خودخواهی می‌کشاند. مستی و طمع ثروت دنیا، شهرت، مقام و عطش انتقام و ستیزه جویی و... فکرمان مست چیست؟

خدا ما را می‌خواند تا در اطاعت او وارد سرمستی از روح او شویم شادی و عشق و امیدی که نچشیده‌ایم. منبع بی‌انتهایی که نگران نیستیم تمام شود و به سخاوت می‌توانیم برای آیندگان قدم برداریم کیست که نخواهد چنین عشق و شوری را؟!

از فکرها و تگرانیها و شلوغیهای این دنیا خود را تلخ نکنیم بلکه در کلام خداوند ریشه بگیریم.

بنابراین قدمهای ما افراد جامعه برای تاثیر در نسل آینده از خالی شدن از مستیها و تلخیهای این دنیا و پر شدن از کلام خدا و مشارکت و شناخت او شروع می‌شود.

بستری برای رشد نسل آینده از ما آغاز می‌شود. خانه‌تکانی دل‌هایمان از هر نبخشیدن و دریافت بخشش و قلب خداوند.

این اتفاق مهم امروز هدیه خداوند به ما است عیسی مسیح بر صلیب جان خود را داد فدیة شد و خون او بهای رهایی ما شد او از مردگان برخاست تا امروز با ایمان به او قادر باشیم از هر مردگی بیرون بیاییم و اما در ادامه قدم‌های این مادر و پدر بسیار قابل تامل است.

همسر مانوخ (مادر) ابتدا پیام خدا را به شوهر خود مو به مو بازگو می‌کند و ترسی از قضاوت‌ها و شک‌هایی که ممکن بود با آن روبرو شود ندارد. مانوخ (پدر) نه تنها این پیام را می‌پذیرد و به همسر خود اطمینان می‌کند بلکه برای درخواستی پر اهمیت به حضور خدا می‌رود:

«آه، ای خداوند، تنها اینکه آن مرد خدا که فرستادی، بار دیگر نزد ما بیاید و ما را بیاموزد که با نوزادی که زاده خواهد شد، چگونه عمل نماییم.»

اطاعت آنها در دوری از باده و می خلاصه نشد بلکه ثمر ملاقات خدا با آنها قابل لمس بود، یک شدن زن و شوهر، اعتماد هر دو به خدا و به یکدیگر اطاعت و احترامی که در زن نسبت به شوهر خود شکل گرفت و رهبری و تعلیمی که مرد درخواست کرد تا در زیر اطاعت خداوند، برای آینده و پرورش و تربیت امانتی که خدا بنا به هدف نیکوی خود به آنها می‌دهد.

امروز بسنجیم مایه خشنودی خدا چیست؟ او چنین ایمانی را می‌خواهد و ثمره این ایمان برکتی است که وعده و حقیقت کلام خداست. قدمی که پدر برداشت نگاه به آینده را نشان می‌داد اهمیت نسل آینده، این قدم امروزه در زندگی‌های ما چقدر عملی می‌باشد و به کار گرفته شده است؟ تا به حال به این مسئله پر اهمیت اندیشیده‌اید و یا حتی به آن عمل کرده‌اید؟ اینکه فرزندان ما چه نقشی در آینده پادشاهی خدا بر روی زمین دارند و ما چطور باید آنها را برای آن آماده سازیم! در کتاب تثنیه باب ششم آیات ۶ تا ۹ خداوند در این خصوص اینگونه به ما می‌آموزد که:

«این سخنانی که امروز تو را امر می‌فرمایم، بر دل تو باشد. و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما. حین نشستنت در خانه، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما. و آنها را بر دست خود برای نشانه ببند، و چون علامت میان چشمانت. و آنها را بر چارچوب در خانه‌ات و بر دروازه‌هایت بنویس!»

مواردی که شاید از جانب همسر مانوخ نادیده گرفته شده بود و یا به مرور زمان به فراموشی سپرده شده یا حتی اصلاً آنها را نمی‌دانسته است! ولی مهم قدم‌هایی بود که مانوخ و همسرش پس از یادآوری برداشتند و در فرامین خدا ثابت قدم ماندند تا بتوانند ثمره‌ای شایسته برای پادشاهی خداوند به بار آورند. همینگونه امروز این فرصتی برای ماست که بتوانیم ثمرات خود را برای نجات قوم‌ها در بطن ذات نیکوی خداوند پرورش دهیم و تربیت کنیم و البته خودمان نیز که باید خویشتن را آماده سازیم تا بتوانیم برای آنان نور و نمک باشیم، چراکه محیطی که آنها در آن رشد می‌کنند و همچنین رفتار ما بسیار تاثیر گذار خواهد بود. قدم‌ها و افکار همسر مانوخ نیز بسیار قابل تأمل است؛ او در مقابل فرشته خدا اعتراض و یا سوالی نکرد بلکه وعده آسمانی را دریافت کرد

و با همسر خود در میان گذاشت. ما چقدر شبیه او عمل می‌کنیم؟ آیا آنچه خداوند برای ما می‌خواهد را می‌پذیریم و با رهبر و سر زندگی خود در میان می‌گذاریم، و یا در اما و اگر و پرسش‌هایی از قبیل چرا، چگونه، من نمی‌توانم، من لایق نیستم و... گیر می‌کنیم و قدمی بر نمی‌داریم! چقدر به دنیا و افکار دنیوی اجازه می‌دهیم ما را در هزارتو و پیچ و خم‌های زندگی گرفتار ساخته تا ما خود را گم کنیم و صدایی جز ناامیدی و یاس از درون ما به بیرون تراوش نکنند! پس بهتر این است که در هر شرایطی که امروز دچار آن هستیم گوش‌های خود را به صدای خداوند تیز و معطوف سازیم و بدانیم که خدا امروز و همین لحظه برای نجات ما از آن شرایط شتابان است. پس در نظمی که او به ما می‌آموزاند در اطاعت از او و همسرمان قدم‌ها را یکی یکی پیش رویم و این مژده تولد نجات بخش را دو دستی و محکم بچسبیم.

او با انتقال ملاقات خودش با فرشته شوهر خود را تشنه ملاقاتی مجدد نمود؛ همانطور که مسیح ما را نور و نمک این جهان ناامید او نیز چون نمک همسر خود را تشنه دیدار و شنیدن وعده خدا کرد و این قدمی است بسیار مهم؛ چقدر اعتماد میان ما و همسرمان به وجود آمده تا هر زمان که از دیدار و ملاقاتمان با خدا با او سخن می‌گوییم در او اشتیاقی برای پیش رفتن در هدف خدا ایجاد کنیم! یا صرفاً با بیان آنچه که در دیدار با خداوند چشیده‌ایم او را سرخورده کرده و خود را از او جدا می‌کنیم. خداوند زن و شوهر را یک خوانده پس نقشه نجات از آن هر دوی آن‌هاست، چقدر قدم‌هایمان همچون قدم این زن فروتنانه به سمت همسر است. در امثال باب ۳۱ آیات ۱۰ تا ۱۲ می‌خوانیم:

«زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد؟ قیمت او از لعل‌ها گرانتر است. دل شوهرش بر او اعتماد دارد و محتاج منفعت نخواهد بود. برایش تمامی روزهای عمر خود، خوبی خواهد کرد و نه بدی.»

و اما قدم‌های خداوند؛ خدا صدای مانوخ را شنید و امروز صدای ما را نیز می‌شنود. او به دعای مانوخ برای دیداری دوباره با عمل خودش پاسخ گفت و نزد زن وی در صحرا آمد درحالیکه در آن لحظه مانوخ همراه او نبود، ولی این بار همسر مانوخ قدمی اساسی برای یک بودن برداشت. او شتابان دویده و شوهر خود را در دریافت این برکت با خود همراه ساخت و در مقابل مانوخ نیز بی درنگ این را پذیرفت. چه تصویر زیبایی از این همکاری و یک بودن در این قاب نقش بسته است. یک همکاری و همدلی زیبا که پیوند و مفصل متصل کننده آن تنها می‌تواند خداوند و اهداف نیکوی او باشد. خداوندی که ما را بی ارزش نمی‌شمارد و طردشدگی و ناامیدی‌های ما را با حضور خودش به یک‌باره به کوهی استوار از امید تبدیل می‌کند. او از ما نمی‌خواهد برای ارزشمند ساختن خود به جنگ‌هایی که از افکار و نفس انسانی

سرچشمه می‌گیرد روی آوریم بلکه می‌گوید شما آرام باشید، من برای شما خواهم جنگید؛ بیایید این فیض را بیهوده نبینیم و شتابان به سمت همسرمان بدویم و او را از حضور خدا در زندگی‌مان مطلع سازیم. مشوق او و دلگرمی‌اش باشیم، همان‌طور که خداوند ما را برکت می‌دهد یکدیگر را برکت دهیم زیرا ما فرزندان او هستیم، برکتی که منشأ آن خداوند است، منبعی بی‌پایان از محبت بخشنده‌گی و سخاوت. حال آن دو برای بار دوم تأکید آنچه باید و نباید در دوران رشد کودک در رحم مادر و پس از آن را شنیدند و دریافت کردند. در کلامی خلاصه آن را شاید به نوعی بتوان اینگونه بیان کرد: در تقدیس زندگی کنید و فرزندان را در تقدیس رشد دهید. امروز خواست و اراده خدا در زندگی ما این است که در تقدیس او زیست کنیم و آنچه که موجب ناپاکی ما و زندگی‌مان می‌شود را از خود دور کنیم. اعمالی که ما را از تقدیس خداوند خارج می‌کند اعمال جسمانی و نفسانی ماست که در کتاب غلاطیان باب ۵ آیات ۱۹ تا ۲۱ اینگونه بیان شده‌اند:

«و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور، و بت‌پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعت‌ها، و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می‌دهم چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند.» این مسیری است که ما امروز به آن فراخوانده شده‌ایم تا هم خودمان و هم فرزندانمان در مسیر اراده کامل و نیکوی خداوند، رشد کنیم و پرورش دهیم. ارزش چیزی که به دستمان سپرده شده است را بدانیم و درک کنیم و قدمی مهم که برای این شروع دوباره لازمه و حیاتی است را برداریم. مانوخ و همسرش خداوند را با تقدیم قربانی پرستش و ستایش کردند، شروعی نه فقط در ذهن و قلب و افکار، بلکه با عمل خود این را نشان دادند که ارزش کار خدا را در زندگی خود متوجه شده‌اند و به خدا با تقدیم هدایا و قربانی آن را اعلام داشتند. امروز ما نیز در این شروع دوباره می‌بایست خداوند را حمد و تمجید کنیم چراکه کاری بس عظیم را به ما سپرده است و ایمان داریم که در آینده‌ای نه چندان دور ثمراتی از ما خانواده و فرزندانمان به بیرون تراوش خواهد کرد که سرچشمه و بطن آن خود خداوند است و نیکویی‌های بسیاری به بار خواهد آورد. با پرستش خداوند به قدس‌های او وارد شویم و بهترین‌هایمان را به او تقدیم کنیم و بدانیم با به کارگیری آنچه که او به ما می‌آموزد نیکویی حاصل خواهد شد و این می‌تواند قدمی نیکو باشد برای این شروع دوباره. آمین که هر روز و هر لحظه در تقدیس خداوند پیش روید.





«حال ای خداوند، تو خدا هستی،

و تو این نیکویی را به خدمتگزارت وعده داده‌ای.

اکنون تو را پسند آمده است که
اهل خانه خدمتگزارت را برکت دهی
تا در حضورت تا به ابد باقی بماند.
زیرا که ای خداوند، تویی که برکت داده‌ای،

و تا به ابد مبارک خواهد بود.»

(اول تواریخ ۱۷: ۲۶-۲۷)

ای پدر آسمانی ستایش بر روح تو که بر سطح تاریک و ژرف روح خانواده‌های ایرانی می‌خرامی و نور خودت را بر آنها می‌تابانی، ستایش بر نام تو که بر دختران و پسران ایران اعلام می‌شود و نجات می‌بخشد، جلال بر صدای پرطنین تو بر قلب‌های خسته و ناامید پدران و دل‌دردمند مادران که شفا می‌بخشد. خداوندا شکر برای خانواده‌هایی که تو برای خودت تقدیس کردی تا کلام تو را به گوش جهان برسانند. جلال بر تو ای پدر که در این سختی‌ها و تنگی‌ها هر روزه به این خانواده الهی عظیم اعضا جدید می‌بخشی و هر روز در شادی گسترش این خانواده ما را سهیم می‌کنی.

خداوندا حضور روح تو را می‌طلبیم تا جهان به گنااهش مجاب شود و ایران بداند که به تو گناه کرده است و بارها نام تو را به ناشایستی برده است. تمثال تراشیده، امامزاده‌ها و بت‌ها را پرستیده و در اعتماد به دروغ‌ها فرزندی تو را رد کرده است. امروز ما ناپاک لب میان قومی ناپاک لب، برای توبه در حضورت خم می‌شویم. بلی پدر اعتراف می‌کنیم که گناهکاریم و محتاجیم که بها و ارزش خون تو را بشناسیم. و بیاد بیاوریم کار عظیم تو را روی صلیب و خون و آبی که از زخم‌های تو جاری شد، عدالت و نجاتی که امروز ما مقدسین شمرده شویم. توبه می‌کنیم بخاطر هر آنچه از تو

نبود انجام دادیم، فکر کردیم، گفتیم، شنیدیم و دیدیم. پدر گناهان ما را ببخش که یادمان رفت پدری چون تو داریم و توکل خودمان را روی انسان‌ها بنا کردیم. توبه می‌کنیم از لعنت‌هایی که اجازه دادیم وارد زندگی‌هایمان بشود. امروز ارتش دعایت را، همراه با خانواده‌ها در جای جای دنیا و به طور خاص ایران، تقدیس و از دنیا جدا کن و یاری بده در راه بمانیم.

خداوندا از تو درخواست می‌کنیم تا دستان امن تو بر روی شانه‌های تک تک مردم ایران بیاید و باشد که یک به یک به آغوش امن تو پناه بیاورند، ای شاه شاهان ای رب‌الارباب تو پادشاه ایران باش. خداوندا تو محافظت کن از بنیان خانواده‌ها، از کودک‌های کار، از کودک‌های مهاجر، ای خداوندا تو نان روزانه‌شان را مهیا کن لمس‌شان کن تا در پی پادشاهی تو باشند و در برکت و شالوم تو غوطه‌ور شوند.

ای خداوند شفادهنده شفای تو در روابط، زخم‌ها، فقرهای خانواده‌ها باشد. فیض بخشش تو بر ایران و ایرانی بریزد. خداوندا قلب مردان را پر از نور امید خودت کن و مسح رهبری و محبت تو با آنها باشد، مسح وفاداری تو با پیوندها و پیمان‌ها باشد. فروتنی و اطاعت تو با زنان باشد، که از خانواده‌ها برای پادشاهیت مردان و زنان دعا بلند شوند.

ای تسلی دهنده تسلی خودت را بر خانواده‌ها بریز تا غم از دست دادن‌هایشان با محبت تو پر شود و شادی حقیقی و عمیق تو از آسمان را بچشد. خداوندا تو فرزندان این سرزمین را برکت بده تا تو را بشناسند. بلی ای خداوندا تنها تو قادر هستی خانه‌ها را پر از شادی و نور حضورت کنی. تنها به قدرت نام تو آن آسمان از خشم و کینه و غرور و گیجی‌ها خالی خواهد شد. در اتحاد، نام عظیم تو را ای خدای لشکرها بر ایران و ایرانی اعلام می‌کنیم.

ای پدر دعا‌های مان را به حضورت آوردیم و ایمان داریم که تو وعده دهنده نیکو هستی و ممنون که دعای ما را شنیدی و با سپاس در نام پسر قدوست عیسی مسیح می‌طلبیم.

ممنون که به ما این فیض را دادی تا در دعا
بایستیم جلال بر تو باد از حال تا ابد الابد.

آملیت

خدا تسلی دهنده

لر خدا شفا دهنده...

پادشاهی تو بر ایران، مایید...
زخم‌ها را شفا بخش

دشمن‌ها را منسوخ بر شاه‌ها مردم ایران، باشد

پادشاهی تو بر ایران، مایید

عدالت تو جاری شود
شفا بر تو بر ایران، مایید...

از تک به تک شما عزیزان که با ما هم‌دعا هستید سیاست‌های خود و از شما دعوت می‌کنیم تا درخواست‌های دعای خود و حتی نام شهر و روستایی که در نظر دارید را از طریق راه‌های ارتباطی (در انتهای مجله) با ما در میان بگذارید.



دانش‌های دور و نزدیک

کنار ساحل قدم می‌زدم... پاهایم را زیر شن‌های ساحل می‌بردم، قوی و محکم، تا قدم‌هایم عمیق حک شود. دوست داشتم قدم‌هایم چاله‌هایی را درست کند که امواج دریا آن‌ها را نتواند بپوشاند. اما هر چقدر محکم‌تر قدم برمی‌داشتم فایده‌ای نداشت، شن‌های ساحل سستند و تسلیم امواج.

امواج ساحلی آن‌ها را می‌پوشاند؛ صاف و یکدست.

جلوتر روی ساحل کسی با چوب قلب بزرگی را کشیده؛ او هم شاید اندیشه‌ای شبیه من داشته... اما دریا آن را هم می‌شوید... چنان امواج شن‌ها را پاک می‌کنند که گویی هیچ وقت زخمی روی آن نبوده است.

توهم از روی شن‌ها برداشته شد و به دل فریبی موج‌ها نگاه کردم، چه زیبا خود را به ساحل می‌کوبند، گویی آن را نوازش می‌کنند، چه بی‌انتهاست دریا و چه بی‌انتهاست خشکی... اما این خط ساحلی لحظه رسیدن آن دو به هم است.

هر دو متفاوتند اما در این خط به هم می‌رسند، هر خطی در این نقطه روی شن‌ها بیندازم دریا آن را می‌پوشاند پاک می‌کند. چون این خط، خط عشق آن‌هاست. خطی که خشکی، تسلیم عشق دریا شده و رها از سخت دلی‌ها، خود را به آغوش دریا سپرده. اگر کمی از ساحل دورتر بروم تصویری را می‌توانم حک کنم که حداقل چند روزی بماند.

در کنار ساحل سنگ‌هایی براق نظرم را جلب کرد. سنگ‌ها را برداشتم، شیشه بودند!!! تکه‌های شکسته شیشه که با نوازش آب دیگر تیز و برنده نبودند به شکل سنگ‌های رنگی و شیشه‌ای صاف و صیقلی درآمده بودند.

روی تکه سنگی نشستم و عمق ساحل را نگاه کردم؛ نوازش، محبت و عشق را حس می‌کردم. همیشه ساحل زیباست، آرامش بخش و جایی برای تامل در عشق. میعادگاه عاشقان، چقدر خاطرات زیبایی در این جا حک شده؛ چه تصاویر زیبایی در خط ساحلی ثبت شده است، بی‌آنکه در علت زیبایی آن تامل کنیم! چرا زیباست؟! خسته نمی‌شود؟! هر روز، هر لحظه شن‌های ساحل را نوازش می‌کند. سنگ‌ها، سختی‌ها و چیزهایی که از دنیا به آن می‌چسبد مثل تکه‌های شکسته شیشه، آن‌ها را هم نوازش می‌کند تا صیقل یابند، تا بتوانند نور خورشید را منعکس کنند؛ دریا عاشقانه محبت می‌کند. مسافرها را محکوم نمی‌کند، آن‌ها را نیز محبت می‌کند؛ آن‌ها را نیز نوازش می‌کند. صدای امواج در ساحل طینتی جز آرامش عشق ندارد. محبت دریا، مرا تشویق کرد، تا محبت کنم. محبت کنم، عشق بورزم و ایستادگی کنم؛ انتظار بکشم آنگونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد.

ای شوهران، زنان خود را محبت کنید، آن گونه که مسیح نیز کلیسا را محبت کرد و جان خویش را فدای آن نمود، تا آن را به آب کلام بشوید و این گونه کلیسا را طاهر ساخته، تقدیس نماید،

و کلیسای درخشان را نزد خود حاضر سازد که هیچ لک و چین و نقصی دیگر نداشته، بلکه مقدس و بی‌عیب باشد. (افسسیان ۵: ۲۵-۲۷)
و ساحل... تا همچون ساحل تسلیم و مطیع باشم تا با او یک شوم در خط ساحلی.

ای زنان، تسلیم شوهران خود باشید، همان گونه که تسلیم خداوند هستید. پس همان گونه که کلیسا تسلیم مسیح است، زنان نیز باید در هر امری تسلیم شوهران خود باشند. (افسسیان ۵: ۲۲-۲۴)



پدر جان
صدام کن، صدای تو آرامشه
نگام کن، نگاهت منو می‌کشه
تپش‌های قلبم، صدات می‌زنه
نفس‌های من، در تو معنا می‌شه
بسوزان به روحی که جاری شده
ندا از، کلامی تجلی تعالی شده
طنین مسیحا تو رویای من
یه لبخند، یه لحظه تو فردای من
نجات از مسیری هویدا شده
که نور از حضور تو پیدا شده
به پاکی و تقدیس روح بیا
رها کن منو از بدی از گناه
به خلوت، به دل انتظار می‌کشم
بغل کن که من سخت محتاجتم...

دختر نترن

سالیانی که من پشت و پناه خود بودم.
لیک دریافتم که در اصل چه بی‌پشت و پناه بودم،
باورم گشت کنون که در بالا
پادشاهی دارم
بین بیم و امید
وابستگی و خستگی
هرطرف چرخیدم، همچو عشق پدر هیچ عشق و امیدی ندیدم که
ندیدم. هلولای ای پدر آسمانی

دختر پروانه

دانش‌های اینترنتی

دانش‌های اینترنتی

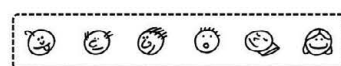
نمیدانم



۸	۱۸	۵	۵	۳	۱۵	۴	۸	۳۲	۱۲
۳	۶	۱۰	۶	۱۶	۹	۸	۱۲	۳	۹
۱۰	۱۲	۶۳	۱	۹	۴	۴	۶	۱	۲۱
۱	۱۱	۱۳	۹	۱۲	۱۰	۱۰	۷	۷۰	۱۳
۹	۷	۱۱	۱	۷	۹	۷	۵	۳	۲
۶	۱۲	۵	۷	۶	۹۰	۷	۵۰	۱	۱
۸	۶۳	۷	۹	۷	۱۲	۱	۱۰	۶	۷
۶	۸	۴	۴	۶	۳	۱	۵	۳	۳
۴۸	۳۳	۳	۱۱	۴۲	۷	۴	۱۲	۱۸	۱۰
۶	۳	۱۲ - ۷ = ۵	۷	۷	۱۲	۱۰	۴		

سودوکو

😊					😊
😊		😊			
				😊	😊
😊	😊	😊			
😊	😊	😊	😊		

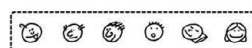


	۶				-
	۵				۶
			۵	۶	۶
۵			-	۶	۶
		۶	۶		۵

-	۶	۶	-	۶	۶
۶	۶	۶	۶	۶	۶
۶	۶	۶	۶	۶	۶

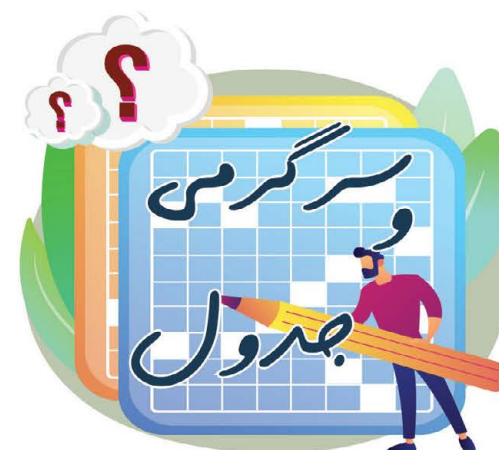
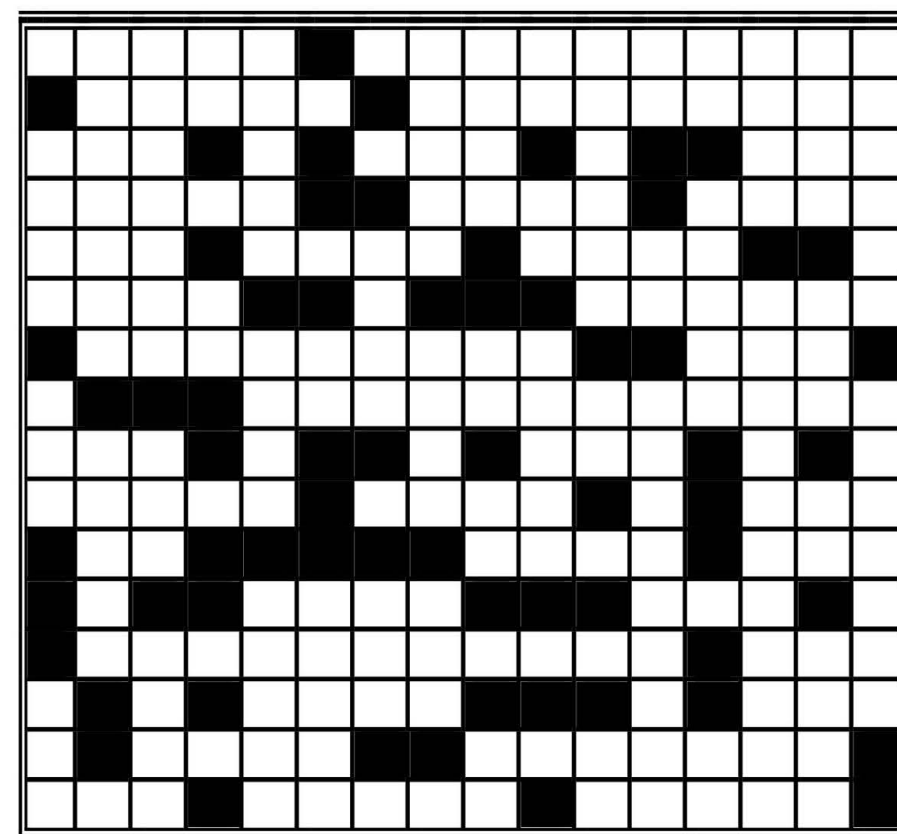
پاسخ سودوکو

	A	B	C	D	E	F
۱	😊	😊	😊	😊	😊	😊
۲	😊	😊	😊	😊	😊	😊
۳	😊	😊	😊	😊	😊	😊
۴	😊	😊	😊	😊	😊	😊
۵	😊	😊	😊	😊	😊	😊
۶	😊	😊	😊	😊	😊	😊



	A	B	C	D	E	F
۱	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۲	-	۵	۶	۶	۶	۶
۳	۶	۶	-	۵	۶	۶
۴	۵	۶	۶	-	۶	۶
۵	۶	۶	۶	۶	-	۵
۶	۶	-	۵	۶	۶	۶

۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱



عمودی

۱. بشوید اما گناه مکنید - برای چنین شخصی که توبه می کند، جشن و سرور عظیم در آسمان بر پا می شود.
۲. دوا - پدر - رایحه - بانی.
۳. آخرین حرف یونانی - به واسطه دینداری حاصل می شود.
۴. لوس - اهریمن - تصدیق آلمانی.
۵. سمبل ممانعت - وزغ - شهر را به آشوب می کشانند اما حکیمان خشم را فرو می نشانند.
۶. کتابی از تورات که موضوع اصلی آن قدوسیت خداست - لحظه - مخفف ماه.
۷. ضمیر غایب - به ظاهر دآوری مکنید بلکه آنگونه - جرم.
۸. نجات دهنده - شفای کور مادر زاد باب چند از یوحناست - سودای ناله - چوب خوشبو.
۹. مریم بوسیله آن عطر خانوادگی چه کاری برای خدا انجام داد - کلام خدا را مانند است - به رخ کشیدن.
۱۰. نشانی - داد.
۱۱. کلمه شگفتی - محبت یونانی.
۱۲. حقانیت حکمت را به ثبوت می رساند - ماهر - کلام خداست.
۱۳. هنوز فرنگی - پسوند شباهت.
۱۴. خداوند آنها را بر می افرازد - بخشش - درک، آتش.
۱۵. وقتی محبت و آن با هم ملاقات کنند؛ عدالت و سلامتی یکدیگر را خواهند بوسید - مکان مردگان.
۱۶. تلخ عبری - منشا تعالیم عیسی - چراغ بدن

افقی

۱. بهوه شالوم - جامه کاهنان.
۲. عشاء ربانی - اعتراف کنند.
۳. مزد گناه - نادانی - قرض.
۴. شاهد - هموار کننده راه عیسی - مقابل انتها.
۵. ایوان خانه - فرود آینده - آتش.
۶. مقابل ممکن - به معنی شاهزاده خانم.
۷. ارزش - جنگک جسم و خون نیست.
۸. قیروت هتاوه.
۹. نانی که همچون تخم گشنیز سفید بود و خدا بر اسرائیل بارانید - پیمان بستن با کسی.
۱۰. مادر باران - مدد رساندن - وزن معادل ۳۴ کیلوگرم.
۱۱. سیال تنفسی - کنایه از شخص نا آگاه - گروه خونی کمیاب.
۱۲. مقابل زود - زیستن.
۱۳. دستور - مثالی که عیسی زد تا هیچ یک از کوچکان را تحقیر نکنیم، زیرا پسر انسان آمد تا آن گمشده را نجات بخشد.
۱۴. شیوا - دریافت فیض خداوند به خواست و آن کار انسانی بستگی ندارد بلکه به رحمت خدا.
۱۵. به معنی پسر دست راست من - گیاه علفی از تیره سوسنی ها.
۱۶. عذر نابجا - دکاپولیس - حکیم آنرا باز می دارد ولی نادان بی مهابا پرورش می دهد.



تیم طراحی
جدول و سرگرمی اسمیرنا

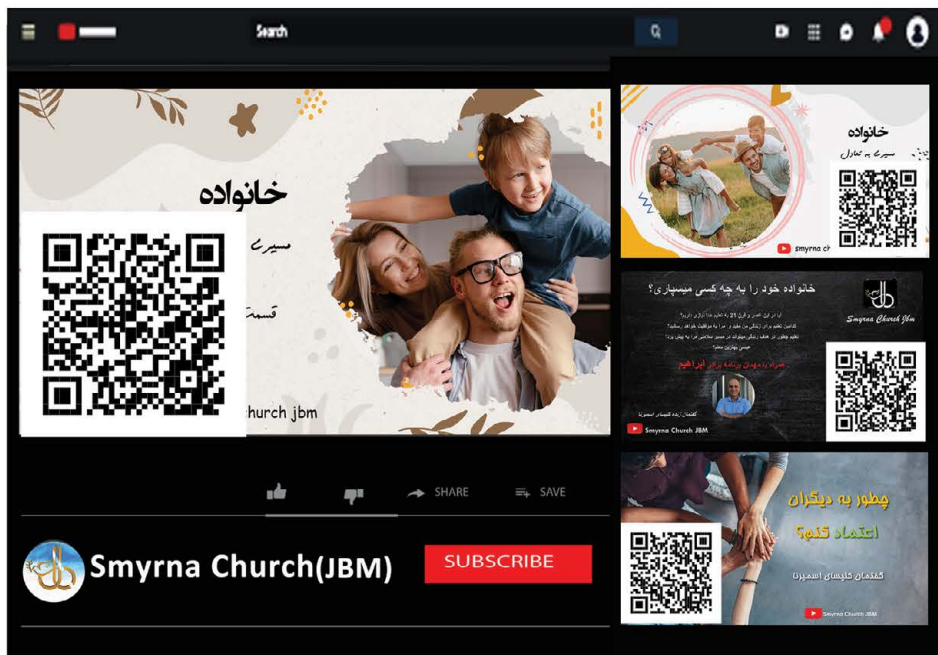


شما با اسکن بار کد «لینک تری» می‌توانید به تمامی آدرسها و راههای ارتباطی ما دسترسی داشته باشید.
@smyrna_church_jbm



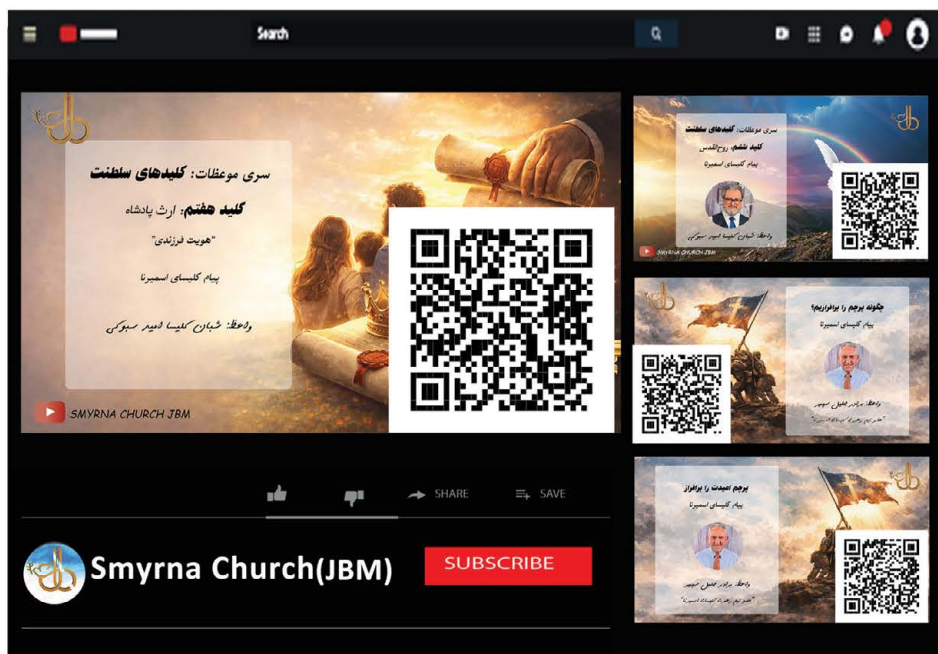
گفتمان‌ها

برای تماشای گفت‌وگوهای کلیسای اسمیرنا می‌توانید به کانال یوتیوب ما در بخش «گفتمان زنده» مراجعه نمایید. هدف از برگزاری گفت‌وگوها، رشد و گام زدن در مسیر درست و زندگی هدفمند می‌باشد. در این گفت‌وگوها به مسائل مختلف روزمره در راستای شناخت خدای حقیقی، خدایی که با عشق برای نجات ما قدم برداشت می‌پردازیم، شما می‌توانید نظرات و سوالات خود را با ما از طریق راههای ارتباطی مطرح کنید.



موعظه‌ها

موعظه‌ها و برنامه‌های کلیسای اسمیرنا بر روی کانال برقرار می‌باشد. هر یکشنبه ساعت ۱۹ به وقت ایران شما می‌توانید در جلسات رسمی کلیسا شرکت کنید. (بر کانال یوتیوب، اینستاگرام و تلگرام). هر یکشنبه در شبکه ماهواره‌ای محبت نیز می‌توانید موعظه‌های کلیسای اسمیرنا را دنبال کنید.



کالج اسمیرنا

www.smyrnacollege.com



info@smyrnacollege.com



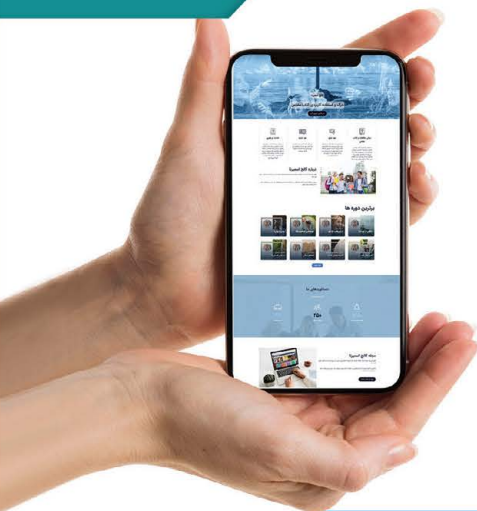
www.smyrna-magazine.com



smyrnamagazine@gmail.com

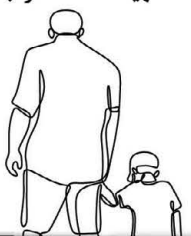


(+1) 770 268 91 76



کالج اسمیرنا با هدف درک و استفاده کاربردی کتاب مقدس در زندگی یک ایماندار تأسیس شد. این کالج تلاش می‌کند تا به دانشجویان و علاقه‌مندان کمک کند تا اصول کتاب مقدس را در زندگی مدرن و مسائل جاری امروزه اعمال کنند. در این راستا، کالج اسمیرنا برنامه‌های آموزشی و دوره‌های مختلفی ارائه می‌دهد که به دانشجویان این امکان را می‌دهد تا با مطالعه عمیق کتاب مقدس و مفاهیم آن، راهنمایی‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های روزمره بیابند.

در بخش پادکست‌های اسمیرنا، به سخت‌ترین سوالات شما پاسخ داده شده است؛ خدا کیست؟ چرا اجازه می‌دهد ما رنج بکشیم؟ چه چیزی پسر خدا بودن عیسی را اثبات می‌کند؟ ارزش و هویت ما از نگاه خدا چیست؟ شما می‌توانید برای تامل به پاسخ این سوالات با اسکن QR کد به کانال یوتیوب ما مراجعه کنید و کتاب‌هایی که به صورت صوتی برای شما مهیا شده است را بشنوید.



پادکست‌های اسمیرنا

انتشارات اسمیرنا



خبر خوش

خداوند امروز شما را به سفری دعوت می‌کند تا با او همراه شوید. او مشتاق است تا وارد زندگی شما شود و زندگی تازه‌ای به شما ببخشد. تمامی این خدماتها تدارک خداوند است تا این خبر خوش به شما برسد. اگر شما هم مایل هستید در این سفر با او همراه شوید و او را بشناسید با ما تماس بگیرید. تیم اسمیرنا آماده خدمت به شما عزیزان است تا شما را در این سفر همراهی کند. فراموش نکنید او منتظر شماست. در هر شرایطی که هستید.

(+1) 770 268 91 76

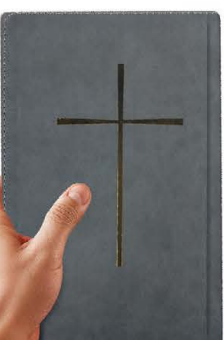
(+1) 469 793 96 88

(+90) 534 269 75 45

smyrnamagazine@gmail.com

info@jubalbandministries.org

برای دریافت نسخه چاپی کتاب زن و دیگر کتابهای انتشارات اسمیرنا با ما تماس بگیرید



با ما تماس بگیرید

در نسخه دیجیتال مجله فرهنگ و هنر اسمیرنا کافیت روی آدرس‌ها کلیک کنید تا به طور مستقیم وارد شوید.



لکه خداوند خانه را بنا نکرد
بنیایم ز حمت پیروده
می کشد



www.smyrna-magazine.com

Copyright © 2026 by JBM

Presented By Jubal Band Ministries

JUBAL BAND presents : The Monthly magazine in Farsi that promotes biblical faith and Iranian Christian culture.

please contact with us by : (+1) 770 268 9176 - (+1) 469 793 96 88 - (+90) 534 269 75 45